

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي كُنْتَ بِغِيَاثِكَ عَلَيْكَ هَيُّ سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ
وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَمَدِ هَيُّ لِرِزَائِكَ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ
اللَّهُمُّ الْعَزَّ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمُّ الْعَزَّ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ
الْحُسَيْنَ وَ شَاهَعَتْ وَ بَاهَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمُّ الْعَنْمُرُ جَمِيعًا

- ۴..... پاسخ به شبمانی در زینب و واقعه عاشورا و امام حسین(ع).....
- ۴..... قسمت اول آب.....
- ۴..... متن شبمه.....
- ۵..... پاسخ شبمه.....
- ۹..... قسمت دوم: قضیه عشقی بین امام حسین(ع) و یزید.....
- ۹..... پاسخ به شبمه.....
- ۱۱..... نقد.....
- ۱۱..... اشکال سندی.....
- ۱۲..... اشکالات محتوایی.....
- ۱۴..... قسمت سوم حضرت رقیه(س).....
- ۱۴..... مطالب اول: نظر شهید مطهری(ره) در باب حضرت رقیه(س).....
- ۱۵..... مطالب دوم: پاسخ به یک شبمه در سابت های سنی.....

- ۱۵ هتن شبیه:.....
- ۱۷ پاسخ:.....
- ۲۲ مطالب سمر: شفا گرفتن از حضرت رقیه(س) و باب الجوائح بودن ایشان.....
- ۲۴ بررسی حدیثی منسوب به امام حسین(ع) در مذمت ایرانیان.....
- ۳۱ سپاه پوشی در عزای اهل بیت(ع) و پاسخ به شبهات وهابیت در این زمینه.....
- ۳۲ ۱. نافرمانی شیعیان در سپاه پوشی از دستور ائمه (ع).....
- ۳۲ ۲. حرمت پوشیدن لباس سپاه.....
- ۳۲ ۳. تعارض روایات با عمل ائمه (علیهم السلام):.....
- ۳۳ نقد و بررسی.....
- ۳۳ پاسخ اول: اقتدا به سیره اهل بیت(ع).....
- ۳۳ الف) سپاه پوشی در عزای اصحاب و رسول خدا (ص).....
- ۳۴ ب) سپاه پوشی در عزای اهل بیت (ع).....
- ۳۵ الف: سپاه پوشی زنان و امام سجاد(علیه السلام) در شام.....
- ۳۵ ب: سپاه پوشی زنان هاشمی در مدینه.....
- ۳۵ ج: سپاه پوشی امر سلمه در محببت امام حسین (ع):.....
- ۳۶ پاسخ دوم: در روایات نمی، معلل است؛ و هر جا علت نبود، نمی در کار نیست!.....
- ۳۶ پاسخ سوم: تناسب پوشش سپاه با عزاداری.....
- ۳۷ پاسخ چهارم: فتاوی فقها.....
- ۳۹ ۴- وصیت نامه ایت الله العظمی مرعشی نجفی(ره).....
- ۳۹ نتیجه:.....
- ۴۰ اما در باب روایات کراهت پوشیدن لباس سپاه.....
- ۴۰ استثنائات پوشش لباس سپاه.....
- ۴۰ نتیجه کلی.....
- ۴۲ پرسش: ساخت ضریح امام حسین(ع) چه ضرورتی داشت؟ آیا اسراف نیست؟.....
- ۴۲ پاسخ:.....
- ۴۷ ۳. آیا رفع نیاز مادی نیازمندان در اولویت است یا تزئین حریمهای اهل بیت(ع)؟.....
- ۴۷ پاسخ:.....
- ۴۸ نقد دو عبارت مشهور در مورد عاشورا.....
- ۴۸ عبارت اول:.....

- عبارت دوم:..... ۴۸
- پاسخ:..... ۴۹
- پاسخ به یک نظر. گریه چرا؟!..... ۵۰
- پاسخ:..... ۵۰
- ۱- گریه همه عالم بر امام حسین(ع)..... ۵۰
- ۲- فلسفه عزاداری..... ۵۳
- ۱-۲- گریه برای فوت عزیزان..... ۵۳
- ۲-۲- گریه و عزاداری در عزرا اهل بیت(ع)..... ۵۴
- الف- ابراز محبت..... ۵۴
- ب- اجبای اهر اهل بیت(ع)..... ۵۵
- ج- انسان سازی..... ۵۵
- د- جامعه سازی..... ۵۶
- ه- انتقال دهنده فرهنگ شیعی..... ۵۶
- و- حفظ مکتب..... ۵۷
- سوال و جوابی بسیار جالب: آیا اگر کسی از روی ربا در مجالس اهل بیت(ع) شرکت کند ثواب هی برد یا خیر؟!..... ۵۸**
- پاسخ:..... ۵۸
- نکته بی پایایی..... ۵۹
- شهادت ائمه(ع) با توجه به علم غیب آنها..... ۶۰
- الف- اجل حتمی و اجل معلق..... ۶۰
- سوال: آیا همراهمان را فقط برای همانعت از قتل خود برد؟..... ۶۰
- پاسخ:..... ۶۰
- ب- متعلق علم غیب، قابل تألف نیست..... ۶۱
- ج- امام(ع)، مأمور به ظالم است..... ۶۱
- د- روایاتی در مورد بردن امام حسین(ع) اهل و عبال خویش..... ۶۲

پاسخ به شبهاتی در زمینه واقعه عاشورا و امام حسین(ع)،

قسمت اول آب

این شبهه می خواهد بگوید که اینکه شهباز ادعا می کنند در کربلا آب نیوده و اصحاب تشنه بوده اند؛ دروغ است و به راحتی اصحاب می توانستند به آب دسترسی پیدا کنند. این شبهه با ادبیات های مختلف مطرح می شود. یکی از معروفترین متن ها در این زمینه به همراه پاسخ ارائه می شود:

متن شبهه:

کربلا صحرا نبود ، جلگه بود ... هوا گرم نبود ، سرد بود !

دهم عاشورای سال ۶۱ هجری قمری برابر با ۲۱ مهرماه سال ۵۹ هجری شمسی است....بله عاشورا در فصل پاییز بود !!!

در این ماه از سال هوا رو به سردی میگذارد لازم به توضیح است که در زمایمی که زمین اینقدر آلوده نبوده ، هوا از نیمه دوسر شهر پور ماه رو بسردی گذاشته و در همراه کاملاً خنک بوده است . عراق سرزمینی جلگه ای و حاصلخیز میباشد و بافتن کویری خشک و بی آب و علف (آنگونه که شهبان میگویند) در آن سخت است.

کرپلا دقیقاً در کنار رود فرات و تقریباً در مدار جغرافیایی شهر اصفهان قرار دارد و خشک بودن و بیابانی بودن آن در سال ۶۸۰ هجری کمی نامحتمل است !

رودخانه فرات یکی از پرآب ترین رودخانه های منطقه است که عرض آن در بعضی از نقاط به چند کیلومتر هم میرسد ، پس چگونه ادعا می شود که این رود را سپاه یزد بر سپاه امام حسین بسته است ؟؟؟

در جلگه حاصلخیز کرپلا با کندن ۴ الی ۵ متر می توان به آب رسید. آیا آن ۷۲ تن توانایی کندن زمین را نداشتند ؟؟؟

سپاه حسین بن علی که با کاروانی از شترها به آنجا آمده بودند ، آیا نمی توانستند با شیر شترهاشان از عطش خود و فرزندانشان بکاهدند ؟؟؟

پاسخ ششمه:

۱. دو نفر اسب سوار داشتند بر سر اینکه اسب، چند دندان دارد با هر بحث و جدل می کردند؛ فرد سوم می گفت: خوب این همه بحث و جدل برای چیست؟ از اسب بیاید پایین و دندان اسب را بشمارید.

کرپلا که گم شده، الحمد لله راه هر که باز است؛ البته اگر بابا بزرگ و امامان بزرگ طراحان این ششمه، یعنی آمرکا و وهایی ها تورنات نکتند. الان هر که اواخر پاییز است؛ یعنی از همراه خیلی گذشته؛ ولی هممر نیست، بروید زیاد نه، فقط سه، چهار روزی بدون آب، در اطراف کرپلا ساکن شوید تا بفهمید که يك من هاست چقدر کره می دهد؟! به خودتان پیل و کلنگ هر برید؛ اگر توانستید از بیابانهای کرپلا آب دریاوید، کشور عراق حتماً به شما جایزه هم می دهد.

۲. در ششمه آمده: «عراق سرزمینی جلگه ای و حاصلخیز میباشد و بافتن کویری خشک و بی آب و علف (آنگونه که شهبان میگویند) در آن سخت است.»

اگر کسی کور نباشد، می بیند که اطراف کرپلا، سراسر ماسه زار است نه منطقه یی جلگه ای؛ بلی داخل شهر، هقداری آباد است؛ اما به زور بشر نه به صورت طبیعی. شهر یزد خودمان با شهر قمر هم آباد هستند؛ اما وقتی از شهر فاصله می گیرید، چیزی جز کویر نمی بینید. اگر همسر تماران قمر را طوی نموده باشید، می فهمید چه می گوید. تازه قمر، خیلی از اصفهان بالاتر است؛ و به قطب نزدیکتر می باشد. اطراف یزد که نگو و نپرس.

به نظران این همه گرد و غبار که چند سالی است کشورمان را در بر می گیرد، از کجا می آید؟ از همین کشور عراق که، طراح ششمه آن را سرزمینی جلگه ای و حاصلخیز معرفی کرده است. بلی مناطقی از عراق، حاصلخیز است؛ اما نه کرپلا. مگر هر جا رودخانه است، بناست که خوش آب و هوا باشد؟ وقتی کوهمی نباشد، بخار آب رودخانه سربعاً پراکنده می شود و نمی گذارد که هوای

منطقه مرطوب شود. در همین شهر قدر، رودخانه بی قمرود جریان داشته و دارد. اما اطراف آن اثری از سر سبزی نیست، مگر آنجا که بش، با زور پمپ آب رودخانه را به زمینها رسانده است.

آنجا که کرپلا رفته اند می دانند که استان کرپلا، استانی کاملاً خشک است؛ نه به خاطر نبود آب، بلکه به خاطر حاسه ای بودن آن؛ و به خاطر نبود کوه های بلند در اطرافش.

جالب است بدانید که در کشور عراق، دو صحرای بزرگ وجود دارد؛ یکی صحرای سوریه و دیگری صحرای لاجاره نام دارد؛ و کرپلا در انتهای این دو صحرا جا گرفته است.

برای مشاهده بی اطلاعات دقیقتر به آدرس مقابل مراجعه فرمایید.

<http://www.jasjoo.com/books/countries/%d8%b9%d8%b1%d8%a7%d9%82>

در این آدرس، در مورد کشور عراق چنین آمده است. «بیابان جنوب غربی، تقریباً نصف مساحت عراق را پوشانده است؛ ... آب و هوا؛ تابستانهای با دمای بیش از ۴۰ درجهی سانتیگراد، خشک و بسیار گرم است.»

عراق، از مرز ترکیه گرفته تا مرز سوریه و اردن و عربستان، کلاً منطقه ای است بیابانی. اگر به نقشه ای که در آدرس فوق آمده نظر فرمایید، می بیند که بیش از نصف کشور عراق، بیابان است. آنگاه این طراح شبهه بی کذاب ادعا می کند که: «باختن کویری خشک و بی آب و علف (آنگونه که شهبان میگویند) در آن سخت است.»

۳. اما دمای هوای کرپلا

در تاریخ ۲۸ آبان سال ۹۰، ساعت هفت شب. دمای کرپلا، ۱۵ درجه بی سانتیگراد بالای صفر بود. دقیقاً در همان زمان، اصفهان ۱۱ درجه و شهر یزد، ۱۷ درجه بود.

متأسفانه هوای هممرحله کرپلا را نتوانستیم دقیقاً به دست بیاوریم؛ اما دوستی می گفت: «نیمه های هممرحله، کرپلا بودم؛ آب و هوای هممرحله کرپلا، تقریباً مثل آب و هوای هرداد ماه تهران بود.»

۴. جغرافی دانان قدیم چه گفته اند؟

باقوت حموی. از جغرافی دانان قدیم. ذیل واژه کرپلا می نویسد:

«اما حیداً اشتقاق این کلمه (کرپلا) با کرپله به معنای «سستی پاهای» است، بدین جهت که سرزمین کرپلاست و شنزار است با از «کرپلت الجنطه» یعنی «گندم از گاه و کثافات پاک کردم»، می باشد؛ بدین مناسبت که آن زمین از ریگهای درشت و درخت پاک بوده است.» (معجم البلدان، شهاب الدین ابو عبد الله باقوت بن عبد الله الحموی، ج ۴، ص ۴۴۵، بیروت، دار صادر، ط الثانیة، ۱۹۹۵)

۵. آیا می دانید صحرای گی کجاست؟

صحرای گبی، پنجمین بیابان بزرگ جهان است. محدوده ی گستردگی این بیابان، دو کشور است؛ و بخش‌های شمالی و شمال غربی چین و جنوبی مغولستان را پوشش می‌دهد.»

حال می‌دانید شمال و شمال غرب چین و جنوب مغولستان کجای زمین است؟

در زیر کشور روسیه، و فقط همدار کمی پایتیر از سبیری.

این بیابان، در مدار عرضی، ۴۸ درجه ی شمالی است؛ یعنی ۱۶ درجه از کرپلا بالاتر؛ یعنی ۱۶ درجه از کرپلا، به قطب شمال نزدیکتر و به همان اندازه از خط استوا دورتر.

اگر به صرف، بالا بودن مدار شمالی، منطقه ای از بیابانی بودن، خارج می‌شد، صحرای گبی باید بیابانی نمی‌بود؛ اما برخلاف انتظار، پنجمین بیابان بزرگ دنیاست.

۶. عرض جغرافیایی اصفهان و یزد، تقریباً یکسان است. صحرای طبس، در استان یزد، یک صحرای خشک و بی‌آب و علف است، و دقیقاً روی همان عرض جغرافیایی اصفهان می‌باشد. اما آب و هوای اصفهان کجا و آب هوای صحرای سوزان طبس کجا؟

وبکی پدپا در در مورد طبس چنین نوشته است: «شهر طبس، مرکز شهرستان طبس، شهری کویری است در شمال شرقی استان یزد ایران. این شهر پیشتر، جزئی از استان خراسان بود. این شهر در مدار ۳۳ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی و نصف‌النهار ۵۶ درجه و ۵۵ دقیقه شرقی، در منطقه‌ای با آب و هوای بیابانی واقع شده‌است. ارتفاع شهر طبس از سطح دریا حدود ۶۹۰ متر است. ... دور بودن شهر طبس از شهرهای حاصل‌خیز و سخی راه کویر، جابه‌جایی هرگونه کالای فاسدشدنی به طبس را ناممکن می‌نمود و بنابر این مردم طبس حیوه و سبزی خود را در محل تولید می‌کردند.»

طبس در مدار عرضی تقریباً ۳۳ درجه ی شمالی قرار گرفته است. و شهر کرپلا در مدار عرضی تقریباً ۳۲ درجه ی شمالی؛ یعنی طبس حتی از کرپلا هم نسبت به خط استوا دور تر است؛ اما این گونه خشک و بیابانی و سوزان می‌باشد.

۷. آیا حقایق ی کرپلا و اصفهان درست است؟

وبکی پدپا در مورد اصفهان چنین گفته است: «اقلیم شهر اصفهان در شمال و شرق از منطقه کویری تأثیر گرفته و در جنوب به جهت وجود کوه صفه از هوای خنک تری بهره‌مند است. آب و هوای اصفهان به طور کلی معتدل و خشک است و همدار بارش باران و برف به نسبت کمی دارد. حداکثر درجه حرارت در تابستان ۴۰ درجه سانتی‌گراد است که تابستانهایی گرم و خشک را می‌سازد.»

البته اصفهان، کمتر به ۴۰ درجه می‌رسد؛ در حالی که کرپلا، در تابستان، اصلاً ۴۰ درجه پایین نمی‌آید و دهایی آن تا ۴۸ درجه هم می‌رسد.

البته خود اصفهان هم نیمه کویری است.

وبکی پدپا گفته است: «اصفهان در ۴۲۵ کیلومتری تهران و در جنوب این شهر قرار دارد. شهر اصفهان دارای طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ۴۰ ثانیه شرقی و عرض جغرافیایی ۳۲ درجه و ۳۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه شمالی می‌باشد. محدوده شهری آن به

چهارده منطقه شمیری تقسیم می شود و در خارج از محدوده شمیری نیز از غرب به سمت خمینی شهر و نجف آباد، از جنوب کوه صفه و سپاهان شهر، از سمت شمال به شاهین شهر و از شرق نیز به منطقه بیابانی هشتمی می شود.»

باز گفته است: «این شهر در منطقه ای نهمه کویری در مرکز ایران و در کنار رودخانه زاینده رود قرار گرفته، و از مراکز گردشگری، فرهنگی و اقتصادی ایران محسوب می شود.»

ویکی پدیا، میانگین دمای سالانه کرپلا را ۳۰ درجه گفته است؛ در حالی که میانگین دمای سالانه ی اصفهان را ۱۶ درجه ثبت نموده است.

۸. این کذآین می گویند: «چگونه ادعا می شود که این رود را سپاه بزند بر سپاه امام حسین بسته است ؟؟؟»

شبهه کجا گفته که سپاه بزند، رودخانه را بسته بود؟ سپاه چند هزار نفری بزند، اولاً خود سپاه کمتر از صد نفری امام حسین(ع) را محاصره نمود بود. ثانیاً در کنار شریعه ساریاز گماشته بود. و شریعه جایی از رودخانه است که حالت شب دارد و می توان از آن قسمت، وارد رودخانه شد. از جاهای دیگر رودخانه، به علت اینکه حالت پرتگاه هاند دارد، نمی توان به راحتی واردش شد.

باران امام حسین(ع) برای آوردن آب، باید ابتدا حلقه ی محاصره را می شکستند تا بتوانند به رودخانه برسند؛ آنگاه باید با سربازانی که شریعه را بسته بودند جنگ می کردند تا بتوانند وارد رودخانه شده آب بردارند.

حالا کجایی این جریان، غیر معقول است؟ طراح شبهه جویری سخن گفته که انگار، سپاه بزند اطراف کل رودخانه سرباز گذاشته اند. ابتدا تصویری غلط از ادعای شبهه ارائه می کند، و آنگاه آن تصویر قلابی را می گوید.

۹. گفته است: «در جلگه حاصلخیز کرپلا با کندن ۴ الی ۵ متر می توان به آب رسید.»

اگر طراح شبهه مرد است، باید بروبر در بیابانهای اطراف کرپلا، پیل و کلنگ هر به او می دمپر؛ به جای سه روز، ده روز هر به او حملت می دمپر؛ هر چند نفر هر که می خواهد با خودش بیاورد، تا زمین را بکنند، اگر به آب رسیدند، ما از مذهبمان دست بر می داریم؛ و اگر نرسند، همانجا از بی آبی تلف شوند.

فرات، از کرپلا می گذرد، از کرپلا نمی جوشد. این رودخانه از کوههای ترکیه جاری می شود و از کرپلا عبور می کند. لذا پر آب بودن آن، ربطی به زمین کرپلا ندارد.

۱۰. در شبهه آمده: «سپاه حسین بن علی که با کاروانی از شترها به آنجا آمده بودند، آبا نمی توانستند با شترهایشان از عطاش خود و فرزندانسان بکهند ؟؟؟»

اولاً از کجا معلوم که با شتر آمده بودند؟

تأیاً هر شتری شیر می دهد؟ برای مسافرت، اغلب از شتر نر با شتر ماده ای که بچه ندارد استفاده می کنند. چون شتری که بچه دارد، اگر بچه اش را بیاورند، نافرمانی می کند؛ و اگر بچه اش را بیاورند، خود آن بچه شتر، وبال گردن است.

تأیاً به فرض هر که برخی شترها شیر می داده اند، اولاً شیر چند تا شتر، کفاف نزدیک صد نفر مرد و پش از این تعداد زن و بچه را نمی دهد. تأیاً هر شتر، آب است؟ شیر، غذاست نه آب. لذا جلوی تشنگی را هر نمی گیرد.

جمت مطالعه بیشتر در این زمینه مطالعه مقاله «مسأله آب در کرپلا» نوشته آقای دکتر اصغر فروغی که پیش شماره ۴ نشریه «تاریخ در آنه پژوهش» منتشر شده است مفید می باشد.

لینک مقاله از اینجا قابل دسترسی است.

سخن آخر:

جران عاشورا در بسیاری از کتب تاریخی که مورخان اهل سنت نوشته اند، مطابق با آنچه شعبه نوشته، ثبت شده است. لذا انکار این واقعه، صرفاً انکار شعبه نیست، بلکه انکار اکثر کتب تاریخی اهل سنت نیز هست.

بلکه انکار عاشورا، مستلزم انکار درصد بالایی از تاریخ گذشته ی بشری است. چون در تاریخ، کمتر حادثه ای است که نزد مورخان، به اندازه ی حادثه ی عاشورا، روشن و مسلّم باشد. پس اگر بتوان در وقوع عاشورا و ویژگی های آن، تردید نمود، باید در کل تاریخ بتوان تردید کرد.

قسمت دوم: قضیه عشقی بین امام حسین(ع) و یزید

گوشزد: در نوشتن این مطلب از مطالب سایت گفتگوی دینی و سایت رشد استفاده شده است.

شبهه افکنان در این شبهه قصد القاء این مطلب را به مخاطب دارند که واقعه عاشورا بخاطر این بوده که نعوذ بالله امام حسین(ع) و یزید ملعون سر یک دختر یا هر دعوا داشتند و بهمین خاطر واقعه عاشورا بدین عظمت بوجود آمد.

در یکی از همین هتون آمده:

«سالمات مردم ما برای حسین بر سر و سینه میزنند در حالی که نمیدانند او را برای چه کشتند: یکی از سرداران یزید زنی زیبا به نام اورنب داشت و یزید عاشق وی شد و شعرهای فراوان در مدح او خواند. از سوئی با نامه های کوفیان، حسین مصمم میشود که به کوفه برود. در دمشق یزید با راهنمایی معاویه سردار را به سفر میفرستد و وقتی سردار برمیگردد شمر را از این شایعه پر میکنند که اورنب در خباب شوهر زنا کرده است. شوهر هر فوراً زن را حلاق میدهد و حسین فوراً زن را ربوده، عقد میکند. یزید به حسین پیغام داد که اگر سرت را میخواهی زن را حلاق بده. حسین زن را پس نفرستاد و بخاطر نادره هائی به سوی کوفه رفت و در کرپلا کشته شد.»

پاسخ به شبهه:

این داستان در سبتهای مختلف و توسط افراد گوناگون بیان می شود ولی متأسفانه معمولاً به طور کامل نقل نمی شود و مدرکی نیز برای آن بیان نمی گردد. نکته ی جالب این است که این داستان در هیچ یک از کتب مهم تاریخی و با روایتی شعبه نقل نگشته است و جالب

آنکه حتی کتب طراز اول اهل سنت در تاریخ و حدیث نیز کوچکترین اشاره ای به آن نمی کنند . با کمی جستجوی بیشتر ، مشخص شد که اصل این قضیه را برای اولین بار ، ابن قتیبه در کتاب «الإحاطة و السباسة» (جلد ۱ ، صص ۲۰۲ - ۱۹۳) نقل می کند و پس از او ، کتب «سرح العیون فی شرح قصیده ابن بدرون» (صص ۸۰-۱۷۲) ، «ثمرات الأوراق» (صص ۳۶ - ۲۲۹) ، «نهایة الجرب» (ج ۶ ، صص ۵ - ۱۸۰) ، «قصص العرب» (ج ۴ ، صص ۸ - ۲۹۱) نیز این قضیه را بازگو نموده اند . اگر حتی را که این کتب نقل کرده اند مورد بررسی قرار دهیم ، از روی اختصاری که در نقل داستان دارند و با توجه به اینکه ابن قتیبه در کتاب خویش این قضیه را با شرح بیشتری نسبت به سایرین نقل نموده است و همچنین با در نظر گرفتن تقدیم زمانی ابن قتیبه از یقبه ، در می یابیم که سایر کتب نیز آثرا از کتاب «الإحاطة و السباسة» نقل نموده اند . شگفت انگیز است که هرگز در بین نام این کتب ، کتب معروف تاریخی و روایتی اهل سنت نظیر تاریخ طبری ، تاریخ ذهبی ، صحاح شش گانه و . . . به چشم نمی خورد.

اما بجاست تا اصل داستان را آنگونه که ابن قتیبه در کتاب خویش آثرا نقل می کند ، به صورت مختصر به همراه هم بررسی کنیم:

«ارنب بنت اسحاق ، همسر عبدالله بن سلام ، والی عراق بود. او در زیبایی و کمال و شرافت و حال و دارائی ، در میان اهل زمان خود ، زیاندار بود. یزید به شدت به او دل می بندد و جریان را با معاویه در میان می گذارد و به او می گوید : «زیبائی و کمال ادب ارنب در میان مردم زیاندار و شایع است و من به او دل بسته بودم . اما عشق خود را پنهان نمودم تا اینکه او شوهر نمود . ولی آنچه در سینه ام بود روز بروز توسعه یافت تا اینکه دیگر صبرم نمانده است .» هرچه معاویه او را به صبر و شکیبائی فرا می خواند ، سودی نمی بخشد . سرانجام معاویه جمله ای می اندیشد تا یزید را به خواسته خود برساند . نامه ای به عبدالله بن سلام می نویسد و او را از عراق به شام فرا می خواند. پس از ورود عبدالله به شام ، او را در منزلتی نیکو ، جای می دهد. در این هنگام، ابومهریره و ابوالدرداء که دو تن از صحابه رسول خدا بودند و در نزد معاویه بسر می بردند، را احضار می کند و می گوید: «من قصد دارم در زمان حیات خویش، دخترم را شوهری نیکو دهم و برای این کار عبدالله را که مردی با فصاحت است، پسندیده ام. به پیش او روید و مطالب را با او در میان گذارید» آنان نیز همین گونه کردند. به این ترتیب عبدالله به خواستگاری دختر معاویه آمد. معاویه به او گفت که اختیار دخترم در دست اوست و او باید خود با این وصلت موافق باشد. از طرف دیگر، معاویه جریان را با دختر خویش در میان گذارد و به او گفت که اگر عبدالله برای خواستگاری به نزد تو آمد، به او بگو که تو زن داری و اگر خواهان ازدواج با من هستی، شرط من آنست که همسر خویش را طلاق دهی. هنگامی که عبدالله به نزد دختر معاویه رفت و از شرط او آگاه شد ، همسر خویش را طلاق داد و آن دو صدایی را نیز شاهد بر این کار گرفت. در این هنگام بود که متوجه شد معاویه او را فریب داده است ، چرا که هرگز نتوانست به وصال دختر او برسد.

پس از این معاویه، ابوالدرداء و ابوهریره را برای خواستگاری ارنب به سوی عراق فرستاد. هنگامی که به عراق رسیدند؛ ابوالدرداء به جهت احترامی که برای امام حسین (ع) قائل بود؛ پیش از هر چیز، ابتدا به نزد آن حضرت رفت تا آن حضرت را ببیند و قضیه را نیز با او در میان بگذارد. امام حسین(ع) هنگامی که آگاه شد ابوالدرداء قصد خواستگاری ارنب برای یزید را دارد، به او گفت که از جانب آن حضرت نیز از ارنب خواستگاری کند تا او به انتخاب خویش بکی را برگزیند.

ابوالدرداء به خواستگاری ارنب رفت و از سوی یزید و امام حسین(ع) هر دو، خواستگاری کرد. ارنب به او گفت: «اگر من می خواستم با کسی مشورت کنم ، همانا با تو مشورت می کردم ، تو اگر به جای من بودی ، کدام را برمی گزیدی ؟»، بعد از اینکه به او اصرار کرد، ابوالدرداء به او گفت: «من اگر به جای تو بودم، حسین را بر می گزیدم. خودم دادم که رسول خدا(ص) لیان خود را بر لیان او میگذارد، تو نیز لیان خود را بر جایی قرار ده که پیامبر لیان خویش را فرار می داده است». به این ترتیب ارنب امام حسین را برگزید و به عقد سید الشهداء(ع) در آمد. هنگامی که معاویه از قضاها آگاه گشت، به شدت ابوالدرداء را مورد نکوهش قرار داد.

از سوی دیگر، عبدالله بن سلام که مورد بی‌همری معاویه قرار گرفته بود و از حکومت عراق نیز عزل شده بود، روزگار را به سختی می‌گذراند و در فقر به سر می‌برد. به یاد آورد که در نزد اربیب کیسه ای از جواهرات به امانت گذارده است. از شاعر به عراق بازگشت و نزد سیدالشهدا (ع) رفت. حاجرا را با او در میان گذارد و از حضرت خواست تا کیسه را از اربیب گرفته و به او بدهد. حضرت به او گفت که خود به نزد اربیب برو و کیسه را از او بگیر. او به اطاق حیاور رفت و کیسه را از اربیب مطالبه کرد. اربیب کیسه جواهرات را بدون اینکه آنرا باز نموده باشد، در جلوی او گذارد. او کیسه را گشود و حشیتی از جواهرات آنرا به اربیب داد و هردو به یاد دوران گذشته به گریه افتادند. در این لحظه امام حسین (ع) به اطاق وارد شد و با مشاهده این وضعیت فرمود: «اشهد الله انی طالقها ثلاثا اللهم انک تعلم انی لمر استکدما رغبه فی حالها و لا جمالها و لکنی اردت إحلالها لبعلمها و ثوابک علی ما عاجلته فی أمرها». «خدا را شاهد می‌گیرم که من او را ۳ طلاقه کردم. خدایا تو می‌دانی که من به خاطر حال و زیبایی او با او ازدواج نمودم، بلکه می‌خواستم او بدین واسطه به شوهرش (بعد از آنکه او را طلاق داد) حلال شود، و به ثواب تو برسم». در این هنگام عبدالله و اربیب دوباره با هم ازدواج نمودند و تا آخر عمر با هم در کمال محبت زندگی کردند.»

تقد:

این داستان هم به لحاظ سند هم به لحاظ محتوا با مشکلات فراوانی روبرو است که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اشکال سندی:

روایت فوق مرسل است و هیچ‌گونه سندی برلی آن ذکر نشده تا بتوان آن را مورد بررسی قرار داد. چون این قتیبه (نویسنده کتاب الامامه و السیاسه) داستان را این چنین آغاز می‌کند: «ما حاول معاویه من تزویج بربذ قال: و ذکرها آن بربذ بن معاویه سمر لیله من اللالی، وعنده وصف لمعاویه بقال له رفق،...»

او که خود هم‌عصر این حاجرا نبوده است نمی‌گوید این حاجرا را از چه کسی شنیده است تا ما بتوانیم سلسله راویان را بررسی کنیم. چه بسا فرد دروغگویی این حاجرا را به او گفته باشد.

از سوی دیگر ابودرداء که در این داستان هم‌بهر بنا به نظر معروف در زمان حکومت عثمان مرده است. برخی هم مرگ او را ۳۹ یا ۳۸ هجری در گذشته است (ابن اثیر الکامل، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۲۹ . ۱۲۳۰؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۶۲۲). پس او چگونه می‌تواند در این حاجرا که در اواخر حکمرانی معاویه و زمان ولایت‌محمدی بربذ روی داده است حضور داشته باشد؟ پس این داستان دارد از شخصیتی در حاجرا نام می‌برد که در آن زمان سالها از مرگش گذشته بوده است!!

از سوی دیگر از این داستان در اسناد دسته اول و مشهور هیچ خبری نیست. مشهورترین کتابی که این داستان را ذکر کرده است کتاب الامامه و السیاسه است که برخی در این که نویسنده آن این قتیبه باشد شک دارند. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۹) از این گذشته اسناد محدودی هم که این حاجرا را نقل می‌کنند اقتدر آشفته هستند که در برخی از آنان این حاجرا را به فرد دیگری نسبت می‌دهند ولی روایت آنها در مورد ازدواج آن فرد با اربیب نیز قابل قبول نیست و تضاد کامل با عقل دارد ولی به علت عدم ارتباط با بحث از آوردنش خودداری می‌کنیم.

اشکالات محتوائی

۱- اگر از لحاظ تاریخی بررسی کنیم، تاریخ نام تمامی امراء عراق در زمان معاویه را نقل نموده است. در زمان معاویه، ابتدا «مغیره بن شعبه»، والی عراق بود. پس از او ولایت عراق، از جانب معاویه به «زباد بن ابیه» واگذار شد. سپس «عبدالله بن زباد» والی بصره (بخشی از عراق) شد و حکومت بخش دیگر عراق، یعنی کوفه به «عثمان بن بشیر» واگذار گشت. هر چه صفحات تاریخ را جستجو کنیم، به هیچ وجه با شخصی به نام عبدالله بن سلام در همان ولایات عراق در زمان معاویه مواجه نمی شویم، چه برسد به این که پس از مدتی فرمانروایی، معاویه او را عزل نموده باشد.

۲- از طرف دیگر، تناقض بسیار روشنی دیگر نیز در این داستان وجود دارد. سیدالشهدا (ع) در شهر مدینه به دنیا آمدند و تمام مدت عمر خویش را در مدینه بودند. تنها در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) که آن حضرت به کوفه آمدند، امام حسین (ع) نیز به همراه پدر به کوفه وارد شدند. پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) که در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری اتفاق افتاد، امام حسین (ع) تنها ۵ ماه با ۶ ماه در کوفه ماندند و بنا بر نقل تاریخ، در ۱۵ ربیع الثانی و با ۱۵ جمادی الاول (یعنی ۵ ماه با ۶ ماه بعد) به همراه برادر خویش، امام حجتی (ع) به مدینه بازگشتند و تا آخر عمر و هنگامی که به سمت عراق حرکت نمودند، در مدینه بودند. از جانب دیگر، معاویه در سال ۴۱ پس از صلح با امام حجتی (ع) و قضایایی که روی داد، به حکومت رسید و در این سال بود که اهل عراق نیز از او اطاعت نمودند و خلافت او را پذیرفتند و زودترین هنگامی که می توانسته است تا شخصی را به عنوان والی عراق تعیین کند، سال ۴۱ و پس از ۵ و با ۶ ماهی بوده است که امام حسین (ع) در عراق بودند، چرا که تا قبل از آن هنوز عراق از معاویه تبعیت نمی کرد که او بتواند برای آن حاکمی بفرستد. لذا این داستان در شرایطی اتفاق افتاده است که بر طبق نقل آن، معاویه عبدالله بن سلام را به حکومت عراق منصوب نموده بود و لذا در این زمان امام حسین (ع) در مدینه بودند. بنابراین حتی اگر بپذیریم که شخصی به نام عبدالله بن سلام وجود داشته است و معاویه ابتدا او را به حکومت عراق منصوب کرد و سپس او را برکنار نمود، داستان تصریح می کند که او به عراق آمد و به پیش سیدالشهدا (ع) رفت، و با بر طبق این افسانه، ابوالدرداء، هنگامی که برای خواستگاری از سب به عراق آمد، با امام حسین (ع) مواجه شد، در حالیکه در آن زمان اصلاً امام حسین (ع) در عراق نبودند.

۳- سوهین تضاد آشکاری که در این ماجرا وجود دارد، آنست که اگر کسی مختصری با فقه اهل بیت و آیات قرآن کریم آشنایی داشته باشد، می داند که بر خلاف اهل سنت، اهل بیت به صریح آیات قرآن، بیان می کنند که اگر شخصی خواست تا همسر خویش را طلاق بدهد، با گفتن اینکه من تو را ۳ طلاق کردم، همسر او ۳ طلاقه نمی شود، بلکه باید او را ۳ بار طلاق بدهد و پس از هر طلاق دوباره او را عقد کند تا پس از طلاق سوم، او ۳ طلاقه محسوب گردد. پس چگونه ممکن است که امام حسین (ع) این گونه عمل کرده باشد؟ آیا عقل سلیم در درستی این ماجرا دچار تردید نمی شود؟

۴- آیا می توان پذیرفت جوانی ۱۶ ساله همانند بزرگ که در شمار به دنیا آمده و تا آخر نیز در آنجا بوده است، تنها به صرف شنیدن حرف مردم، عاشق زنی گردد که در عراق زندگی می کند و بدون آنکه حتی او را دیده باشد، عشق او تا بدان جا پیش رود که صبر را از کفش بریابد؟

۵- یکی از شرایط طلاق در فقه امامیه حضور ۲ شاهد عادل عاقل است که در اینجا از شاهد نیز خبری نیست.

«وَأَشْهِدُوا ذُوَيْ عَدْلِ حَيْكُرًا وَ أَقْبَمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ - و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید، و گواهی را برای خدا به پا دارید.» (طلاق: ۲)

۶- در داستان فوق امام حسین علیه السلام به عبدالله سلام می فرماید: بل آدخه علیک حتی تیرئی ایله منه کما دفعه ایلک. (تو داخل منزل من شده و با اربن ملاقات کن و با تحویل احوال خود ذمه او را بری کن.) و این نیز با سیره اهل بیت علیهم السلام و غیرت مردانگی عرب سازگاری ندارد که یک مرد اجنبی و ناهرم را به اندرون خویش راهنمایی کنند گذشته از این که بری شدن ذمه نهاری به خلوت یا ناهرم ندارد.

۷- این قتیبه به عنوان اولین کسی که این ماجرا را نقل می کند و در حالیکه که تا زمان حیات امام حسین (علیه السلام) حدود ۲۰۰ سال نیز فاصله دارد، اما هیچ سندی برای این داستان نقل نمی نماید و به هیچ وجه نمی گوید که این مطلب را از چه کسی نقل می کند.

اضافه بر آنچه که ذکر شد، این داستان و با بهتر بگوئیم این افسانه، با تمام صفحات تاریخ اسلام که مورد اتفاق شعبه و سنی است، دارای تناقض است. همه نقل کرده اند که معاویه در سال ۵۶ هجری قمری جهت گرفتن بیعت برای خلافت یزید، به حج رفت؛ ولی عده ای با او بیعت نمودند و از جمله امام حسین (ع) به هیچ وجه حاضر به بیعت با یزید نگشتند. پس از آنکه معاویه از دنیا رفت، یزید نامه ای به والی مدینه که پسر عموی او بود و «ولید بن عتبّه بن ابی سفیان» نام داشت، نوشت و به او گفت که از حسین بن علی بیعت بگیر، اگر بیعت کرد، محترم و مکرر باشد و اگر از بیعت سر باز زد، گردن او را بزن. اگر این داستان حقیقی بوده و یزید به دنبال تصفیه حساب شخصی باشد، دیگر نباید به والی مدینه بگوید که در صورت بیعت کردن، حسین را تکریم کن و به او احترام گذار. به علاوه پس از واقعه کربلا که امام حسین (ع) به شهادت رسیدند و اهل بیت آن حضرت به اسارت یزید درآمدند، هنگامی که او اهل بیت را مورد شتمانی بسیار و آزارهای گوناگون قرار داد، حتی یکجا نیز هشامه نمی کند که قضایی اربن را مطرح نموده باشد و امام حسین را مورد شتمانی قرار داده باشد. حتی هنگامی که یزید به امام سجاد (ع) اشکال می نمود، گفت که پدرت فراموش کرده بود که خدا ملک و پادشاهی را به هر کس بخواهد می دهد، اگر او بیعت می نمود، در نهایت عزت زندگی می نمود.

اگر از جانب امام حسین (ع) نیز به این قضیه بنگریم و حتی اگر آنرا صحیح نیز بدانیم، قطعاً حضرت بر طبق این داستان به هدف خویش رسیده بود و اربن را به عقد خویش در آورده بود، پس دیگر چه دلیلی دارد که پس از گذشت ۲۰ سال، بخواهد برای انتقام جوئی قهار کند؟ و در طول مسیر هنگامی که انگیزه قهار حضرت را مکرراً از او می پرسند، تنها یک جواب دهد که هدف او اجباری اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است؟

مجموع این شواهد کاملاً برای ما مشخص می کند که این داستان افسانه ای بیش نیست و شبیه هزاران داستان عاشقانه ایست که تجل عرب در ساختن و پرداختن آنها، تبحری کامل دارد و کتی نظیر قصص العرب که خود از ناقلان این افسانه است، در صفحات دیگر خود افسانه های عاشقانه دیگری را نیز نقل می کند که همگان بر تجلی بودن آنها اعتراف دارند. هرچند که انگیزه سازندگان آن قصه، بیان سبادت و بزرگواری امام حسین (ع)، خدعه و نیزنگ بازی معاویه و بی پروایی یزید در عشق بازی بوده است، اما اصل این قضیه، هجوعول و ساخته و پرداخته تجل آنهاست. و حتی اگر نیز بپذیریم که این داستان واقعیت دارد، باز نیز ارتباط آن با کربلا و قهار سیدالشهدا (ع)، وصله ناچسی است که تنها اگر منطق و عقل را کنار گذاریم می توانیم آنرا بپذیریم.

قسمت سوم حضرت رقبه (س)

در این مطلب قصد داریم به ۳ مطلب در باب حضرت رقبه (س) بپردازیم. مطلب اول در مورد نظر استاد بزرگوار شهید مطهری (ره) در مورد حضرت رقبه (س) است؛ مطلب دوم پاسخ به شبهه ای است که در سایت های سنی در باب حضرت رقبه (س) آمده و مطلب آخر هم در مورد کرامات حضرت رقبه (س) و باب الحوائج بودن ایشان است. ممکن است مطلب طولانی شود که از همین جا پوزش می طلبیم.

مطلب اول: نظر شهید مطهری (ره) در باب حضرت رقبه (س)

تصور برخی ها این است که استاد بزرگوار شهید مطهری (ره)، وجود حضرت رقبه (س) را منکر است. لذا برخی ها از سر ناآگاهی نسبت به مسائل شهید مطهری (ره) را هزمت می کنند؛ و حتی ممکن است خدا نکرده ایشان را لعن کنند.

اما اصل شهید مطهری (ره) چیست؟! ایشان در جلد ۲ کتاب وزین خویش، **حساسه حسینی**، که مربوط به یادداشت های ایشان است می نویسد:

«داستان طغلی از ابی عبدالله که در شمار از دنیا رفت و بهانه پدر می گرفت و سر پدر را آوردند و همان جا وفات کرد. (رجوع شود به نفس المحمور)» (مجموعه آثار ج ۱۷ ص ۵۸۶)

سه نکته در مورد این عبارت عرض می شود:

۱- این عبارت در پادداشت های استاد است و نه در سخنرانی های استاد با در هتن کتاب. یعنی اینکه این جزء پادداشت های شخصی استاد بوده و نمی توان این عبارت را به عنوان نظر نهائی و قطعی استاد تلقی کرد. شاید این جزء مسائلی بوده که استاد آن را در پادداشت هایش نوشته که بعدا برود در مورد آن تحقیق کند. خصوصا آنکه در هتن کتاب نیز شهید مطهری(ره) در باب حضرت رقبه(س) بحثی نمی کند.

۲- بفرض مهر که واقعا نظر نهائی شهید مطهری(ره) این بوده که اصلا دختری به اسر حضرت رقبه(س) وجود خارجی نداشته است. خب حضرت رقبه(س) نه جزء اصول دین است نه جزء اصول مذهب نه جزء فروع دین است نه ضروری مذهب است که کسی با انکارش از دایره اسلام و تشیع خارج شود که بشود او را مذمت کرد. این مهر می شود یک مسأله اختلافی مانند دهما و صدما مسأله اختلافی دیگر بین علما. علما سر مسائلی به مراتب مهم تر و اساسی تر از این مسأله اختلاف نظر دارند. این مسأله که جاری خود دارد. حال اینجا نیز اینطور است. شهید مطهری(ره) با بررسی اسناد به این نتیجه نرسیده که دختری به اسر رقبه وجود داشته. اما علمای دیگر با بررسی به این نتیجه رسیده اند که واقعا دختری به اسر حضرت رقبه(س) وجود داشته است.

در مجموع ما باید یاد بگیریم که در فضای درس و بحث علمی جای مذمت و لعن نیست. اگر علم داربر باید علمی و منطقی نظر افراد را ارزیابی و تقد کنیم. نه اینکه تا فردی حرفی مخالف مشهور یا مخالف مذاق ما زد او را لعن کنیم و نفرین کنیم. فقط شما حسابش را بکنید وقتی افرادی هستند که عالم مشهور و مطرحی چون شهید مطهری(ره) را بخاطر همین مسأله ای لعن می کنند؛ وای به حال زمانی که عالمی کمر اوازنه تر، در یک مسأله بی مهر تر و اساسی تر تشکک کند.

۳- عمده اختلاف علما در این موضوع نیز بر سر این نیست که آیا این دختر سه ساله بوده یا نه؟ بلکه اختلافشان بر سر این است که آیا او اسمش رقبه بوده یا نه؟ و اینکه آیا دختر امام حسین(ع) بوده یا رابطه ی فامیلی دیگری با حضرت داشته است. وجود چنین اختلاف نظری در مسائل تاریخی نیز، امری است عادی.

مطلب دوم: پاسخ به یک شبهه در ساهت های سنی

هتن شبهه:

باید اعتراف کنیم که ملاحان شعبه در استفاده از داستان شهادت حضرت حسین برای تحریک احساسات و تاثیرگذاری بر مردم شعبه کاملا موفق بوده اند، حتی باور کنند که آدمی چون من که بقول شعبه ها از فرق سر تا تک پا وهایی! (مصدق) است؛ با خواندن داستان زیر در ساهت معتبر تابانک، بشدت تحت تاثیر قرار گرفت و قدرت فکر کردن برای چند دقیقه از من مهر سلب شد اما بخود نمیب زدم که آیا این ملاحان کذاب را نهشناسی؟

شما اول داستان بخوانید تا ببیند چقدر تاثیر گزار است. دل سنگ را مهر آب میکند. ،

شعبه بگویند:

حضرت سیدالشهدا(ع) دختری به نام رقبه داشتند که در سن سه سالگی در خرابه شام به شهادت رسید(منتخب التواریخ ص ۲۹۹) مادر حضرت رقبه مطابق اکثر نقل ها «امر اسحاق» نام دارد که فضایل و مناقب بسیاری را برای آن بانو بر حی شحارند. (ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۹۷)

حضرت رقبه در ماه شعبان چشم به جمان گشود، سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت سه سال بود.

مورخ خیر عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، هر عصر خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب کامل بمایی می‌نویسد دخترک سه چهار ساله‌ای که خاندان امام حسین(ع) در خرابه شام شب هنگام، خواب پدر را دید و بهانه پدر نمود به یزید گفت: سر پدر را برایش بزنند، سر هفدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از عمر پدر فریادی برآورد و جان داد.

نام حضرت رقبه علاوه بر کتب مشهوری چون لعموف و... در قصیده سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق(ع) آمده و علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و... به آن تصریح کرده‌اند از (ستاره درخشان شام)

بخشی از صحبت‌های حضرت رقبه(س) با سر پدر:

با ایتاه من الذی خضیک بدمائک (پدر چه کسی هماسنت را با خونت خضاب کرد)

با ایتاه من الذی قطع وریدک (چه کسی رگ گردنت را برید)

با ایتاه لبتی لک الغدا (ای پدر کاش من قربانت می‌شدم)

با ایتاه لبتی توسدت التراب و لا اری شپک خضباً بدماء (ای پدر کاش مرا در آغوش می‌کشید تا هماسنت را به خون رنگی نمی‌دهم (معالی السیطی)).

هنگامی که زن غسله بدن حضرت رقبه را غسل می‌داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسپران کبست؟ زینب(س) فرمود چه می‌خواهی زن غسله گفت: چرا بدن این طفل کبود است، آبا به بیماری مبتلا بوده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ای زن او بیمار نبود، این کبودها آثار تازبانه و ضربه‌های دشمن است (الوقایع و الحوادث ج ۵ ص ۸۱)

اثبات دروغ شبعه:

یک دختر چه سه ساله تصور واضحی از مرگ ندارد بلکه اصلاً مرگ را نمی‌شناسد! چه برسد به اینکه قبر و خاک را بشناسد و چه برسد به اینکه بگوید:

(ای پدر کاش خاک مرا در آغوش می‌کشید تا هماسنت را به خون رنگی نمی‌دهم)

سه جمله دیگری که از دخترک سه سه ساله نقل کرده اند نیز نمیتواند سخنان یک دخترک در این سن باشد، از بچه‌های سه ساله اطرافتان بپرسید آبا رگ را می‌شناسند تا رگ گردن را بشناسند؟ آبا قبر را می‌شناسند تا رفتن بدرون قبر را بشناسند!

و نکته عجیب این است که اینها در اول آنقدر دخترک را احقر تصور کردند که فکر کردند اگر سر بریده حسین را بمش بدهند خیال میکند زنده است و سر مرده خون آلود بی تن و بدن را از سر یک آدم زنده فرق نمی‌نمید!!!!

باز به دنبالش این سخنی که فقط افرادی امثال شیخ سعدی میتوانند بسرایند را به همان دخترکی که چند لحظه پیشتر او را هالو می‌پنداشتند، نسبت می‌دهند!!!

و دروغ دیگر اینکه میگویند پزیدبان ابقدر دلسوز شدند که خواستند دخترک را ساکت کنند آنمیر با آن طریق عجیب.

با شاید میخواهند بگویند که پزید سادبسر داشت و میخواست دخترک را بیشتر آزار بدهد! در این صورت لازم بود همه شیون کنند و در میان شیون همه اسیران، صدای دخترک گم میشد نه اینکه ساکت و بتماشای بنشینند! مگر حسین فقط حال رقبه بود؟!

و نکته دیگر اینکه، سر بریده حسین که به ادعای دروغ ملبان شعبه جلوی پزید بر سر نیزه، سخنرایی کرد باید با دخترش هر حرف میزد تا که دخترک پیتاب آرام میشد! سر در جای که باید صحبت کند صحبت نمیکند چرا؟

و این دروغ را ببینید که میگویند غسل آمد تا دخترک را غسل دهد این نادانان تصور میکنند در قدیم ها مرده شور خانه و غسل خانه بوده!! نه دوستان آنوقت ما هرکس میبرد خاندان خودش هبت را شستشو میدادند(و شستشو دادن دخترک سه ساله آسان است) و البته اگر کسی ملکه بود باز خادم ها اینکار را میکردند ولی در فرض شما زین خودش در آن وقت حبشش از خادم نیز کمتر بوده و در خرابه ساکن بوده! پس دلیلی نداشت که پزید برایش خادم بفرستد.

پیامبر فرموده اگر خجالت نمیشی هرچه میخواهی بکن .

حالا این علمای شعبه خجالت نمیکشند که هرچه دلشان خواست میگویند.

اما گاهی صدای خود شعبه ها هر در میاید و با استاد به کتاب های خودشون حرف سنی ها را تایید میکنند و میگویند حسین فرزندی بنام رقبه نداشته است!

اما علمای شعبه حالا چگونه بگویند که این حرف ها دروغ بوده است؟ سالانه میلهونها نفر به زیارت قبر رقبه در شام رفته و میروند! لذا حق و حقیقت را منکر میشوند و ببینید فتوای علمای آنها را:

ای هلت شعبه!

آیا وقت آن نرسیده که فریب این قباغه های غلط انداز را نخورید؟ و آیا هنگام آن نرسیده که خویشترن و اهل بیت خودتان را از دامن های دروغگویان نجات دهید؟ و آیا نباید آخرت و عاقبت خود و خانواده خود را خنجر به خنجر کنید؟

پاسخ:

مقدمه:

گفته است: «حتی باور کنید که آدمی چون من که بقول شعبه ها از فرق سر تا تک پا وهایی! (مصدق) است؛ ... »

وهایی ها خود را خود می ناهند؛ در حالی که در کتابهایشان، با صراحت تعارف آورده اند که خدا، جسر دارد. دست دارد. پا دارد. سر دارد. راه می رود. و

۱. گفته است: «يك دختر بچه سه ساله تصور واضحی از مرگ ندارد بلکه اصلا مرگ را نمیشناسد ! چه برسد به اینکه قبر و خاک را بشناسد و چه برسد به اینکه بگوید: (ای پدر کاش خاک مرا در آغوش می کشید تا محاسنت را به خون رنگی نمی دیدم)»

کدام دختر سه ساله، دختر سه ساله ای از خاندان محمد مصطفی با دختر سه ساله ای از یک خاندان عادی؟

طبق بیان قرآن کریم، حضرت عیسی(ع) در روز اول تولدش سخن گفت و از نبوت خویش خبر داد؛ و خود را دارای کتاب آسمانی معرفی نمود. آیا به بهانه بی اینکه یک نوزاد یک روزه نمی تواند حرف بزند، می توان این آیات قرآنی را انکار نمود؟!

طبق آیات قرآن، حضرت یحیی(ع) در کودکی بنا به روایات در هفت سالگی صاحب کتاب آسمانی شد. آیا به بهانه بی اینکه یک کودک هفت ساله توان فهم حقیقت نبوت و وحی را ندارد، می توان آیات قرآن را انکار نمود؟!

ممکن است بگویند: «این دو مثال، دو پیغمبر بودند؛ اما رقبه پیغمبر نبود.»

هی گویند:

اولاً آن بزرگوار، فرزند حسین بن علی(ع) که طبق احادیث اهل سنت، یکی از دو سید جوانان بهشت می باشد. و می دانیم که هوش اهر زنبکی است.

ثانیاً کودکان نابغه ای از پیغمبرزاده ها و امامزاده ها هر وجود دارند که به چند نمونه اشاره می کنیم.

حورد نخست:

سید محمد حسین طباطبایی، مشهور به علم الهدی، حافظ کل قرآن کریم، از اهالی قمر.

وی در دو و نهم سالگی حفظ قرآن را شروع کرد؛ و در سه یا چهارسالگی، کل قرآن را در حفظ داشت؛ در همان سن و سال، چهره ای مشهور در کل بلاد اسلامی شد. وی تا پنج سالگی، افزون بر قرآن، کتاب گلستان سعدی و اشعار عینشیر کاشانی را هم حفظ نمود. شگفتی دیگر این نابغه آن بود که با آیات قرآن، صحبت می نمود؛ یعنی وقتی از او سوال می شد، پاسخ را با بیان آیات قرآن می داد. مثلاً وقتی از او سوال می شد که نظرت در حورد سبگار چیست؟ می گفت: «وَلَا تُقُوا بِأَدْحُرَّ إِلَى التَّمَلُّكِ». و خود را به دست خود، به هلاکت بفرستد»(البقرة: ۱۹۵).

وی در همان سنین کودکی، موفق به گرفتن درجه بی دکتری افتخاری از دانشگاه حجاز شد.

البته این تنها مدرک او نیست. مدارکی که او طی سالهای طفولیت تا نوجوانی از دانشگاههای کشورهای مختلف دنیا گرفته است عبارت است از :

۱. مدرک دیپلم افتخاری از کشور بوسنی و هرزگوین که بالاترین مدرک و درجه بی علمی در بوسنی می باشد که به یک عالم دینی داده می شود. این مدرک را در سال ۱۳۷۶ دریافت نمود؛ یعنی در شش سالگی. چون وی متولد سال ۱۳۷۰ است.

۲. مدرک لیسانس افتخاری دانشگاه تبریز (آذربایجان شرقی).

۳. مدرک دکتری از دانشگاه (حجاز) کواتری انگلستان.

وی در آن سالها به چند کشور خارجی مسافرت‌های مختلفی داشت. از جمله:

۱- سفر به عربستان (جهت اجرای برنامه و تشریف به حج تمتع)

۲- سفر به بوسنی و هرزگوین.

۳- سفر به کشور اسلونی.

۴- سفر به کشور ترکیه.

۵- سفر به کشور سوریه.

۶- سفر به کشور انگلستان (اواخر بهمن ۷۶)

در سفری که در نیمه دهر بهمن سال ۷۶۱۳ به انگلستان داشت در طول ۱۸ روز اقامت در آنجا در ۷ شهر مختلف انگلستان برنامه اجرا کرد که مورد استقبال بی نظیر مسلمانان شعبه و سنی قرار گرفت. در همین مسافرت بود که در هیتی هرکب از هشت استاد، به همراه یک نفر از اساتید دانشگاهها که به عنوان ناظر حضور داشت، امتحانی از وی در پنج رشته بی علوم قرآنی گرفته شد؛ که عبارت بودند از: حفظ قرآن با ترجمه، بیان موضوع آیات، تفسیر و توضیح آیات، مکالمه به وسیله آیات قرآنی، بیان آیات به روش اشاره.

این امتحان، حدود سه و نبر ساعت طول کشید. این امتحان در دو مرحله عمومی و تخصصی صورت گرفت و در پایان، بر اساس استانداردهای موجود انگلستان، به ایشان مدرک دکترای افتخاری اعطاء کردند.

در مدت اقامت علم الهدی در انگلستان بسیاری از مطبوعات و شبکه های مختلف رادیو تلویزیونی با ایشان مصاحبه کردند و اخبار مربوط به این حافظ خردسال را جزء مهمترین عناوین خبری خود قرار دادند. محمدحسین در طول برنامه بی حفظ قرآن خود، ثواب حفظ هر سوره ای را به یکی از معصومین علیهم السلام هدیه می کرد؛ مثلاً ثواب حفظ سوره بقره را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، سوره آل عمران را به حضرت علی علیه السلام، سوره نساء را به حضرت زهرا سلام الله علیها و به همین ترتیب ثواب تلاوت و حفظ سوره های دیگر را نیز به دیگر معصومین علیهم السلام تار می کرد.

چند مورد از سوال و جوابها و خاطره ای شیرین و جذاب از ایشان به نقل از پدر و استادشان حجت الاسلام و المسلمین طباطبایی که خودشان حافظ کل قرآن کریم و استاد رشته حفظ می باشند را می آوریم :

گفتنی است این خاطرات و سوال و جواب ها مربوط به دوران خردسالی محمد حسین می باشد.

از سیدمحمدحسین طباطبایی سوال شد: آیه در مورد مثلث بخوانید، گفت :

«اتْلُوا إِلَىٰ جِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعْبٍ. يَرْوِدُ بِهِ سَوِي سَابِ يَ سَهْ شَعْبِ» (المرسلات: ۳۰)

پرسیدند نظر شما در مورد فرهنگ غرب چیست؟ جواب داد :

«أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّمُوتَ - نماز را تباه کردند، و از شموهات پیروی نمودند.» (مربط: ۵۹)

سوال شد با توجه به امکانات پیشرفته ای که اینجا می باشد دوست داری لندن بمانی یا بروی قمر؟

جواب داد: «قُر فَأَنْزِر» (الحدث: ۲)

همچنین در پاسخ به این سوال یک جمله عربی بسیار زیبا گفت: «لا ابدل شهدا ولحدا من قمر بکل اروها» - یک وجب از خاک قمر را با همه ی اروپا عوض نمی کند.»

پدر بزرگوار ایشان حاج آقا طباطبایی نقل می کنند: بعد از امتحان تخصصی برای اخذ مدرک دکترا به شهر (بیرهنکار) رفتیم، به منزل یکی از دوستان. در آنجا برادری گفت که برنامه ی کامپیوتری جدیدی دارد که می تواند از دیوان حافظ فال بگیرد، گفتنر آیا می توانید فال علم الهدی را بگیرید؟ ایشان تقالیی به دیوان حافظ زدند و اشعار زیر بر روی صفحه مونیتور نقش بست:

«شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

طبی حکان بین و زهان در سلوک شعر

کاین طفل یک شبه ره صد ساله می رود.»

نتیجه:

یکی از سوالات که از ایشان شد، این بود: نظر شما در مورد فرهنگ غرب چیست؟

وی جواب داد:

«أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّمُوتَ - نماز را تباه کردند، و از شموهات پیروی نمودند.» (مربط: ۵۹)

ما از این وهایی می پرسیم: آیا یک کودک شش ساله، می فهمد که شموهت چیست؟ آیا می فهمد که غربی ها غرق در شموهاتند؟

کودکان عادی یقیناً نمی فهمند؛ اما سید محمد حسین طباطبایی، می فهمد. این کودک، تاریخ نیست. کسی است که مصاحبه های او در کشورهای مختلف دنیا، به صورت تصویری موجود است. گفتنی است که وی در همان سن شش با هفت سالگی، کلاس تفسیر قرآن داشت؛ که مدتها از طریق تلوزیون پخش می شد. لذا قاعدتاً باید قبل این کلاسها در آرشو صدا و سیما موجود باشد.

وقتی یک کودک عادی، و البته تربیت شده در یک خانواده ی قرآنی، صاحب این حد از نبوغ می شود که در دو و نهر سالگی شروع به حفظ قرآن می کند و در شش سالگی، دکترا می گیرد، چگونه کودکی که در خانه ی وحی، تربیت شده، معنی مرگ را فهمد؟!!

مورد دوم:

کبر اونگ یونگ، اهل کره.

این فوق نایغه بی کره ای در سال ۱۹۶۲ به دنیا آمد. او در چهار سالگی می توانست زبانهای ژاپنی، کره ای، آلمانی و انگلیسی را بخواند. در پنج سالگی سخت ترین مسأله های دیفرانسیل و انتگرال را حل می کرد و بهره بی هوشی بسیار بالا یعنی بالای ۲۱۰ داشت. کبر اونگ یونگ از ۳ تا ۶ سالگی دانشجوی افتخاری دانشگاه هانگ پانگ بود؛ و در ۷ سالگی به ناسا (سازمان تحقیقات فضایی آمریکا) دعوت شد. او در پانزده سالگی دکتری خود را گرفت.

هورد سوم:

گرگوری اسمیت : کاندیدی صلح نوبل در ۱۲ سالگی

گرگوری اسمیت در سال ۱۹۹۰ به دنیا آمد. در دو سالگی می توانست بخواند و در ده سالگی وارد دانشگاه شد. ولی نوع تحصیلی، تنها نیمی از داستان گرگوری اسمیت است. او عاشق صلح می باشد و از سنین کمر به عنوان حامی و یکی از فعالان حقوق کودک و صلح جهانی به کشورهای مختلف دنیا سفر کرده است. او موسس سازمان بین المللی دفاع جوانان است که اصول صلح را به کودکان و جوانان سراسر دنیا آموزش می دهد. او با بیل کلپتون و هیناتیل گورباچوف مذاکره داشته و در مقابل سازمان ملل سخنرانی کرده است. گرگوری در ۱۲ سالگی کاندیدی لخد جایزه صلح نوبل شد.

هورد چهارم:

اکریت جاسوال : جراح هفت ساله هندی

اکریت جاسوال یک نوجوان هندی است که باهوش ترین فرد هندی به شمار می رود. او در سال ۲۰۰۰ و در هفت سالگی اولین موفقیت پزشکی خود را به دست آورد. بیمار او دختری هشت ساله بود که پول کافی برای رفتن به بیمارستان نداشت. دست این دختر به حدی سوخته بود که جمع شده و به شکل هشت درآمده بود. اکریت هیچ تجربه ای در جراحی نداشت، ولی این دختر را عمل کرد و او دیگر می توانست انگشتان خود را باز و بسته کند. اکریت به مطالعات پزشکی خود ادامه داد و در دوازده سالگی دارویی برای درمان سرطان ساخت. او هم اکنون کوچکترین دانشجوی دانشکده پزشکی هند است.

هوراد دیگر:

این سبنا، در هفت سالگی، به پایه از علم رسیده بود؛ که استادی برایش بافت نمی شد.

شیخ شهاب الدین سمروردی، معروف به شیخ اشراق، در سنین کودکی، قله های علم را طی نموده بود. وی در نوزده سالگی، کتاب حکمة الاشراق را تألیف نمود؛ و با نگارش این کتاب، بنیان فلسفه بی اشراق را گذاشت. وی در ابتدای کتاب آورده که من این مکتب فلسفی را پیش از اینها کشف نموده بودم؛ لکن تمایلی به نگارش آن نداشتم؛ تا اینکه اصرار دوستان مرا واداشت تا آن را بنگارم. گفتمی است که وی، زمان نگارش این کتاب، هراتی از عرفان را داشت؛ که در کتابش هم منعکس است.

تنبه گیری:

بلی اغلب کودکان، در سن سه سالگی، تصویر روشنی از مرگ ندارند؛ اما همواره کودکانی استثنایی هستند که هوشی فراتر از سن و سال خود دارند؛ که دختر سه ساله ی امام حسین(ع) را همی توان یکی از مصدق این کودکان دانست. البته فرهنگ عاشورا، از این عجاب، فراوان دارد. تک تک آنهايي که در کنار امام حسین(ع) قرار گرفته بودند، شگفتی سازان بودند.

۲. گفته است: «و نکته دیگر اینکه، سر بریده حسین که به ادعای دروغ ملبان شعبه جلوی یزید بر سر نیزه، سخنرانی کرد باید با دخترش هم حرف میزد تا که دخترک بیتاب آرام میبشد! سر در جای که باید صحبت کند صحبت نمیکند چرا؟»

شعبه هیچ جا نگفته که سر امام حسین(ع) در مجلس یزید سخن گفته است. بلکه مصطبی نقل شده از شخصی که می گوید: «وقتی سر آن حضرت را بر نیزه ها در میان شهر می گرداندند، شنیدم که آباتی از سوره کهف را می خواند.»

به احتمال زیاد، مکاشفه ای برای این شخص رخ داده بوده است؛ و چنین نبوده که همگان چنان مصطبی را هشامده کرده باشند.

۳. این بی ادب گفته است: «و این دروغ را ببیند که میگویند غسل آمد تا دخترک را غسل دهد این نادانان تصور میکنند در قدیم ها مرده شور خانه و غسل خانه بوده!! نه دوستان آنوقت ها هرکس همرد خاندان خودش میت را شستشو میدادند(و شستشو دادن دخترک سه ساله آسان است) و البته اگر کسی ملکه بود باز خادم ها اینکار را میکردند ولی در فرض شما زین خودش در آن وقت حبشش از خادم نیز کمتر بوده و در خرابه ساکن بوده! پس دلیلی نداشت که یزید برایش خادم بفرستد.»

حرف هفت زدن که مالهات ندارد. اگر راست می گویی مدرک بیاور که در آن زمان، غسلخانه و شغل غسلی وجود نداشته است. احتمالاً در شهرهایتمدن دنیا، که دهمشق هم یکی از آنها بوده، غسلخانه وجود داشته؛ و افرادی کارشان همین بوده است. احتمالاً شستن مرده در خانه، اغلب در مناطق روستایی با شهرهای کمر تمدن رواج داشته و دارد.

۴. گفته است: «اما گاهی صدای خود شعبه ها هم در جهاد و با استاد به کتاب های خودشون حرف سنی ها را تایید میکنند و میگویند حسین فرزندی بنابر رقبه نداشته است!»

اصلاً در اعتقاد شعبه، وجود رقبه و عدم وجود او مهم نیست. ما رقبه را نه از اصول دینمان می دانیم و نه از فروع دینمان. اختلاف علما نیز بر سر این نیست که آیا این دختر سه ساله بوده یا نه؟ بلکه اختلافشان بر سر این است که آیا او اسمش رقبه بوده یا نه؟ و اینکه آیا دختر امام حسین(ع) بوده یا رابطه ی فامیلی دیگری با حضرت داشته است. وجود چنین اختلاف نظری در مسائل تاریخی نیز، امری است عادی. **مگر خود اهل سنت، سر مسائل تاریخی، اختلاف نظر ندارند؟!**

تما یک فرد مغرض و عقده ای می تواند با استناد به یک اختلاف نظر عادی، این گونه جولان دهد. تو اگر مردی، چرا در احوری وارد بحث شده ای که نه جزء اصول دین است نه جزء فروع دین؟ **اگر مردی یا با ما سر امامت، خلافت بلغفصل پیامبر(ص)، عصمت امام(ع) و مسائل اصولی اینچنینی با ما وارد بحث شو تا مرد از نارد هشنص شود.**

مطلب سوم: شفا گرفتن از حضرت رقبه(س) و باب الحوائج بودن ایشان

برای برخی این سوال وجود دارد که چرا حضرت رقبه(س) با از آن بالاتر حضرت علی اصغر(ع) صاحب کرامات شده اند؟! حالا اگر شهدای کریم مانند حضرت عباس(ع)، حضرت علی اکبر(ع)، سایر باران و خود امام حسین(ع) صاحب کرامات بشوند درست است. چون آنها در راه خدا جان فشایی کردند و به مقام رفیع شهادت نائل شدند البته با اختیار خودشان. یعنی آمدند جنگند تا شهید شدند. پس

اگر خداوند متعال به آنها مقاماتی بدهد؛ درست است و حق دارند. اما مثلا حضرت رقبه(س) ۳ ساله با حضرت علی اصغر(ع) ۶ ماهه چه عمل اختیاری انجام داده اند که شایسته این مقامات باشد؟؟؟

در جواب به این سوال می گوئیم اینطور نیست که یک بچه ۳ ساله هیچ معرفت و مقامی نداشته باشد. کمال و فضیلت به سن و سال نیست. چه بسا فرد ۴۰ ساله یا ۵۰ ساله ای که به اندازه یک بچه ۵ ۶ ساله شعور و درک و معرفت نداشته باشد و چه بسا کودکی ۳ ۴ ساله که درک و شعوری از یک فرد بالغ ۵۰ ساله نیز بیشتر باشد.

مگر حضرت عیسی(ع) در گمواره ادعای نبوت نکرد؟؟؟

«قَالَ إِيَّيْ عِبْدُ اللَّهِ أَنَابِي الْكِتَابِ وَ جَعَلِي نَبِيًّا (۳۰) وَ جَعَلِي حَبْرًا أُنْزِلَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا ذُنْتُ حَبًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلِي حَبْرًا سَفِيًّا (۳۲) وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمْتُ وَ يَوْمَ أُبْعِثُ حَبًّا (۳۳)». [عیسی(ع)] گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. (۳۰) و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است. (۳۱) و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است. (۳۲) و درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.» (سوره مریم)

آیا کودک در گمواره خدا را می شناسد که بخواهد ادعای بندگی او را بکند؟؟؟ آیا به کودک گمواره توصیه به نماز و زکات شده؟؟؟ آیا کودک گمواره حجت به والدین و نیکی به آنها را می فهمد؟؟؟

بله کودک عادی این مسائل را نمی فهمد. اما کودکی که دارای فضائل باشد می فهمد. و فضائل نیز به سن و سال نیست.

امیر مومنان(ع) از بدو تولد شگفتی آفرین بود؛ هنگام تولدش کعبه شکافت و او را در بر گرفت. بند قنایق را پاره می نمود؛ لذا هادش او را حدره نامید که به معنی شیر می باشد. حضرت یحیی(ع) هفت ساله بود که به نبوت رسید. بلکه تمام انبیاء و ائمه(ع) و اولیای الهی از بدو تولد آثار کمال را داشته اند. علی اصغر(ع) و رقبه(س) نیز از بدو تولد دارای رتبه بی وجودی بالایی بودند؛ لذا خداوند متعال آنها را در ایست شهادی کریم قرار داد. و بدلیل همین رتبه وجودی بالا صاحب کرامت و مقامات شده اند با اندک مصلحتی در باب جریان عاشورا بر افراد زکی معلوم می شود که شهادی کریم، همگی از جانب خدا گلچین شده بوده اند. شبهه بی گزینش سید الشهداء(ع) به خوبی نشان می دهد که او نمی خواست هر کسی در جرگه بی پاران او قرار گیرد. آنها را که بودند، مرخص می نمود؛ و کسانی را که نبودند دعوت به باری می نمود. کسانی در کنارش بودند، فرمود: هر کس می خواهد برود. اما از سوی دیگر سراغ زهیر بن قین فرستاد که با ما باش. از هدیه که حرکت کرد، مردانی از بی هاشم را او ملاقات نمودند؛ و به هیچکدام فرمود که با من بیاید؛ اما زنان و کودکان را با خود آورد؛ و چون گفتند نیر، فرمود: خدا چنین خواسته.

اگر فرد هنصفی در شرح حال آن حضرت و بارانش تخصص کند، شک نمی کند که تک تک آن افراد، گزیده شده بودند؛ و چنین نبود که اتفاقی در آن موقعیت واقع شوند. آنان همه افرادی با رتبه بی وجودی برتر بودند؛ از نوزاد گرفته تا پیرسال؛ از زن گرفته تا مرد؛ از تازه مسلمان گرفته تا کهنه مسلمان؛ از حدیثی گرفته تا کوفی؛ از هاشمی تا غیر هاشمی. حَتَّىٰ حَرَبِن بَرَزِد رَاحِي نِيَز فَرْدِي عَادِي نِيُوْد. او اگر چه قبل از آن به حق اهل بیت(ع) جاہل بود، اما در همان حال نیز روح فتوت و جوانمردی و حریت در او هوج می زد. اگر غیر از این بود، لشکر هزاران نفری را رها نموده به لشکر چند نفری ملحق نمی گشت. او

اما تقد و بررسی حدیث مذکور:

۱- این حدیث از کتاب **«سِفینة البحار»** تألیف شیخ عباس قمی(ره) آورده شده است. این کتاب در واقع هجر موضوعی کتاب شریف **«بخارالانوار»** تألیف علامه مجلسی(ره) است. پس ما به اصل کتاب یعنی **«بخارالانوار»** رجوع می کنیم.

۲- این حدیث که محدث قمی آن را در **«سِفینة البحار»** در ماده **«عجر»** آورده، در **بخارالانوار** علامه مجلسی(ره) جلد ۶۴، ص ۱۷۶. کتاب **الایمان والکفر**، باب **«اصناف الناس فی الایمان»** حدیث ۱۳ نقل شده و مرقوم علامه مجلسی آن را از کتاب **«معانی الاخبار»** شیخ صدوق(ره) ص ۴۰۳ نقل کرده است.

۳- در متن حدیث آمده **«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ...»** در اینجا طراح شیمه ابقدر سواد دینی و حدیثی نداشته و در نهایت جمالت خیال کرده چون لقب امام حسین(ع) اباعبدالله است پس این حدیث نیز از امام حسین(ع) است. در حالی که لقب امام صادق(ع) نیز اباعبدالله است و در متون حدیثی هر وقت حدیثی از اباعبدالله نقل شود؛ منظور امام صادق(ع) است نه امام حسین(ع). اگر حدیثی از امام حسین(ع) نقل شود اسر حسین(ع) در روایت می آید. البته این نکته هیچ تأثیری ندارد. چون **اُمّه(ع) کلمه نور واحد هستند و همگی معصوم هستند و اگر حدیثی را امام صادق(ع) فرموده باشند گو اینکه امام حسین(ع) فرمودند و بالعکس. اما تنها خواسته‌های جمالت و ناگامی طراح شیمه را نشان دهد.**

۴- اصل متن حدیث بدین ترتیب است: **«مع، معانی الأخبار بالإسناد المتقدّم عن الحسن بن یوسف عن عثمان بن جبلة عن ضُرَيس بن عَبدِ الحَلِك قال سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ نَحْنُ قُرَيْشٌ وَ شَبَعْنَا الْعَرَبُ وَ عَدُوْنَا الْعَجْر»** **(بخارالانوار ج ۶۴ ص ۱۷۶)**

در ابتدای این حدیث لفظ **«مع»** آمده. این یعنی اینکه علامه مجلسی(ره) دارد حدیث را از کتاب **«معانی الاخبار»** شیخ صدوق(ره) نقل می کند. بعد از این لفظ نیز نام کتاب آمده.

ترجمه حدیث نیز بدین ترتیب است: **«ما(یعنی اهل بیت(ع)) قریش هستم؛ شبعان ما عرب هستند و دشمنان ما عجر»**

علامه مجلسی(ره) در شرح این حدیث عبارتی دارد که در **بخارالانوار** با عبارت **«پهان»** مشخص شده است. اصولاً در کتاب **بخارالانوار** هر وقت علامه(ره) بخواهد در مورد حدیثی توضیح دهد توضیح را با کلمه **«پهان»** شروع می کند.

اگر در تصویر نیز دقت شود پس از پایان روایت کلمه **«پهان»** آمده که طراح نادان شیمه خیال کرده این هم ادامه روایت است در صورتی که این توضیح علامه(ره) است در مورد روایت.

توضیح علامه(ره): **«پهان: و شبعنا العرب ای العرب الممدوح من كان شبعنا و إن كان عجا و العجر المذموم من كان عدونا و إن كان عربا.»** یعنی **«عرب خوب اگر هست ، از شبعان ها است گر چه عجر باشد و عجر بد هر که هست ، از دشمنان ما است گر چه عرب باشد.»**

پس در واقع علامه مجلسی(ره) اینجا می خواسته بفرماید منظور از عرب در این روایت دوستان اهل بیت(ع) و معتقدین به ولایت ایشان است حتی اگر عجر و غیر عرب باشند و منظور از عجر دشمنان ایشان و منکرین ولایت اُمّه(ع) هستند حتی اگر عرب باشند و فرموده اند

که هلاک دوستی اهل بیت عرب بودن یا نبودن نیست بلکه هلاک اعتقاد داشتن به اصل ولایت ائمه است. پس طایق توضیح علامه مجلسی که خود او این حدیث را نقل کرده منظور از این حدیث این نیست که عجم‌ها به خاطر عرب نبودنشان دشمن ائمه هستند.

اما طراح نادان شبهه اولاً کلمه «بیان» را به عنوان ادامه روایت فرض کرده و ثانهاً این کلمه را به معنی «روشن است» ترجمه کرده.

۵- در فرهنگ عرب به همه افراد غیر عرب گفته می‌شده «عجم» مثل خود‌ها ایرانی‌ها که به همه افراد غیر ایرانی می‌گویند «خارجی» اما منظور ما فقط اعراب نیستند بلکه همه غیر ایرانی‌ها هستند به همین گونه در عرب هر کلمه عجم به معنی غیر عرب است در صورتی که اشکال کتده آن را به معنی «ایرانی» ترجمه کرده است!! که این غرض ورزی او را می‌رساند.

۶- اما در باب ادامه متن که گفته: «ایرانی‌ها را باید دستگیر کرد...» اگر در متن عربی دقت کنیم می‌بینیم پس از توضیح علامه (ره) آمده است: «سوء رأی الثانی فی الاعجم» که اینمتر طراح شمه در ترجمه خویش نیاورده. و این نیز به معنی «سوء رأی دوهمی (یعنی عمر بن خطاب) در مورد اعجم (یعنی عجم‌ها)» و واضح است که ادامه عبارت در مورد نظر عمر بن خطاب می‌باشد و ربطی به حدیث یا توضیح علامه مجلسی (ره) ندارد.

۷- ادامه متن عربی که در تصویر است بدین شرح است: «سوء رأی الثانی فی الاعجم کما ورد سبُّ الفرس الی المذبذبة أراد الثانی أن یبغ النساء وأن یجعل الرجال عبيد العرب و عزیر علی أن یجعل العلیل والضعف والشبخ الکیر فی الطواف»

اما در اینجا نیز طراح شمه با غرض ورزی تمام ادامه متن شیخ عباس (ره) را نیاورده. کل متن به شرح زیر است: «کما ورد سبُّ الفرس الی المذبذبة أراد الثانی أن یبغ النساء وأن یجعل الرجال عبيد العرب و عزیر علی أن یجعل العلیل والضعف والشبخ الکیر فی الطواف و حوّل الیه علی ظمورهم. فقال امیرالمؤمنین (علیه السلام): إن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: اکرهوا کریر قومر وإن خالفوکر وهؤلاء الفرس حکماء کرهاء فقد ألقوا إلینا السلام ورغبوا فی الإسلام وقد إعتقتهم لوجه الله حکفی و حق نی هاشم ... الخ»

ترجمه: «وقتی اسراء فارسی زبان (ایرانیان) را به مذبذبه آوردند، دوهمی (عمر بن خطاب) خواست زندهای آنان را بفروشد و مردان آنها را غلام و برده عرب قرار دهد و تصمیم گرفت افراد معلول و ناتوان و پیرمرد را در طواف و اطراف بیت الله الحرام، سوار بر پشت آنها (ایرانیان به بردگی گرفته شده) کند. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: به راستی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کریر هر قومی را احترام کرده، گرامی دارید هر چند با شما مخالف باشند، این در حالی است که ایرانیان مردانی حکم و دانشمند و انسانهایی با شخصیت و با کراهت‌اند، آنها بر ما سلام کرده و درود فرستاده و میل به اسلام پیدا کرده‌اند. و من سهر غنیمت خودم و حق نی‌هاشم از آنها را، برای خوشنودی خدا آزاد کردم!!»

حال دوستان قضاوت کنید کسی که با ایران و ایرانیان دشمن بوده ائمه (ع) بوده اند یا عمر و پیرانش!؟

ملاحظه می‌کنید: آنچه در نوشته تاپ شده در مورد ایرانی‌ها به امام حسین (ع) نسبت داده شده! رأی و نظر عمر بن خطاب است که خواسته زندهای آنها را بفروشد و مردان آنها را غلام و برده عرب قرار دهد! و امام امیرالمؤمنین (ع) با او مخالفت کرده و ایرانی‌ها را مردمانی دانشمند و حکم و افرادی باکراهت و شخصیت می‌شمارد و آنها را شایسته احترام می‌انگارد.

و صاحب برگه چاپ شده، با غرض ایجاد بغض و کینه در ایرانیان نسبت به امام حسین(ع)، اولاً حدیث امام صادق(ع) را که مقصود از آن را توضیح خواهم داد. به دروغ به امام حسین(ع) نسبت می‌دهد و ثانیاً رأی و اقدام عمر بن الخطاب را به عنوان تنمعه سخن آن حضرت ترجمه می‌کند و روشن است که این اقدام، خیانت و دروغی آشکار است.

۸- اما در مورد حدیث:

اولاً سند حدیث دارای اشکال است یعنی هر چند راوی اصلی حدیث، ضریس بن عبداللک، از اصحاب امام صادق(ع) موثق شمرده شده است؛ اما در سند او عثمان بن جبلة قرار گرفته که مجهول است و همچنین سلمة بن الخطاب در سند او هست که نجاشی متخصص فن رجال، می‌گوید: او در حدیث ضعیف است.

در حالی که حدیث معتبر حدیثی است که تمام سلسله روایات آن، لافاقل توثیق داشته باشند. در نتیجه از نظر علم رجال شناسی، حدیث جزو احادیث ضعیف به شمار می‌آید.

ثانیاً معنای حدیث زمانی روشن می‌شود که تحقیقی در معنای کلمه «عرب» و «عجم» در لغت داشته باشیم و با ملاحظه سایر سخنان ائمه(ع) در مورد عجم و مخصوصاً ایرانی‌ها به مقصود آن حضرت در این حدیث، پی ببریم:

در لغت عرب از جمله معنایی کلمه «عَرَب و عَرَبِ» عبارت است از: کسی که فصیح سخن بگوید، خالص باشد، صاف و یک دست باشد لکن زبان نداشته باشد و مقصود دیگری را خوب فهمیده و به دیگران منتقل کند.

و معنای عجم و عجمی عبارت است از: غیر عرب، کسی که نتواند فصیح سخن بگوید چه عرب باشد چه غیر عرب، فرد کاملاً بی‌اطلاع و کسی که هنر حقیقی شود و لعجم به کسی گویند که: لال، زبان بسته، گنگ یا بی‌عقل باشد.

با توجه به آنچه در کتب لغت درباره معنای این دو واژه (عرب و عجم) ذکر گردید، مقصود امام صادق(ع) از حدیث فوق چنین می‌شود:

ما قریش هستبر، یعنی باشخصیت‌ترین، فهمیده‌ترین، خالص‌ترین و خوش لجه‌ترین مردم هستبر، چرا که قریش برترین نژاد در میان نژادهای مختلف عرب، و نبی‌هاش برترین قریش و ائمه اطهار علیهم‌السلام برترین نبی‌هاش بودند. سپس می‌فرماید:

شعبان ما عرب، یعنی افراد صاف، خالص و بی‌غل و غش هستند، فصیح سخن گفته، مقصود ما اهل بیت علیهم‌السلام را خوب فهمیده و هنگام تقصیر به دیگران با بیانی فصیح و سخنی شباها مقصود ما را به دیگران منتقل می‌کنند؛ خواه از نژاد عرب باشند یا عجم.

و دشمنان ما عجم، یعنی: افراد بی‌اطلاع از حیاتی فکری ما اهل بیت و انسانهای بی‌عقلی هستند که حقایق را هنر شده، با ما که برای هدایت و سعادت بشر آمده‌ایم دشمنی کرده، مقصود ما را نمی‌فهمند و هنگام انتقال به دیگران، سخن ما را به راستی و درستی با لجه‌ای فصیح و قابل فهم به مخاطبان خود، منتقل نمی‌کنند؛ خواه از نژاد عرب باشند یا عجم.

و این معنا برای سخن امام صادق(ع)، با آنچه در خارج اتفاق افتاده نیز مطابقت دارد. زیرا در عصر خود امامان(ع)، تمام کسانی که با آنها دشمنی کرده و عاقبت مسومشان کردند و به شهادت رساندند، همگی انسانهای فاجر و بی‌شعور از نژاد عرب بودند که هنر

مقار و شخصیت امامان علیهم‌السلام بودند. این در حالی است که هیچ يك از عجم، از جمله ایرانی‌ها در به شهادت رساندن آن بزرگواران دخالتی نداشتند. هر چنان که همه اعراب هر دشمن امامان نبودند. بلکه در همان نژادهای مختلف عرب شعبان فراوانی بودند که دارای فمرو و شعور و ادب و هجبت بوده و ارادت خود را به اشکال مختلف به آن بزرگواران اظهار می‌کردند. از سوی دیگر، در همان عجم‌ها چه ایرانی و چه غیر ایرانی، شعبان خلص، فهمیده و بی‌غُل و غشی بوده و هستند که ارادت خویش را در تمام عرصه‌ها به امامان دوازده گانه شعبه اظهار می‌کردند و در رأس همه آنها سلمان فارسی است که فله ده درجه ایمان را فتح کرده و به بهترین و برترین هجت و معرفت و اطاعت نسبت به امام زمان خویش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان معصومش (ع) دست یافت و افتخار بزرگی برای ایرانیان آفرید.

حدیث معروف «سلمان هنا اهل البیت» گواه این مطالب است. در یکی از همین احادیث آمده: «قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرَنِي عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ بَخُّ بَخُّ سَلْمَانَ هِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَ هُنَّ لَكُمُ بَيْتُ الْقَمَانِ الْكَبِيرِ عَلِمَ الْعَرَبُ وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ - گفت با ولی حضرت قادر خان مرا از حقیقت احوال سلمان رضی الله عنه خبر و مطلع گردان. امیرالمؤمنین علیه سلام اهلك الدیان فرمود؛ که بخ بَخ سلمان از اهل بیت ها است و کبست در میان شما مثل لقمان کبیر که عالم علم اولین و آخرین بود» (الإحتجاج علمی أهل اللجاج ج ۱ ص ۲۶۰)

این نص است بر آنکه لقمان این امت محمد علیه السلام سلمان فارسی رضی الله عنه است و او عالم و مطلع بعلوم اولین و آخرین است.

همچنین در قرآن کریم داریم:

«وَأَنذَرْتُكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَي فُلَيْكَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ حَسِينٍ (۱۹۵) وَ أَنذَرْتُكَ رَبِّ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَوْ لَرُبُّكَ لَمُرْأَبُهُ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَ أَوْ تَرْتَأَنَهُ عَلَي بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَفَرَّأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ - این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است (۱۹۲) روح الامین آن را نازل کرده است... (۱۹۳) بر قلب تو، تا از اندازکنندگان باشی (۱۹۴) آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد) (۱۹۵) و آن در کتابهای پیشبینان نیز آمده است (۱۹۶) آبا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند؟! (۱۹۷) هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عربها) نازل می‌کردیم... (۱۹۸) و او (آن عجم) آن را بر ایشان (اعراب) می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند (۱۹۹) (آری، این گونه (با بیانی رسا) قرآن را در دلهای مجرمان وارد می‌کنیم)» (سوره شعراء)

در تفسیر قمی ذیل آیه ی مذکور از امام صادق (ع) نقل نموده که: «أَوْ نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَي الْعَجْرِ مَا أَحْسَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نَزَلَ عَلَي الْعَرَبِ فَأَحْسَتْ بِهِ الْعَجْرُ فَمَهَّدَ فَضِيلَةَ الْعَجْر - اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد، عرب به آن ایمان نمی‌آورد؛ حال آنکه به عرب نازل شده و عجم به آن ایمان آورده است و این فضیلت عجم می‌باشد» (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۷۴)

و این حدیثی است که محدث قمی آن را در کتاب سفینه البحار خود، قبل از آن حدیث، نقل کرده. حال چگونه ممکن است امام صادق که اینگونه برای عجم از جمله ایرانیان، فضیلت قائل است، در حدیث بعد ایرانیان را دشمنان خود بشمارد؟!

تاریخ نیز گواه است که اسلام را عجمها شکوفا نمودند. لذا اگر به تاریخ علوم اسلامی نظر فرمایید خواهید یافت که حتی بزرگترین علمای ادبیات عرب نیز ایرانیان بوده اند. کسانی چون زحشری، خلیل نخوی، سیویه و همه ایرانی بوده اند. حتی بزرگان حدیث شعبه و سنی نیز

اکثراً ایرانی اند. لذا به جرأت می توان گفت که عربها اسلام را رها نمودند و عجمها آن را از جان و دل پذیرفته و در شکوفا نمودنش کوشیدند. خداوند متعال نیز در قرآن کریم خبر داده که روزی عربها اسلام را رها خواهند نمود و عجمها آن را پذیرا خواهند شد.

خداوند متعال می فرماید:

«... إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبِجِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أُمَّةً لَكُمْ - و هر گاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود» (محمد: ۳۸)

و فرمود:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسَلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ بَسْتُخَيْفَ رَيْبِي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَيْبِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَافِظًا - پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی رسانید؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هر چیز است» (هود: ۵۷)

ابوهریره . که خود از اعراب متعصب و مخالف شبعه است . درباره ی آیه ۳۸ محمد (ص) نقل نموده که:

«أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ كَانَ سَلْمَانُ إِلَى جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ فَضْرَبَ ص بَدَنَهُ عَلَى فِجْدِ سَلْمَانَ فَقَالَ هَذَا وَ قَوْمَهُ وَ الَّذِينَ نَفْسِي يَدُهُ أَوْ كَانَ الْإِيمَانُ هَوًّا بِالْثَرَا لَسَأَوْلُهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ - چند تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله کجاند آنان که خدا در قرآنش یاد کرده ؟ و سلمان در پهلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت دست بر ران سلمان زده و فرمودند: این است و قومهش. سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر ایمان او یزان به ستاره ی تریا باشد مردانی از فارس به آن دست می یابند.» (بخار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۸)

آیا ایرانیایی که اینگونه و تا این حد مورد تعریف و ستایش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قرار می گیرند، چگونه فرزند و وصی شمر او امام صادق (ع) (با به تعبیر صاحب برگه منتشر شده امام حسین علیه السلام!) آنها را دشمنان خود می شمارد؟!

امام صادق (ع) نیز در تفسیر آیه ی مذکور فرمودند:

«قَدْ وَ اللَّهُ أَبَدًا بِمِحْرَ خَيْرًا هَمُّمُ الْكُوفِيِّ - به خدا سوگند ، به قطع و یقین خداوند به جای آنها (اعراب) قوم دیگری را آورده است ؛ که بهتر از اعرابند ؛ و آنها هوایی اند» (بخار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۸)

اعراب ، ایرانیان را بعد از حمله ی عمر بن خطاب به ایران ، هوایی می گفتند. در نقلها نیز آمده که چون عمر بن خطاب از طریق روایات می دانست که ایرانیان شیعیان علی بن ابی طالب (ع) خواهند شد ، لذا هنگام فتح ایران ، دستور کشتار آنها را صادر نمود. تواریخ اهل سنت به تفصیل این جنایات را نوشته اند. لذا ایرانیان در زمان وی ایمان نیاوردند تا هنگام حکومت امیرمومنان (ع) فرارسید.

خداوند متعال فرمود:

«هَا أَنَّمَا الَّذِينَ أَحْمُوا مِنْ بَرِّئُوا عَنْ دِينِهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أُذُنًا عَلَى أَلْوَانِهِمْ أَعْرَضُوا عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - ای کسانی که ایمان آوردند! هر کس از شما، از این

خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند)؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (بیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جماد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و وسعت دهنده بی‌علب است.» (المائدة: ۵۴)

«عن رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَسَوَّفَ بِأَيْدِي اللَّهِ بِقَوْمٍ يُجْمَرُونَ وَيُجَوَّنُونَ أَذْلِقَ عَلَيَّ الْكُوفِيِّينَ أَعْزَمَ عَلَيَّ الْكُوفِيِّينَ - مردی گوید: از امام صادق (ع) درباره بی‌ایه بی « فَسَوَّفَ بِأَيْدِي اللَّهِ بِقَوْمٍ يُجْمَرُونَ وَيُجَوَّنُونَ أَذْلِقَ عَلَيَّ الْكُوفِيِّينَ » سوال نمودم. فرمودند: آنها هوالی (عجمها) می‌باشند.» (بخار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۸۱)

طبق این روایت بیز خداوند متعال به هنگام نزول قرآن خبر داده که روزی ایرانیان مسلمان و تابع اهل بیت (ع) خواهند شد؛ و از دین خدا حمایت خواهند نمود. حال ای اهل پیش انصاف دهید که چنین نشده؟! آنانکه قرآن به زبان آنهاست چه از اسلام فهمیده اند و مردم ما چه از آن آموخته اند؟

«قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ مَنْ لَرَبِّكَ عَرَبِيًّا صَبِيًّا وَ هَوْلَى صَرِيحاً فَهَوَّ سَفَلِيٌّ فَقَالَ وَ أَيْ سَبِيٍّ الْكُوفِيِّينَ الصَّرِيحُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ مَنْ هَكَذَا أَبَوَاهُ قَالَ وَ لِمَ قَالُوا هَذَا قَالَ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص هَوْلَى الْقَوْمِ مِنَ الْأَنْسَامِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا بَلَّغْتَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ أَنَا هَوْلَى مَنْ لَا هَوْلَى لَهُ أَنَا هَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ عَرَبِيًّا وَ عَجَبِيًّا فَهَمَّ وَالِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَلَيْسَ بِكَوْنِ مَنْ نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ص نُحْرَ قَالَ أَبُوهَا أَشْرَفَ مَنْ كَانَ مِنْ نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْ مَنْ كَانَ مِنْ نَفْسِ أُعْرَابِيٍّ جَلْفٍ بَاتِلٍ عَلَيَّ عَقَبِيهِ نُحْرَ قَالَ ع مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ رَغْبَةً خَيْرَ جَمْرٍ دَخَلَ رَهْبَةً وَ دَخَلَ الْكُفْرَ رَهْبَةً وَ الْكُوفِيِّينَ دَخَلُوا رَغْبَةً - مردی به امام صادق علیه السلام گفت: مردم می‌گویند: هر که عربی اصل یا هولا و وابسته صریح نباشد سفلی (دون پایه) و زبون است. امام پرسیدند: وابسته بی صریح کدام است؟ و آن مرد گفت: آنکه پدر و مادرس مملوک (برده) بودند و او آزاد شده است. امام فرمودند: برای چه این را گویند؟ مرد گفت: برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: هولا و آزاد کرده مردمی از خود آنها نیستند. امام فرمودند: سبحان الله! آیا نرسیده به تو که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنر هولای هر که هولا ندارد و هنر هولای هر مسلمان از عرب و عجم. پس آنکه هولا و وابسته بی رسول خداست آیا از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟! و آنگاه فرمودند: کدامیک شریفترند؟ آنکه از خود رسول خداست یا آنکه از خود یک عرب جلف است که بر پاشنه‌های خویش ادرار می‌کند؟! و آنگاه فرمودند: آنکه با هیل قلبی مسلمان شده بهتر از آن کسی است که از ترس مسلمان شده؛ و منافقان (اعراب منافق) از ترس مسلمان شدند و هوالی (عجمها) از روی هیل خود مسلمان گشتند.» (بخار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۶۹)

امام رضا (ع) فرمودند:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَرَبِيٌّ وَ هَوْلَى وَ جَلْفٌ فَأَمَّا الْعَرَبُ فَفَنُّنٌ وَ أَمَّا الْكُوفِيُّ فَحَمْنٌ وَاللَّانَا وَ أَمَّا الْجَلْفُ فَحَمْنٌ تَبْرَأُ جَمًّا وَ نَاصِبًا - مردم بر سه گروه هستند، عرب، مردمان آزاده شده، و راهزنان و اشرار. عرب‌ها هستند، و هوالی و آزادشده‌ها دوستان‌ها هستند، و ناصبان و دشمنان‌ها هر اشرار می‌باشند.» (بخار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۷۶)

امام صادق (ع) بیز فرمودند:

«نَحْنُ الْعَرَبُ وَ شِبَعْنَا الْكُوفِيُّينَ وَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ - عرب‌ها باشعرب، و شبعه بی‌ها هوالی هستند، و مردمان دیگر همگس در باد هستند.» (بخار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۸۱)

علاوه بر این امام صادق علیه‌السلام خلیفه آن خدایی است که همه بندگانش را با یک چشم نگریسته و گرامی‌ترین آنها را با تقواترین آنان می‌شمارد، آن جا که می‌فرماید:

«هَا أَهْمَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.» (الحجرات: ۱۳)

چگونه ممکن است، امام صادقی که خلیفه چنین خدایی است تمام عرب را بی هیچ قید و شرطی شعبه خود بداند و تمام عجم را دشمن خود بداند؟!؟

بنابراین با توجه به موارد کاربرد کلمه (عرب و عجم) در لغت عرب و همچنین آیات و روایاتی که بخشی از آن از نظر خواننده گرامی گذشت، ظاهر حدیث یاد شده مقصود نیست بلکه مقصود امام علیه‌السلام از حدیثی که دستاویز صاحب برگه قرار گرفته است، همان است که در سطوری قبل از این، بدان اشاره شد.

از خداوند خواستاریم که همه ما را از شعبان و عزاداران خالص ابا عبدالله الحسین (ع) قرار دهد و روز به روز بر معرفت و محبت و اطاعت ما نسبت به آن امام پاک و معصوم بیافزاید.

و آنان که شعبان بر قطع ارتباط شعبان مخصوصاً ایرانیان، با آن مولای مهربان است، چنانچه قابل هدایت نیستند، نسلشان را قطع و ریشه آنان را بسوزاند، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

سپاه پوشی در عزاری اهل بیت (ع) و پاسخ به شبهات و هابیت در این زمینه

کوشزد: این مطالب در واقع خلاصه شده مقاله ای مفصل است که در سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(عج) وجود دارد. برای مشاهده اصل مقاله به اینجا بروید. البته بنده برای راحتی کار عزیزان کل مقاله را بصورت هنظم فهرست بندی شده در یک فایل ورد ریخته ام که از طریق زیر قابل دسترسی است:

http://s1.picofile.com/file/7563564294/Seiah_Pooshi.docx.html

یکی از اشکالاتی که وهابيون بر شيعه وارد کرده‌اند، پوشیدن لباس سپاه است. آنها مدعی‌اند که در منابع شيعه، روايات متعدد در مذمت لباس سپاه وارد شده که آن را لباس دوزخيان، فرعونيان و عباسيان (دشمنان اهل بيت) شمرده است. از طرفی، طبق روايات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از لباس سفید استفاده می‌کرده‌اند و پیروانشان را به استفاده از این رنگ دستور داده‌اند.

اما امروز در جامعه شيعی دیده می‌شود که آنان برخلاف دستور پیامبر و ائمه، از رنگ سپاه به خصوص در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام استفاده می‌کنند و این کار در میان شيعيان به عنوان یک فرهنگ در آمده است.

شبهه‌ی فوق در سایت های مختلف وهابيت به صورت گسترده مطرح شده است گرچه شبهه اصلی آنها همان مدعی فوق است ولی با تأمل در سخنان آنها، می‌توان جزئیات دیگری را نیز استخراج کرد و به این صورت دسته بندی نمود:

۱. نافرمانی شيعيان در سپاه پوشی از دستور ائمه (ع)

شيعيان بر خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله در پوشش رنگ سفید و توصیه و تأکید بر آن، در مراسم مذهبی از جمله در ایام محرم و عاشورا از لباس سپاه استفاده می‌کنند.

از طرف دیگر طبق رواياتی که در منابع شيعه در مذمت و منع پوشش سپاه آمده است؛ می‌بایست شيعيان از نواهی ائمه بجزد و اوامر آنها را انجام دهند؛ در حالیکه آنها با این کار (پوشش سپاه) نواهی را مرتکب و از دستورات نا فرمانی می‌کنند.

۲. حرمت پوشیدن لباس سپاه

در روايات شيعه، لباس مشکي، لباس اهل نار، فرعونيان و عباسيان قلمداد شده و صریحاً دستور داده شده که آن را نپوشید. یا در نظر گرفتن این نهی، استفاده از این رنگ حرام و جایز نیست.

۳. تعارض روايات با عمل ائمه (علیهم السلام):

از طرفی روايات متعدد در مذمت و منع لباس سپاه از طرف ائمه وارد شده است و از طرف دیگر، به گزارش برخی روايات، خود ائمه در بعضی موارد عملاً لباس مشکي پوشیده‌اند. بنا براین، بین روايات و عمل ائمه تعارض وجود دارد.

اگر عمل ائمه را حاکم قرار بدهیم تکلیف روايات چه می‌شود و اگر جانب روايات را بگیریم، چگونه می‌توان عمل ائمه را توجیه کرد.

تقد و بررسی

پاسخ را در چند بخش پی می گیریم:

پاسخ اول: اقتدا به سیره اهل بیت(ع)

الف) سپاه پوشی در عزای اصحاب و رسول خدا (ص)

۱- در همان جنگ‌های صدر اسلام خمبارترین جنگ، نبرد «لحد» است که در آن حدود ۷۰ نفر از سپاه اسلام به شهادت رسید و از جمله کشته شدگان این واقعه، حضرت حمزه عموی بزرگوار پیامبر اسلام است.

بعد از این که پیامبر که خود در این جنگ هجروح شده بود با کوله باری از اندوه به مدینه برگشت، در فضای آکنده از غم، زنان در مصیبت شهدایشان اشک می‌ریختند و نوحه سرایی می‌کردند. زنان مدینه به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله در شهادت حمزه، این سردار فداکار اسلام نیز گریه کرده و جامه سپاه پوشیدند.

ازهری از لغت شاسان معروف سپاه پوشی دختر امر سلمه را گزارش کرده است:

وفی الحدیث: (أَنَّ بِنْتَ أَبِي سَلْمَةَ تَسْلُبُ عَلِيَّ حَمْرَةَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَدَعَاها رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَهَا أَنْ تَنْصِي وَتَكْتَلِ).

[زینب] دختر ابی سلمه [ربیبه پیامبر] بر حمزه . که رضوان خدا بر آنها باد . سه روز گریست و لباس سپاه که ویژه عزاداری است، پوشید. سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وی را فرا خواند و به وی فرمان داد که بر هوی خویش شانه زند و سرمه در چشم کشد. (تهذیب اللغة ، ج ۱۲ ، ص ۱۷۱)

۲- جعفر طیار یکی دیگر از باران مخلص پیامبر و بازوی پرتوان سپاه اسلام بود که در جنگ حوته به شهادت رسید و این ضایعه بزرگ، رسول خدا را در سوگ نشاند. از این رو، با حضور در خانه جعفر، ضمن دلداری از خانواده و فرزندان او به اسماء بنت عحسب دستور داد تا در عزای شهادت آن عزیز جامه سپاه بپوشد.

این قلمعه تاریخی نیز در منابع ماهر اهل سنت با دو مضمون نقل شده است.

مضمون اول : «البسی ثوب الحداد»

۱- عن أسماء بنت عحسب قالت كُأ اصب جعفر أانا النبي صلی الله علیه وسلم فقال أهی البسی ثوب الحداد ثلاثاً ثم اصنعی ها شت.

اسماء بنت عحسب می‌گوید: هنگا می‌که جعفر به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: هادر من! سه روز جامه عزا در بر کند پس از آن هرچه خواستی انجام ده. (مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۳۸ ح ۲۷۵۰۸)

معنی حداد :

از نظر لغت واژه (حداد) به معنای ترك زینت و آرایش و بوی خوش و در بر نمودن لباس سپاه است. حدت اهلرأة علی زوجها؛ یعنی زن پس از مرگ شوهر زینت و آرایش را ترك کند و در اندوه او لباس حزن که همان لباس سپاه است برتن کند.

مضمون دوم: «تسلی ثلاثا ثم اصنعی ما شئت»

این جعد از علمای بنام اهل سنت در هسند خویش که جزو اولین کتب روایی اهل سنت است می‌نویسد:

حدثنا محمد بن یحیی بن یزید بن حاتم بن محمد بن طلحة عن العکرم بن عتیبة عن عبد الله بن شداد بن الهماد عن أسماء بنت عمیس أنها قالت لا أحب جعفر أهرنبی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تسلی ثلاثا ثم اصنعی ما شئت

اسماء بنت عمیس می‌گوید: هنگامی که جعفر طیار به شهادت رسید؛ پیامبر به من فرمود: سه روز جامه سپاه برتن کن بعد از آن هر چه خواستی انجام ده. (هسند ابن الجعد ج ۱، ص ۳۹۸ ش ۲۷۱۴)

(ب) سپاه پوشی در عزای اهل بیت (ع)

۱- امام علی علیه السلام در سال چهل هجری در سحرگاه نوزده مهر ماه مبارک رمضان در حراب عبادت در حال اقامه نماز صبح، توسط شمشیر زهر آلود این ملجم مرادی ضربت خورد و در شب بیست و سوم ماه رمضان به شهادت رسید و فرزندان و شهباش در غم او به سوگ نشستند.

امام حسن (ع) در سوگ پدر، در حالی که جامه سپاه برتن داشت برای مردم خطبه خواند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، سپاه پوشی امام حسن علیه السلام را به نقل از ابو الحسن علی بن محمد مدائنی تاریخ نگار هشتمین قرن ۲ و ۳ هجری، (که در مدائن و بغداد می زیسته و عصر امام صادق تا امام هادی (علیهما السلام) را درک کرده) آورده است:

قال المدائنی و ما توفی علی علیه السلام - خرج عبد الله بن العباس بن عبد المطلب الی الناس - فقال إن أهرن بیهامین علیه السلام توفی وقد ترک خلفا - فإن أعبس خرج إلیکم - وإن کرهت فلا أحد علی أحد - فبکی الناس وقالوا بل یخرج إلینا - فخرج الحسن علیه السلام فخطبهم - فقال أبما الناس اتقوا الله فإنا أهرنکم وأولبارکم - وإنا أهل البیت الذین قال الله تعالی فبنا - إنا برید الله لیذهب عنک الرجس أهل البیت - و یطهرکم تطهیرا - فباعه الناس - . وكان خرج إلیهم وعلیه ثياب سود.

زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درگذشت، عبدالله بن عباس به سوی مردم بیرون آمد و گفت: امیرمؤمنان از جمان در گذشته و جانشینی از خود برجای نهاده است. اگر دوست می دارید، به سوی شما بیرون آید و اگر نه، کسی را بر کسی [اجباری] نیست. مردم به گریه افتادند و گفتند (خیر) بلکه بیرون آید. پس امام حسن به سوی مردم بیرون آمد و برای آنان خطبه خواند و فرمود: ای مردم! از خدا بترسید و تقوا پیش گیرید که ما امیران و اولیای [احور] شما هستیم و ما همان خاندانی هستیم که خداوند در حق ما آیه تطهیر را نازل فرموده است... پس مردم با امام بیعت کردند.

امام به سوی مردم بیرون آمد؛ در حالی که جامه های سپاه پوشیده بود. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲)

۲- موضوع سپاه پوشی خاندان عترت در عزای شهادت امام حسین علیه السلام، در تاریخ اسلام از برجستگی خاصی برخوردار است. که تاریخ نگاران و سیره نویسان موارد ذیل را ذکر کرده اند:

الف: سپاه پوشی زنان و امام سجاد(علیه السلام) در شام

پس از پایان خطبه تاریخی و افاشگرانه امام سجاد(علیه السلام) در مسجد دمشق هنمال برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی؟ امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود:

کیف حال من اصبح وقد قتل ابوه وقلّ ناصره وینظر الی حرر من حوله اساری فقد فقدوا السّتر والغطاء وقد اعدموها الکافل والحمی، فما ترانی الا اسیراً ذیلاً قد عدمت الناصر والكفیل قد کسبت انا واهل بیتی ثياب الّاسی وقد حرمت علینا جدید العری.

چگونه است حال کسی که پدرش به قتل رسیده و بارانش اندک‌اند و اهل و عیالش اسیر و بی پوشش و حجاب و بی سرپرست و حامی هستند. پس مرا جز (به همت) اسیری خوار (و گرفتار در چنگ دشمن) که بار و سرپرست خویش را از دست داده نمی بینی. **همانا من و اهل بیت لباس عزای پوشیده‌ام و (پوشیدن) لباس نو بر ما رواست.. (بلاغة الإمام علی بن الحسین(ع)، ص ۹۳)**

واژه «الاسی» در لغت به معنای حزن و اندوه بر چیزی است. بنا براین، تعبیر «ثياب الّاسی» در روایت به معنای لباس حزن است. و همانطور که گذشت، حداد با همان لباس سپاه، لباس مرسوم در زمان عزاداری بوده است. **این روایت نشان می‌دهد که امام سجاد علیه السلام و بقیه اهل بیت در شام لباس سپاه پوشیدند.**

ب: سپاه پوشی زنان هاشمی در مدینه

بعد از این که اهل بیت امام حسین علیه السلام از کوفه و شام به مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله برگشتند، تمار زنان بنی هاشم با پوشیدن لباس سپاه به عزاداری پرداختند.

روایت ذیل بیانگر این ماجرا است:

عن الحسن بن ظریف بن ناصح، عن أبیه، عن الحسن بن زید، عن عمر بن علی بن الحسین، قال: لما قتل الحسین بن علی علیهما السلام لبسنا نساء بنی هاشم السواد والحدیج وکن لا یشتکین من حر ولا برد وکان علی بن الحسین علیهما السلام یعمل لهن الطعاجر للحدیج.

ابو حفص عمر، فرزند امام سجاد و برادر ناتنی امام باقر می‌گوید: زمانی که حسین بن علی(علیهما السلام) به شهادت رسید، **زنان بنی‌هاشم لباسهای سیاه و جامه‌های خشن موپین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی‌کردند و پدرم، علی بن الحسین(علیهما السلام) به علت (اشتغال آنان به) مراسم عزاداری، برایشان غذا آماده می‌کرد. (المحاسن، ج ۲ ص ۴۲۰)**

ج: سپاه پوشی امر سلمه در مصیبت امام حسین(ع):

امر سلمه از زنان مورد احترام رسول خدا و شاهد نزول آیه تطهیر در شأن پنج تن آل عبا بود. این زن با وفا، علاقه خاصی به فرزندان رسول خدا (ص) و به خصوص امام حسین علیه السلام داشت و حضرت سید الشهداء او را مادر صدا می‌زد.

این بانو، بعد از شهادت امام حسین (ع) در مسجد پیامبر خیمه سپاه برپا کرد و خود جامه سپاه پوشید.

عن ابی نعیم باسناده عن امر سلمه رضوان الله علیهما انما کنا بلغمنا محقتل الامام الحسین بن علی (علیهما السلام) احضرت قبة سواد فی مسجد رسول الله (صلی الله علیه وآله) ولیست السواد.

به روایت ابو نعیم اصفهانی، بعد از این که امر سلمه خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید؛ در مسجد پیامبر خیمه سپاه برپا کرد و خود جامه سپاه پوشید. (عبون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹)

پاسخ دوم: در روایات نمی، معطل است؛ و هر جا علت نبود، نمی در کار نیست!

هدف روایات از مذمت لباس سپاه و منع آن توسط نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله، امام علی و امام صادق (علیهما السلام) تشبه به جباران تاریخ همانند فراعنه مصر و حکمان عباسی است؛ به ویژه عباسان که در احوال، برای تثبیت حکومتشان به نشانه طرفداری از اهل بیت و سوگوار بودنشان در شهادی خاندان پیامبر سپاه پوشیدند؛ اما بعد از تثبیت قدرت برای ارباب مردم و اطهار شکوه و هیبت، پوشیدن این رنگ را برای کار گزاران حکومت و مردم الزام می کردند؛ تا آن جایی که پرچم حکومت نیز از رنگ سپاه انتخاب شد. آنان از این رنگ به عنوان نماد حکومتشان استفاده کردند.

از طرف دیگر با تغییر سیاست (طرفداری اهل بیت)، با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر از بنی امیه بدرقتاری کردند و امامان معصوم را در بند کشیده و در سپاه چالها به شهادت رساندند.

به این جهت امام صادق علیه السلام در ضمن روایات، پیروانش را از پوشیدن رنگ خشکی که در آن حقیق خاص، نماد جباران تاریخ بود برحذر داشتند و از آن به لباس «اهل نار، لباس فرعون و لباس اعداء الله» تعبیر کردند و **الافی نخسه این رنگ هیچ گونه حرمتی نداشته است.**

پاسخ سوم: تناسب پوشش سپاه با عزاداری

رنگ سپاه گذشته از اینکه دارای خواص و آثاری همانند خاصیت حجاب کامل و هیبت و صلابت است، هتاسب اباار عزاداری در ابراز غم و اندوه است؛ زیرا شخص عزادار در مصیبت از دست دادن عزیزش داغدار و اندوهناک است و هیچ خوشی و شادمانی نمی تواند جای آن را بگیرد.

به همین جهت می بینیم که در تقاطع مختلف عالم، مصیبت دیدگان از همین رنگ استفاده می کنند و حتی دوستان نزدیک نیز برای ابراز همدردی با صاحب مصیبت سپاه می پوشند و هرچه زمان می گذرد این رسم منطقی پر رونقتر می گردد و علت اصلی اش این است که رنگ سپاه ذاتاً حزن آور است.

در سفارش امام صادق علیه السلام به حنان بن سدر، یکی از خصایص رنگ سپاه (حزن آوری یا وارث حزن) شمرده شده است:

عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدْرِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي رَجُلِي نَعْلٌ سَوْدَاءٌ فَقَالَ يَا حَنَّانُ مَا لَكَ وَالسُّودَاءِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تُضَعِّفُ الْبَصَرَ وَتُرْجِي الذُّكْرَ وَتُورِثُ الْمُرَّ وَمَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِينَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا أَلْبَسُ مِنْ النُّعَالِ قَالَ عَلَيْكَ بِالصُّعْرَاءِ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تَجْلُو الْبَصَرَ وَتَسُدُّ الذُّكْرَ وَتَدْرَأُ الْمُرَّ وَمَعِ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ السُّيِّئِينَ.

حنان بن سدر، می گوید خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که نعلین سپاه در پاها بود فرمود: ای حنان ترا چه شده که نعلین سپاه پوشیده ای، آیا نمی دانی که رنگ سپاه هابه ضعف پنهانی و تغلب شمول و مورث غم و اندوه است؟ و علاوه بر این، از

لیاس جباران است. از امام پرسیدم چه نوع نعلینی به پا کنم؟ پاسخ داد: بر تو باد به پوشیدن نعلین زرد که در آن سه خاصیت است: چشم را جلا می‌بخشد، قوه شمول را تقویت می‌کند، و غم و اندوه را زایل می‌سازد. (الکافی، ج ۶، ص ۴۶۶)

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: زمین و خورشید چهل صبح در ماتم سیدالشهداء علیه السلام به (سپاهی و تیرگی) گریه کرد:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا زُرَّارَةَ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالدَّمِ وَإِنَّ الْأَرْضَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسُّوَادِ وَإِنَّ الشُّحُرَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسُّوَادِ وَالْجِبَالُ تَقَطَّعَتْ وَاشْتَرَّتْ وَإِنَّ الْبِحَارَ تَفَجَّرَتْ وَإِنَّ الْأَعْلَانِ كَتَّ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى الْحُسَيْنِ وَهَذَا اخْتَصَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ وَلَا اِدْمَهَتْ وَلَا اِكْتَحَلَتْ وَلَا رَجَلَتْ حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَبَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ.

امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: همانا آسمان در سوگ حسین (علیه السلام) چهل صبح خون و زمین چهل صبح به سپاهی و خورشید چهل صبح به کسوف [تیرگی و گرفتگی] و سرخی گریه کرد و کوه ها از هر جدا و پراکنده شد و دریاها شکافته شد و فرستگاه چهل صبح بر امام حسین علیه السلام گریه کرد و هیچ زنی از ما (اهل بیت) بر چهره خویش خضاب نیست و روغن نهالید و سرمه نکشید و شانه بر موی نزد تا آنکه سر این زیاد ملعون برای ما آورده شد. (بخار الآثار ج: ۴۵، ص ۲۰۷)

در روایت سوم امام صادق علیه السلام به زنی که شوهر از دست داده‌اند دستور می‌دهد که لباس سپاه بپوشد و از پوشیدن لباس‌های رنگی خودداری کند:

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ وَلَا تَلْبَسِ الْخَادِيَّ ثِيَابًا مُصَبَّغَةً وَلَا تَكْتَجِلْ وَلَا تَحَابِبْ وَلَا تَرَبُّزْ حَتَّى تَقْضِيَ عِدَّتَهَا وَلَا بَأْسَ أَنْ تَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا بِسُوَادٍ.

امام صادق علیه السلام فرمود: زن شوهر مرده جامه رنگی نپوشد و تا سپری شدن ابار عده از پوشیدن لباس‌های رنگین، سرمه زدن، بوی خوش به کار بردن و زینت کردن بپرهیزد؛ اما پوشیدن لباس به رنگ سپاه اشکال ندارد. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۳۶۱)

پاسخ چهارم: فتاوی فقها

فقهاء شیعه (اعلی الله مقامهم) با استناد به روایات، پوشیدن لباس سپاه را در ابار عزاداری سیدالشهداء علیه السلام جایز و مستحب می‌دانند. این مطلب را گاه در فتوا و گاهی در وصیت نامه هایشان بیان کرده و اغلب در عمل نیز از خود نشان داده‌اند.

قبل از ارائه دیدگاه فقهاء باید یاد آور شد که نظر آنان بر استحباب، پس از بررسی و دقت روایات ناهمی از پوشش سپاه و حمل آنها برکراهت است.

برای نمونه:

۱- از محضر مرحوم آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی در مورد نظر مرحوم بحرانی بر بحجان لباس سپاه در عزاداری امام حسین علیه السلام پرسیده شده است و ایشان هر با تأیید نظر مرحوم بحرانی، پوشیدن لباس سپاه را از مظاهر حزن در مصیبت سید الشهداء و اهل بیت و اصحاب و ائمه هدی علیهم السلام، دانسته و اظهار اندوه را در مصائب آنان با توجه به روایات از نظر شرعی مستحب می‌داند:

سؤال:

هل ترون ما ذهب إليه صاحب الحدائق من أن لبس السواد في عزاء سيد الشهداء وبقية الأئمة عليهم السلام، راجح شرعا؟

جواب: ما ذهب إليه صاحب الحدائق قدس سره صريح، فإن لبس السواد من مظاهر الحزن على ما أصاب سيد الشهداء وأهل بيته وأصحابه، وكذا سائر الأئمة عليهم السلام، وإظهار الحزن في مصائبهم هندوب شرعا، النصوص الكثيرة وفيها الصحيح، والله العالم.

سؤال: به عقیده شما پوشش سپاه در عزاداری امام حسین و سائر ائمه عليهم السلام بحدان شرعی دارد؟ چنانچه صاحب حدائق نظرش همین است.

جواب: نظر صاحب حدائق صریح است؛ زیرا پوشش سپاه از مظاهر حزن در مصیبت سیدالشهداء و اهل بیت و باران او و سائر ائمه هدی است و اظهار حزن در مصیبت آنان به خاطر روایات فراوان که در جهان آنها روایت صحیح وجود دارد؛ مستحب شرعی است. (العلمی، معاصر) (الانتصار ج ۹، ص ۲۴۷)

۲- در کتاب استفتائات آیت الله العظمی سیستانی این چنین آمده است:

السؤال:

ها هو رأيك في لبس السواد في عزاء خامس اصحاب الكساء؟ الجواب: لبس السواد في عزاء سيد الشهداء [روحى فداه] امر مطلوب.

نظر شما در مورد پوشیدن لباس مشکی در عزاداری امام حسین (خامس اصحاب کساء) چیست؟

جواب: پوشیدن لباس سپاه در عزاداری سیدالشهداء امر پسندیده است. (استفتاءات (فتاوی مراجع) السید السیستانی، ص ۱۹۲)

۳-

سؤال:

برجى من سماحتكم بيان رأيكم في هذه المسألة التي أخذت منى خطيرا في الكويت بعد مسألة مظلومية الزهراء عليه السلام والتي لا تخفى عليكم، والمسألة هي: ما هو رأيكم المبارك في لبس السواد، واللطم على الصدور أثناء إحياء مراسم العزاء لسيد الشهداء عليه السلام في شهر محرم الحرام، ولباقي الأئمة الأطهار عليهم السلام؟

سؤال: از محضر شما استدعایم نظر تان را در باره مسأله‌ای که بعد از مسأله مظلومیت حضرت زهرا سلام الله علیها جایگاه مهمی را در کوهت گرفته است؛ بیان فرمائید.

و آن مسأله، پوشیدن لباس سپاه و سینه زدن در أثناء مراسم عزاداری سیدالشهداء علیه السلام در ماه محرم و بقیه ایام عزاداری امامان عليهم السلام است.

جواب:

لا إشكال ولا رب ولا خلاف بين الشبهة الإجماعية في أن اللطم وليس السواد من شعائر أهل البيت عليهم السلام، ومن المصاديق الجلية للآية: ذلك ومن يحظر شعائر الله فإنما من تقوى القلوب.

كما أنها من مظاهر الجزع الذي دلت النصوص الكثيرة على وحدانه في مصائب أهل البيت وما تمهم. ومن يحاول تضعيف هذه الشعائر أو التقليل من أهميتها بين شباب الشيعة، فهو من الأثمين في حق أهل البيت عليهم السلام، ومن اللسوة ولين يوم القباة عما اقترقه في تضليل الناس عن مظالم الأئمة عليهم السلام. ثبت الله الحكيمين على الإيمان والولاية. والله الهادي إلى سواء السبيل.

جواب:

بدون شك در همان شعبه هیچ گونه اختلافی نیست در این که سینه زنی و پوشیدن لباس سپاه از شعائر اهل بیت عليهم السلام و از مصادیق بارز این آیه کریمه است که می فرماید: و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست.

چنانچه این کارها از مظاهر جزع در مصائب و سوگواری اهل بیت عليهم السلام است که روایات فراوان بر یحجان آن دلالت می کند. هر کس در تضعیف یا کمر رنگ نمودن اهمیت آن در همان جوانان شعبه تلاش نماید از جفا کاران در حق اهل بیت است و از جمله کسانی است که در قباة مورد سؤال قرار می گیرد از آنچه که مرددر را در باره ظلم کنندگان به اهل بیت به اشتباه انداخته است. خداوند مؤمنان را بر ایمان و ولایت اهل بیت ثابت قدم نگه دارد. و خداوند هدایت کنند به راه راست است. (الشیخ الکوثرانی العاجلی، معاصر) (الانتصار، ج ۹، ص ۲۴۷)

۴- وصیت نامه آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

ایشان در وصیت نامه خود این چنین می نویسد:

سفارش می کنم او [پسر] را به اینکه لباس سپاهی که در ماه محرّم و صفر می پوشید جهت حزن و اندوه در مصیبت های آل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با من دفن شود.

رفعی، علی، «علاء مرودشتی» شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ص ۳۶۶،

نتیجه:

با در نظر داشت سخنان بزرگان فقهاء، مشروعبت و استحباب امور ذیل در ایام محرّم و عاشورای حسینی اثبات می شود:

۱. استحباب سپاه پوشی

۲. استحباب اقامه مجالس عزاداری

۳. استحباب اطعام عزاداران

۴. استحباب خدمت گذاری در مجالس عزاداری

اما در باب روايات كراهت پوشیدن لباس سپاه

این روايات به دو دسته کلی تقسیم می شود:

۱- كراهت پوشیدن لباس سپاه در نماز

۲- كراهت پوشیدن لباس سپاه مطلقاً

اما با دقت در كلمات بزرگان در مورد این احادیث این نتایج به دست می آید:

۱. دلائل فتوا بر كراهت پوشش سپاه در نماز، اجماع است و گاهی از تعلیل در روايات دسته اول و تنقیح لطلاق روايات دومی و گاهی از رواياتی که در مورد پوشش رنگ سفید است به همراه این دو دسته، بر مصلحت استدلال شده است.

۲. فتوای فقهاء بر كراهت است نه حرمت؛ که آن را مستثقل می گفت.

۳. در فتاوی آنها خصوص كراهت پوشش سپاه در نماز است نه مطلقاً در همه جا. چنانچه صاحب جواهر آن را به صراحت بیان کرده: ربحاً قبل باستفاده الكراهة فی خصوص الصلاة منه. این فتوا بر اساس قانون تقیید و تخصیص است به این بیان که: روايات دسته اول مخصوص بیان حکم نمی از پوشش سپاه در نماز است. اما روايات دومی از پوشش سپاه مطلقاً نمی می کند. دسته اول دسته دومی را تنقیح می کند و كراهت پوشش سپاه در خصوص نماز استفاده می شود پس در غیر نماز كراهت ندارد.

۴. نکته مهم در فتوای فقهاء این است که این كراهت، كراهت اصطلاحی (به معنای رجحان ترك به خاطر نبود مصلحت) نیست؛ بلکه كراهت در این جا به معنای این است که نماز در پوشش سپاه ثوابش کمتر است.

به عبارت دیگر: نمی در این جا ارشادی است، ارشاد به این که نماز در پوشش سپاه ثوابش کمتر از نماز در پوشش سایر رنگها اما چیزی و صحیح است نه این که باطل باشد.

۴. از كراهت لباس سپاه در نماز نیز مواردی مانند عبا و عمامه مشکلی استنا شده است و اگر این موارد در حال نماز باشد مکروه نیست.

با توجه به این نکات و فتاوا، دیگر حلی برای این شبهه باقی نمی ماند که آیا در در ایام عزاداری ائمه علیهم السلام و حجره و عاشورا پوشیدن لباس سپاه، حرام است یا مکروه؟ زیرا نظر علماء بر كراهت در خصوص نماز است و در مورد ایام حجره و سوگواری، سپاه پوشی مستحب است که در بخش سوم به آن پرداخته شده است.

استثنائات پوشش لباس سپاه

در مورد كراهت پوشیدن لباس سپاه چند مورد استثناء شده است: عبا، عمامه و كفش.

نتیجه کلی

از مطالبی که در سه بخش ذکر شد نتایج ذیل به دست می آید:

۱- در مصائبی که بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول تاریخ وارد شده خود اهل بیت علیهم السلام، علاوه بر عزاداری در هاتر آنها لباس سپاه بر تن نمودند. که نمونه های فراوانی بیان شد و بعضی این موارد فعل خود امام معصوم است و این بزرگترین دلیل بر مشروعیت و استحباب عزاداری و اظهار مظاهر آن است. بنا براین، روایاتی که در باب مذمت سپاه پوشی وارد شده با عمل ائمه تخصیص می خورد.

از این جا به دست می آید که:

اولاً: پوشش سپاه در فرهنگ شهعه، اقتداء به عمل خود اهل بیت است.

ثانیاً: يك نوع اظهار همدردی و محبت به اهل بیت خصوصاً صاحب عزای اصلی و آخرین ذخیره الهی در دوره غیبت امام زمان علیه السلام است.

ثالثاً: از نظر روان شناسی نیز پوشش سپاه در هنگام رخداد مصیبت و عزاداری کاهش دهنده آلام ناشی از مصیبت و بر طرف کننده اضطراب است.

رابعاً: این روایاتی که در مذمت و نهی از پوشش سپاه وارد شده نمی گوید که پوشش سپاه فی نفسه مکروه است بلکه حکم کراهت آن معلق است به این بیان که اگر به قصد تشبه به جباران تاریخ مانند فرعون و حلکمان عباسی (که آنان این رنگ را پوشش رسمی خود قرار دادند و از آن سوء استفاده کردند) باشد ممنوع است و اگر به قصد اظهار عزا در مصیبت اهل بیت و پیروانش باشد مستحب است.

۲- فقهاء با توجه به روایات نامی، استفاده از این رنگ را فقط در نماز مکروه می دانند و هسأله عزاداری امام حسین و ائمه اطهار علیهم السلام را از حکم کراهت استثناء کرده اند و در خصوص عزاداری با تکه به روایتی که (از نظر سند محکم است) در هاسن برقی آمده قائل به استحباب سپاه پوشی شده اند؛ زیرا این روایت، سپاه پوشی زنان هاشمی را در سوگ سالار شهبان حضرت حسین بن علی علیه السلام بیان می کند که در محضر امام سجاد علیه السلام صورت گرفت و حضرت آن ها را از این کار منع نکرد بلکه با سکوت خود و تعبیه طعنه برای آنها در آن مدت، عملشان را تأیید کردند و این دلیل است که نه تنها پوشش سپاه، بلکه اقامه مجالس عزاداری، اطلاع به عزاداران و خدمت گزاری و هر نوع تلاش در خدمت گزاری به این مجالس يك امر راجح است.

و از طرف دیگر روایات زیادی در رابطه با استحباب اظهار عزاداری وارد شده که یکی از مظاهر آن سپاه پوشیدن در ایام عزاداری اهل بیت علیهم السلام است.

۳- در مقام تعارض روایات نفی سپاه پوشی و روایات اثبات سپاه پوشی (که نشانگر عمل خود ائمه علیهم السلام است) دو پاسخ داده شده است:

اولاً: این دو دسته روایات با هم تعارض ندارند؛ زیرا یکی از شرایط تعارض وحدت در مکان است به این معنا که در يك مورد نفی و اثبات وارد شود در حالیکه در مورد بحث ما روایات نفی پوشش سپاه، در مورد نماز (که فقهاء این روایات را حمل بر کراهت در نماز کردند) و روایات اثبات، موردش غیر نماز است و با فقد شرط تعارضی نیست.

ثانیاً: عمل امام علیه السلام از باب تقیه بوده است که در دین اسلام در صورت احساس خطر و ضرر بر نفس خود یا مسلمانان دیگر تقیه يك امر واجب و ضروری است. از آنجائی که امام صادق علیه السلام در عصر حلکمان عباسی می زیست و آنان از هیچ تلاشی در آزار و

اذیت فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله و پیروان شان فروگذار نمی‌کردند، حضرت در بعض موارد از باب تقیه لباس سپاه پوشیده و به پیروانشان نیز هشدار داده‌اند.

نکته مهم در باب تقیه این است که تقیه موضوع حکم اول را بر می‌دارد لذا در این مورد اگر پوشش سپاه حکمش کراهت باشد، تقیه که آمد حکم اولی (کراهت) را بر می‌دارد.

مواردی که از پوشش عمامه سپاه توسط رسول خدا و امام علی و امام سجاد علیهم السلام در منابع اهل سنت و شیعه ذکر شده؛ جزء استثنائات است و در آن هیچگونه حکم کراهت یا حرمت نیست و این موارد نمی‌تواند پاسخ ما را در حل تعارض روایات تقض نماید.

پرسش: ساخت ضریح امام حسین(ع) چه ضرورتی داشت؟ آیا اسراف نیست؟

پاسخ:

۱. اسراف یعنی مصرف نمودن چیزی در جایی که خدا اجازه بی آن را نداده است. و اجازه بی خدا یعنی حکم عقل و حکم شرع. یعنی هر چیزی که عقل و شرع به آن فرمان دهند، فرمان خداست و هر چه را عقل و شرع از آن نمی‌کنند، نمی‌خواست. مثلاً خرج نمودن پول برای خرید سبگار، اسراف است. چون سبگار فایده بی عقلایی ندارد. با صرف عمر برای بازی شطرنج، اسراف است. چون بازی شطرنج بی اگر شرعاً مباح باشد. فایده اش در حد بی نیست که با عمر از دست رفته برابری کند. بازی های رایانه ای هم همین گونه اند. اساساً صرف عمر در چیزی ارزشش کمتر از عمر صرف شده باشد، اسراف در عمر است. طبق روایات، کمترین ارزش عمر بشر، بهشت است. لذا صرف عمر برای کمتر از بهشت، اسراف می باشد.

۲. تجمل گرایی اخروی اسراف نیست.

اغلب مردم توهم می کنند که هر نوع تجمل گرایی، از مصداق اسراف است؛ حال آنکه چنین نیست.

تجمل گرایی یعنی زیباگرایی ؛ چون تجمل از جمال است به معنی زیبایی. تجمل گرایی دو معنا با دو کاربرد دارد ؛ تجمل گرایی به معنی پرداختن به زیبایی های دنیایی به غرض خود دنیا که نتیجه اش دور شدن از معنویت است ؛ که این معنای هنفی تجمل گرایی است ؛ و تجمل گرایی به غرض جلب انسانها به معنویت ؛ که این مورد ، نه تنها بد نیست بلکه مطلوب می باشد ؛ و خداوند متعال نه تنها از آن نمی نکرده ، بلکه به آن امر نموده و بلکه بالاتر ، خودش نیز از آن استفاده کرده است. و گفتیم که اگر خدا به چیزی امر نمود، دیگر اسراف نخواهد بود.

خداوند متعال درباره بی معنی هنفی تجمل گرایی (زیبایی گرایی هنفی) فرمود:

«فَكَرَّجَ عَلَي قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا جَنَّةً مَا آتَيْنَاهُ قَارُونَ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (روزی قارون) با تمار زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره بی عظیمی دارد.» (القصص: ۷۹)

و فرمود:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْهَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِيَ إِلَيْهَا أَعْمَالُهُ فِيمَا وَ هُرِّفَ فِيمَا لَا يَنْفَعُونَ - کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد.» (هود: ۱۵)

خداوند متعال در آیه بی‌نخست، تجمل‌گرایی قارون را زشت شمرد و از آرزو کنندگان جایگاه او نیز با لحنی مذمت‌آلود یاد نمود؛ و در آیه بی‌دوم، تذکر شد که هر که زینت و تجمل‌دنبایی را برای خود دنیا بخواهد، در همین دنیا نتیجه بی‌تلاش دنبایی خود را می‌گیرد و به همان تجملات می‌رسد؛ اما در آخرت بی‌بهره خواهد بود.

اما درباره بی‌تجمل و زیبایی‌گرایی در مسیر معنویت فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا زُكُوفُوا زِينَتَكُمْ كُلُّ حَسْبٍ وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ - ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد.» (الأعراف: ۳۱)

یعنی وقتی به مسجد می‌روید یا در جایگاه نماز قرار می‌گیرید، خود را زینت‌دهد و با لباسهای زیبا و سر و روی زیبا و با بوی خوش به نماز ایستد؛ بلکه در روایات گفته شده که زنان طلاجات خود را هر در حال نماز استفاده کنند. این آیه، قطعاً درباره بی‌اسراف است. در این آیه، آنجا که از خوردن و نوشیدن سخن می‌گوید، حد متعارف را حجاز می‌داند ولی پیش از حد اعتدال را اسراف می‌نامد، اما وقتی امر می‌کند که در حال عبادت، زینت خود را همراه خود کنید، قصد نمی‌زند که کم‌زینت کنید.

وقتی خود اشخاص در حال عبادت، شایسته است زینت کنند، روشن است که مکانهای عبادت هر باید زیبا باشند، تا مردم با رغبت بیشتری به آن اماکن بروند. البته در مساجد، نمی‌توان از طلا استفاده نمود؛ چون در خصوص مسجد، از این کار نهی شده است؛ اما در غیر مسجد، نهی نشده است. در مورد عبادت کنندگان هر مردان حجاز نیستند خود را با طلا زینت کنند ولی زن نه تنها حجازند بلکه توصیه شده اند به این کار.

همچنین خدای تعالی فرمود:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلذَّكَرِ أَهْوَا فِي الْهَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش خود آفریده، و روزنهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ در قیامت نیز، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم.» (الأعراف: ۳۲)

یعنی اصل زینت نمودن نه تنها برای مؤمنان حرام نیست، بلکه اساساً اینها برای مؤمنان است؛ و غیر مؤمنان در حقیقت بی‌اذن خدا از آنها بهره می‌برند. اما در آخرت، همه بی‌زینت‌های عالم فقط برای مؤمنان خواهد بود.

«أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُكَلِّفُونَ فِيمَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَرْجٍ حُنَّكَيْنٍ فِيمَا عَلَى الْأَرْبَابِ نَعْرُ الثَّوَابِ وَ حَسَّتْ هَرْتَعَا - آنها کسانی هستند که بمشمت جاودان برای آنان است؛ باغچه‌هایی از بمشمت که همراهی از زیر درختان و قصرهایش جاری است؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند؛ و لباسهایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند؛ در حالی که بر تختها تکیه کرده‌اند. چه پاداش خوبی، و چه جمع نیکویی!» (الکاف: ۳۱)

پس تا زمانی که زینتهای دنیا در راه باطل و غیر معنوی استفاده نمی شوند و منعی شرعی ندارند ، کسی حق ندارد آنها را برای هوهان تحریر نماید. بلی استعمال طلا برای مردان حرام است ، انا برای زنان ، به شرطی که در راه خدا و برای جلب نظر شوهر باشد نه تنها حرام نیست بلکه مستحب و دارای ثواب الهی می باشد. همچنین زینت دادن حرملی مظهر که ابدأ با اغراض دنیایی نیست و برای جلب مردم به مکانهای معنوی است، منع شرعی ندارد. بلی ما اگر بخواهیم خانه های خود را آنگونه زینت دهیم ، خلاف است ؛ انا نه از جمت زینت بودش بلکه برای آنکه به عرض الهی نیوده برای تقاضا است. انا اگر حضرت سلیمان (ع) این کار را بکند ، اشکالی نخواهد داشت ؛ چون او محصور می باشد ؛ و محال است چنان کاری را برای دنیا انجام دهد. لذا آن حضرت کاخی داشت که مثلش در جهان ناهمه است ؛ چنانکه به فرموده ی قرآن کریم ، در آیه ی ۴۴ سوره نمل ، کف جبات آن از بلوری شفاف بود ؛ به گونه ای که ملکه ی سباء چون خواست وارد جباط شود ، پنداشت که جبات پر از آب است ؛ لذا جامه های خود را از ساق پا بالا زد تا از آن عبور کند.

«قَبْلِ لَمَّا اَدْخَلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَيْتُ حَسْبَتَهُ لُجَّةً وَ كَشَفْتُ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُرَدَّدٌ مِنْ فَوَارِرٍ قَالَتْ رَبِّ اِنِّي خَلَعْتُ نَفْسِي وَ اَسْلَمْتُ حَيْثُ سَلِمَ اِلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ - به او گفته شد: «داخل جباط (قصر) شو!» هنگامی که نظر به آن افکند، پنداشت نمر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد(تا از آب بگذرد؛ انا سلیمان) گفت: «(این آب نیست)، بلکه قصری است از بلور صاف!» (ملکه سبأ) گفت: «پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و(اینها) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمان است اسلام آوردم!» ؛ حال تصور فرمایید که در و دیوار آن قصر چگونه بوده و چه شکوهی داشته است؟ و همه ی آنها را حضرت سلیمان (ع) به امر خدا و با توان بالای جفا ساخته بود تا شکوه و عظمت سلطنت خویش را بر مردمان آشکار سازد.

پس جایی که روا باشد پیامبری چنان کاخی داشته باشد ، چه مانعی دارد که ما حرملی پاک انمه اطهار (ع) را تزئین کنیم تا مردم بیشتر رغبت کنند به زیارت آن بزرگواران؟

«عَنْ اُمِّ اَيُّوبَ عَنِ رَسُولِ اللّٰهِ ص فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ وَ فِيهِ اَنَّ ذَكَرَ لَهٗ جِبْرِئِلُ ع قِصَّةَ شَهَادَةِ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع اِلَى اَنْ قَالَ تَرَى بَعَثَ اللّٰهُ قَوْمًا مِنْ اَهْلِكَ لَا يَعْرِفُمُزَّ الْكُفَّارَ وَ لَمْ يَشْرِكُوا فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ وَ لَا يَهْتَفُونَ اَجْسَامَهُمْ وَ يَعْجَمُونَ رَسْمًا لِقَبْرِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبُلْكَاءِ يَكُونُ عَلَمَاً لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَيِّئًا لِلْمُؤْمِنِينَ اِلَى الْفَوْزِ الْخَيْرِ - ام ایمن گوید نقل نموده از رسول خدا (ص) که فرمودند که جبرئیل به او (رسول خدا(ص)) قصه ی شهادت ابی عبدالله ع را بیان داشت تا آنجا که گفت : خدا گروهی از امت تو را که کفار، آنان را نمی شناسند و آنها در ریختن آن خونها (خون شهدای کربلا) به زبان و عمل و نیت شرکت نکرده اند مبعوث و مأمور می کند تا اجساد ایشان را به خاک بسپارند و برای قبر سید الشهداء ساختمانی را برپا می کنند که در آن گودی (قتلگاه) قرار دارد ؛ که آن بنا علمی (نشانه ای) می شود برای اهل حق و وسپارای است برای رستگاری مؤمنین... » (مستدرک الوسائل ج : ۱۰ ص : ۲۱۷-روایت ۱۱۸۸۹)

ملاحظه می کنید که جبرئیل (ع) از جانب خدا خبر داده به رسول خدا(ص) که ایرانیان برای سید الشهداء(ع) مقبره خواهند ساخت. اینکه فرمود آنها گروهی ناشناس برای کفار زمان پیامبر(ص) هستند و در جنابت کربلا دخالت نداشته اند، نشان می دهد که مرادشان شعبان ایرانند. چون در آن زمان، ایرانی هنوز مسلمان نبودند لذا کفار آنها را به عنوان باران دین خدا نمی شناختند. در جریان کربلا نیز ایرانی ها دخالت نداشتند. **از همان ابتدا نیز عتبات عالیات را ایرانی ها ساخته و اداره نموده اند.** بسیاری از مردم کنونی کربلا و نجف نیز در حقیقت ایرانی اند که در قرون گذشته به آنجا مهاجرت نموده اند.

«عَنْ اَبِي عَامِرٍ وَ اَحِبِّ اَهْلِ الْجَبَّارِ قَالَ اَتَيْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع فَعَلَّتْ لَهٗ حَاكِلُنْ زَارَ قَبْرَهٗ بِعَبِيْ اَبِي الْاَوْجَيْنِ ع وَ عَمَرَ تَرْبَتَهٗ فَقَالَ يَا اَبَا عَامِرٍ خَدِّئِي اَبِي عَن اَبِي عَمْرٍ الْخَسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ عَن عَلِيٍّ ع اَنْ اَلَيْسَ ص قَالَ لَهٗ وَ اللّٰهُ لَتُغْتَلَنَ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَ تُدْفَنَ بِهَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ حَاكِلُنْ زَارَ قُبُورَنَا وَ عَمَرَهَا وَ نَعَاهَدَهَا فَقَالَ لِي يَا اَبَا الْحَسَنِ اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قُبُورَ وُلْدِكَ بِفَاعَا مِنْ بَغَاةِ الْجَنَّةِ وَ عَرَضَهُ مِنْ عَرَضَاتِنَا وَ

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نُبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ صَفْوَةٍ مِنْ عِبَادِهِ يُرِي الْكُفْرَ وَ تَتَمَلُّ الْكُفْلَةَ وَ الْأَذَى فَيَكْفُرُ فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكَ وَ يَكْرَهُونَ زِيَارَتَهَا تَعْرِياً جَمْعاً إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ ذُوهُ جَمْعُ رُسُلِهِ أَوْلِيكَ يَا عَلِيُّ الْخُصُوصُونَ شَفَاعَتِي وَ الْوَارِدُونَ حَوْضِي وَ هُمْ زَوَارِي عِدَا فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَرَ قُبُورَكَ وَ تَعَامَدَهَا فَكَانَتْهَا أَعَانُ سُلْهَانُ بِنِ دَاوُدَ عَلِيٍّ بِنِ بَيْتِ الْكَافِرِ وَ مَنْ زَارَ قُبُورَكَ عَدَلَ ذَلِكَ لَهُ ثَوَابٌ سَبْعِينَ حِجَّةً بَعْدَ حِجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكَ كَيَوْمَ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ فَأَبَشَرَ وَ بَشَّرَ أَوْلِيَاءَكَ وَ هَجَبِكَ مِنَ الْعَجْرِ وَ قُرَّةِ الْعَيْنِ بِهَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَ لَكِنَّ خِثْلَةَ مِنْ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زَوَارِ قُبُورَكَ بِزِيَارَتِكَ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّاهِيَةَ بِزِيَارَتِهَا أَوْلِيكَ سِرَارُ أُمَّهِ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرُدُّونَ حَوْضِي.» (وسائل الشبهة ج : ١٤ ص : ٣٨٣)

ترجمه:

«ابو عامر، واعظ اهل حجاز، گوید: رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و سؤال کردم که با این رسول الله! چه ثواب دارد کسی که زیارت کند حضرت امیر المومنین (ع) را و تعمیر نماید تربت آن حضرت را؟ فرمودند: ای ابو عامر! خیر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از حضرت امیر المومنین (ع) که حضرت سید المرسلین (ص) فرمودند به من که: با علی! و الله که تو را شهید خواهند کرد در زمین عراق و در آنجا مدفون خواهی شد. گفتم: با رسول الله! چه ثواب دارد کسی که قبور ما را زیارت کند و همحور سازد و هلاکت آن نهاد و تعاهد آن کند و اهتمام به شأن زیارت آن داشته باشد؟ حضرت فرمودند: با ابا الحسن! به درستی که حق- سبحانه و تعالی . قبر تو را و قبرهای فرزندان تو را بقعه‌ها گردانیده است از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ها از عرصه‌های جنت؛ و به درستی که حق- تعالی- دل‌های برگزیدگان خلق و بندگان خاص خود را مشتاق و محب شما گردانیده است که هشتگما و آزارها خواهند کشید در راه هجرت شما؛ و ایشان آباد کنندگان قبور شما باشند و بسیار به زیارت قبور شما خواهند آمد از جهت رضای خدا و هجرت رسول او. با علی! ایشان مخصوصانند به شفاعت من و ایشان در حوض کوثر بر من وارد خواهند شد و در بهشت، ایشان به زیارت من خواهند آمد. با علی! هر که همحور و آبادان دارد قبور شما را و تعاهد آن کند به پاکیزگی و بوی خوش و تعظیم و تکریم، چنان باشد که باری کرده باشد حضرت سلیمان را بر بنای بیت المقدس، و هر که زیارت کند قبور شما را چنان است که بعد از حج اسلام هفتاد حج کرده باشد و چون از زیارت برگردد از گناهان پاک شده باشد مانند روزی که از حادر هتولد شده بود؛ پس خوشحال باش و بشارت ده هجرت و دوستان خود را به نعمتهای بسیار و به چیزی چند که چشم ایشان را روشن کند که نه چشمها دیده باشد و نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد؛ و جمعی از ارادل مردمان و بدترین خلق خدا سرزنش کنند زیارت کنندگان شما را به سب زیارت، چنان که سرزنش می‌کنند زناکاران را به زنا؛ این جماعت، بدترین امت من هستند. ایشان را شفاعت نخواهم کرد و در حوض کوثر بر من وارد نخواهند شد.»

این روایت علاوه بر وسائل الشبهة در کتب روایی معتبر و مشهور دیگر، با طرُق و سند های دیگر نیز آمده است؛ مانند (مستدرک الوسائل ج : ١٠ ص : ٢١٥) و (مستدرک الوسائل ج : ١٠ ص : ٢١٥)

طبق این روایت، رسول خدا(ص) خیر داده اند که؛

اولاً خوبان امت پیامبر(ص) در آینده، بر قبر ائمه(ع) عمارت درست خواهند نمود؛ و این کارشان چنان مورد رضایت خداست، که گویی به سلیمان(ع) در ساختن بیت المقدس کمک کرده اند.

ثانیاً خبر دادند که کسانی از مسلمانان هم خواهند بود که سازندگان قبور اهل بیت(ع) و آباد کنندگان آن قبور را سرزنش خواهند نمود، و عمل آنها را در ردیف زنا قرار خواهند داد. یعنی عمل آنها را اسراف خواهند دانست؛ چون اسراف و زنا، هر دو گناه کبیره اند. و آنگاه رسول خدا(ص) این گونه افراد را ارادل (افراد پست) نامر نهاد، و فرمود که آنها مورد شفاعت نخواهند بود.

ملاحظه فرموده که رسول خدا(ص) سازندگان حرماهی اهل بیت(ع) را به حضرت سلیمان(ع) تشبیه نمودند؛ یعنی با این تشبیه خواستند بفرمایند که زیبا سازی حرما به منظور الهی، نه تنها بد نیست، بلکه کار پیمبری چون حضرت سلیمان است. و همی دانهر که حضرت سلیمان، عبادتگاهی بسهار باشکوه بر پا کرده بوده است.

همچنین حضرت یوسف (ع) در کاخی ساکن بود و در عین اینکه نبوت داشت ، صاحب شوکت هادی هر بود ؛ اها از زر و زهر و شوکت ظاهری هبچگاه در روح آن بزرگوار رخنه نداشت؛ بلکه او شکوه و عظمت هادی را در خدمت جلب هر در به سوی معنویت قرار داده بود.

خود خداوند متعال نیز از تجمل و زیباسازی برای جلب توجه بندگانش استفاده نموده تا از این طریق آنها را متوجه شکوه و عظمت خویش کند.

خداوند متعال فرمود:

«إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الذُّبَا بِرَبِّهِ الْكُوكِبِ - هَا أَسْمَانِ تَرْدِيكَ رَا بِا سَتَارِكَانَ أَرَا سْتَبِرَ» (الصافات: ٦)

و فرمود:

«وَأَفْءُ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيْنًا لِّلْآخِرِينَ - هَا دَرِ أَسْمَانِ بِرَجْمَاهِي قَرَارِ دَادِبِرٍ؛ وَ أَنْ رَا بِرَايِ بِيَسْتِدْكَانِ أَرَا سْتَبِرَ.» (الحجر: ١٦)

و فرمود:

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيْنَاهَا وَ هَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ - أَيَا أَنَانَ بِهَ أَسْمَانَ بِاللَّيِّ سَرِشَانَ نِگَا نَكَرْدَنَدَ كَهَ چَكُونَهَ هَا أَنْ رَا بِنَا كَرْدَهَابِرٍ، وَ چَكُونَهَ أَنْ رَا زِينَتِ بَخْشِيدَهَابِرٍ؛ دَرِ حَالِي كَهَ هِيچَ شَكَا فِ وَ شَكْسِي دَرِ أَنْ نَيْسْتِ؟!» (ق: ٦)

ملاحظه همی فرمایید كه حقی خود خداوند متعال نیز آسمان و طبیعت را زینت داده تا شکوه خویش را به نمایش بگذارد ؛ و از این راه دل هر دهان را به سوی خویش جلب نماید.

با این هقدّمات عرض همی شود كه ترتین و تجمل حرر ائمه (ع) نیز اگر صرفاً برای جلب توجه هر دهان به آن ذوات هقدّسه و برای تعظیم آن بزرگواران باشد ، نه تنها اسراف نخواهد بود بلکه مورد تأیید قرآن همی باشد. **و شكی نیست كه کسی از تجمل و ترتین این اهاکن هقدّسه هدقی جز این ندارد.**

مضاف بر آنچه گفته شد ، عرض همی شود كه خداوند متعال به صراحت فرمود:

«ذَلِكَ وَ هُنَّ بُعْظُرُ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّمَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ - این است(حناسك حج)؛ و هر كس شعائر الهی را بزرگ دارد، این كار، نشانه ی تقوای دلهاست.» (الحج: ٣٢)

پس هر كه در بزرگداشت شعائر الهی بکوشد ، نشانه ی تقوای اوست ؛ و شعائر الهی آن اهوری هستد كه خدا را به باد همی اندازند. و آیا برتر از اهامت و ولایت چیزی هست كه از شعائر الهی باشد؟ خداوند متعال در آیات ١٥٨ بقره و ٣٦ حج ، صفا و هر وه و شترهای قربانی را از شعائر الهی هعرفی نموده. حال چكونه ممكن است وجود اهام معصوم از شعائر الهی نباشد. و هر گز غیر از این است كه ترتین و تجمل ائمه صرفاً برای تعظیم آنهاست؟

۳. آیا رفع نیاز مادی نیازمندان در اولویت است یا تزئین حریمهای اهل بیت(ع)؟

برخی از شیعه افکنان با به تعبیر رسول خدا(ص) ارازل، می گویند: «با وجود این همه فقیر، چرا این همه پول خرج حریمها می شود؟ آیا بهتر نیست که این پولها صرف نیازمندان شود؟»

پاسخ:

به یکی گفتند: خریزه می خوری یا هندوانه؟ گفت: هر دو وانه. مگر تزئین حریمها به این معنی است که به فقرا کمک نکنیم؟! اتفاقاً هر چه این حریمها آبادتر باشند، به همان اندازه نیز فقرا بیشتر بهره می برند. چون مردم زمانی دست و دلباز می شوند و به فکر فقرا می افتند که احساسهای معنوی آنها به غلبان در می آید؛ و این احساسها بیشتر زمانی به غلبان می آید که به زیارت اهل بیت(ع) می روند. حتی مردم وقتی تصویر حرم امام رضا(ع) یا سید الشهدا(ع) را در تلوزیون می بینند روحشان تلطف می شود. لذا اگر به جامعه نگاه کنی می بینی که بهترین خیرات در حق مستمندان، با نانو و باد اهل بیت(ع) می باشد. این همه سفره های اطعام به یاد آنهاست؛ این همه موقوفات همچون مدارس و مساجد و ... با نانو و باد آنهاست. و ...

اگر این حریمها آباد و پرشکوه نباشند، مردم میل چندانی به آنها نمی کنند؛ و هنگام قرار گرفتن در کنار هزاران بزرگواران، شکوه آن بزرگواران را کمتر ادراک می نمایند. در نتیجه انگیزه ها برای کمک به مستمندان نیز فروکش می کنند. واقع مطلب این است که هر یک ربالی که برای حریمهای اهل بیت(ع) خرج می شود، هزاران ربال نصب نیازمندان می کند. لذا اگر این یک ربال خرج نشود، آن هزاران ربال هم خرج نیازمندان نخواهد شد. اگر دنیا را بگردی، مردمی دست و دلبازتر از شعبان نمی یابی، و شعبان، در محرم، از هر زمانی دست و دلبازتر می شوند. وقتی به حریمهای اهل بیت(ع) می روند، دست و دلبازتر می شوند.

از اینها گذشته، هر ساله هزاران فقیر از جوانان(ع) استفاده می کنند. چون دارایی اهل بیت(ع) فقط همان زبور آلات داخل حریمها نیست؛ بلکه موقوفات فراوان همچون زمینهای زراعی و کارخانجات و مدارس ... نیز دارند که هزاران نفر در آنها کار کرده و کسب درآمد می کنند؛ و از فواید این موقوفات در مسیر رشد اقتصادی و فرهنگی مردم و از جمله مستمندان استفاده می شود. لذا اگر خود حریمها تزئین می شوند، برای آن است که مردم جذب این اماکن مقدّس شوند و در پرتو شکوه ظاهری این اماکن، بتوانند با معنویت صاحب حرم نیز ارتباط برقرار کنند؛ و در اثر این ارتباط معنوی، دست و دل خویش را به امور خیر بگشایند؛ که نتیجه ی آن بهره مندی هزاران نفر در کل کشور است. اگر بلا تشبیه بخواهیم مثالی بزنیم، می گوئیم: این ترتیبات با هنرهای معنوی به کار رفته در آنها، که روح کمال جوی آدمی را نوازش می کند. در حقیقت نوعی تبلیغ معنوی است برای کشاندن انسانها به سوی کانون معنویت ائمه(ع). چون اغلب انسانها آن اندازه تعالی روحی ندارند که بتوانند شکوه معنوی را قبل از شکوه مادی ببینند. اما وقتی در اثر کشش شکوه مادی به کانونهای معنویت نزدیک شدند، خود به خود در پرتو آن شکوه معنوی نیز قرار می گیرند. کما اینکه وقتی بشر به طبیعت زیبا می نگرد، ناخودآگاه عقل و دل خویش را متوجه خداوند متعال نیز می کند.

خدا می داند که اگر نبودند همین حریمهای باشکوه، مردم به فقرا رسیدگی نمی کردند و در راه خیر هزینه ی چندانی نمی کردند. فقط کافی است مقایسه ای بکنیم بین شعبانی که به زیارت اهل بیت(ع) می روند و به آن حریمها کمک می کنند با شعبانی که چنین نیستند. می بینی که گروه نخست، خیلی خیلی بیشتر به فقرا می رسد و خیلی خیلی بیشتر خیرات می دهند. همچنین مقایسه کنی بین شعبان و اهل سنت. به جرأت می توان گفت که فقط کشور ایران، به تنهایی بیش از تمام کشورهای سیّی به بیچارگان کمک می کند. در پاکستان سیل آمد؛ اکثر مردم این کشور هم سیّی هستند؛ ولی مردم ایران، بیش از همه کمک کردند. فلسطین، سیّی است؛ ولی ایرانیان سیّی و اندی سال است که بی دریغ به آنها کمک مالی می کنند. در سوهایلی سیّی مذهب، قحطی شد، باز ایرانیان بیش از همه کمک کردند.

چرا ایرانیان چنین هستند؟ مگر سیّی ها ابیات اتفاق را ندیده اند؟ مگر آنها کفر ثروت دارند؟ هم تعداد سیّی ها بیشتر است هم ثروت بیشتری دارند، اما کلّ سیّی ها به اندازه ی شعبان اتفاق نمی کنند. چرا؟

سر مطالب در همینجا است که ایرانیان، حره‌های اهل بیت(ع) را دارند. وقتی تلوزیون‌ها هر دم سیل زده بی پاکستان را نشان می‌دهد، و یک لحظه هر حر اهل رضا(ع) یا حر اهل حسین(ع) را نشان می‌دهد، با خود افراد در دیوار خانه شان عکس این حره‌ها را می‌بینند، به باد انفاقات آن بزرگواران می‌افتند و دلهاشان به لرزه در می‌آید و به عشق اهل بیت(ع) چشمانشان از حال دنیا می‌بندند.

خلاصه بی کلام آنکه:

اگر کسی حاضر نیست برای حر اهل معصوم پول خرج کند، برای همسایه اش به نحو اولی پول خرج نمی‌کند. اما وقتی آنقدر دلش با اهل بیت(ع) گره خورده که حاضر است از شکر خودش بزند و خرج حر اهلش کند، به باد و توحه بی همان اهلش، حاضر است فقرا را هم باری کند؛ اگر چه فقیر سنی یا مسیحی باشند.

تقد دو عبارت هشمور در مورد عاشورا

در این پست می‌خواهیم به تقد دو عبارت هشمور که اولی آن از دکتر شریعی است در مورد عاشورا بپردازیم.

عبارت اول:

حسین بیشتر از آب، تشنه لبیک بود، افسوس که به جای افکارش زخه‌های تش را نشانمان دادند و بزرگترین دردش را بی آبی نامیدند.

عبارت دوم:

باید در ماه محر

زنجیر تزییر اما زنجیر از پای آزاد مردی باز کنیر

سینه تزییر اما سینه دردمندی را از زجر پاک کنیر

اشک تریزهر. اها اشک از چشمر مظلومیی بزداپهر.

پاسخ:

۱. اینکه امام حسین(ع) تشنه بی آب خدا. نه آب مردرد. بود، چیز واضحیی است. بیی ایهه آب خدا را بر حسین بستند نه آیی که را که هلاک خودشان بود. این هر که در مراسمات عاشورا به آن اشاره می شود قطعاً بد نیست. بیان واقعیتی است که خیانت بیی ایهه را نمودار می سازد؛ و اگر اهل درس گرفتن و عبرت گرفتن باشیم، این همان تحریر اقتصادی ظالمانه است؛ که نمونه اش را داربهر تجربه می کنبر. پس بشنو که آب را بر حسین بستند و بزید زمانت را بشناس!

اها اینکه امام حسین(ع) تشنه بی لیک بود، کذب محض است. امام حسین(ع) نازی به لیک مردرد نداشت. بلکه مردرد محتاج لیک به او بودند. اگر لیک می گفتند، چیزی به امام حسین(ع) افزوده نمی شد، حی چیزی به دهن خدا هر افزوده نمی شد، بلکه خود مردرد از لیک به امام، سود می بردند. لذا امام حسین(ع) هت کش لیک مردرد نبود، بلکه برعکس، بر آنها هت می گذاشت که آنها را به سوی خود دعوت می کرد.

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ لِيُتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبَهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزِّنُ لَكُمْ أَنْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» - خداوند بر مؤمنان هت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگخت؛ که آيات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت پیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.» (آل عمران: ۱۶۴)

حمایت مردرد از انبیاء و ائمه و اولیاء نعمت است برای خود مردرد نه برای انبیاء و ائمه و اولیاء. چون خود مردردند که با این حمایتها زنده می شوند به حیات طیبه؛ «هَا أَنهَذَا الذِّهْنُ أَنهَذَا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» - ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنبد هنگامی که شما را به سوی چیزی میخواند که شما را زنده می کند!» (الأنفال: ۲۴)

پس گوینده بی سخن اول، اگر چه با بیان زیبایی گفته ولی مزخرف گفته است. امام حسین(ع) را گدا معرفی کرده است؛ گدای لیک مردرد. حرف امام حسین(ع) این نبود که بیاید مرا باری کنبد، با بیاید دهن خدا را باری کنبد، بلکه حرفش این بود که بیاید تا شما را زنده کنبر.

۲. چرا سینه ترزبهر، چرا گربه نکبهر؟ هر سینه می زبهر، هر زبهر از پای مرددی باز می کنبر، هر سینه بی درددهندی را از خر پاک می کنبر، هر اشک از چشمر مظلومیی پاک می کنبر. مگر این دو مانعة الجمع هستند که یکی را ول کنبر و دیگری بچسببر؟ ها هر دو را می چسببر. اصلاً چون اهل سینه زنی و گربه هستبهر، درد مهرهومان برایمان همبر شده است.

مردرد فلسطین، سبی اند، اها کبست که از آنها حمایت می کند، شهبان سینه زن حسین. چرا کشورهای سبی از مهرمان جهان حمایت نمی کنند؟ چون سینه زنی ندارند؛ چون گربه برای مظلوم کرپلا ندارند. برای ها فلسطین و جای دبر فرقی نمی کند، هر کجا مظلومیی باشد اشکش را پاک می کنبر و دستش را می گیربر. چون در سینه زنی و گربه بر حسین، چنین آموخته ابر.

پاسخ به یک نظر. گریه چرا؟!

یک از دوستان در پست نقد دو عبارت در مورد عاشورا کاهیتی گذاشته بودند که چون جواب به ایشان مفصل می شد؛ ترجیح دادم جواب را در یک پست جداگانه بگذارم. البته این مطلب هم طولانی خواهد شد که از خوانندگان تقاضا دارم حوصله کنند و کل مطلب را بخوانند.

اصل کاهمت ایشان به شرح زیر است:

سلام.

من با کل این قضیه‌ی عزاداری کردن مشکل دارم. نه فقط برای عاشورا که وقتی به نفر کسی‌اش می‌گیرم هر به هیچ عنوان درک نمی‌کنم که چرا ناراحت می‌شود؟ **مگر مرگ حق نیست؟ مگر مرگ کار خدا نیست؟ مگر خدا خیر بنده‌هاش رو نمی‌خواهد؟ پس چرا افراد از مردن کسی ناراحت می‌شوند؟**

ولی این قضیه در مورد عاشورا به نظر خیلی بدتره. تمام اون‌هایی که در اون روز شهید شدن بیشک به بهشت رفتن و حتا نمردن و نزد خدا روزی می‌خورن، پس ناراحتی‌ها برای چه؟ **اگه بخوابم منطقی نگاه کنم از این که یک مرد خدا به وصال معبودش رسیده باید خوشحال هم بود.**

و خوب پیامبر اسلام هم در همین زمینه می‌گه غم هوّ من درون خودشه و شادی‌اش آشکاره. چرا باید برای چنین موردی، با راه‌اندازی چنین کارناوال‌هایی بخوابم بگیرم که ما خیلی ناراحتیم (که در خیلی از موارد هم فقط نمایشه و عقیده‌ای هم پیشش نیست)؟

پاسخ:

حال جواب را در چند بند ارائه خواهم کرد:

۱ - گریه همه عالم بر امام حسین(ع)

اگر گریه ما بخود است و ناجا؛ چرا خود ائمه(ع) در مصائب امام حسین(ع) گریه کرده اند و اشک ریخته اند؟! چرا انبیا(ع) در عزای امام حسین(ع) اشک ریخته اند؟! چرا تمامی ملائک در عزای امام حسین(ع) اشک ریخته اند؟! چرا حتی سنگ‌ها و جمادات اقامه عزای کرده اند؟! **روایات در این زمینه در منابع شعبه فوق حد تواتر است. و در منابع سنی نیز روایات زیادی در این زمینه وجود دارد. برای نمونه به ذکر مواردی می‌پردازیم:**

الف- «و رَوَى صَاحِبُ الدُّرِّ النَّجِيبِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى- فَتَلَقَى أَدْرُجٌ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ اللَّهِ وَ اللَّاحِظَةَ عَ فَلَقَتْهُ جِبْرِئِيلُ قُلْ يَا حَبِيبُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِمَةَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا حُسَيْنَ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَ هُنَاكَ الْإِحْسَانُ فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ انْتَشَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ يَا أَحِبِّي جِبْرِئِيلُ فِي ذِكْرِ النَّجَاسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ يَسِيلُ عَيْنِي قَالَ جِبْرِئِيلُ وَلَدُكَ هَذَا بِصَابٍ بِمَصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْكَصَابَةُ فَقَالَ يَا أَحِبِّي وَ مَا هِيَ قَالَ بَقُولُ عَطَّشَانَا غَرِبًا وَجِدًا فَرِيدًا أُنْسُ لَهُ نَاجِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ أُو تَرَاهُ يَا أَدْرُجُ هُوَ يَقُولُ وَآ عَطَّشَانَا وَآ قَلْبُهُ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ يَبْسُ وَ يَبِينُ السَّمَاءُ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُبْنِ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّبُوفِ وَ شَرِبَ الْخُثُوفَ فَبَدَّخَ دَبَّحَ الشَّاهُ مِنْ قَعَاهُ وَ بَهَبَ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَ شَمَّرَ رُؤُوسَهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَحْمَرُ السُّوَانِ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي جِلْمِ الْوَاحِدِ الْكَلْبَانِ فَجَبَى أَدْرُجٌ وَ جِبْرِئِيلُ نَكَأَ النَّكْلَى.. صاحب کتاب در همین در تفسیر (آیه - ۳۷ - سوره بقره که مبرهماید:) فتلقى آدرج من ربه كلمات ربك كه حضرت آدم عليه السلام ناره‌ای مبارک پیغمبر اسلام و امامان علیهم السلام را در عرش دید! جبرئیل به آن حضرت تعبیر داد تا فرمود: یا حبهد بق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا حسن بحق الحسن و حسین و هنک الاحسان.

هنگامی که ناره حسین را ذکر نمود اشکهاش جاری و قلب مبارکش شکست.

آنگاه جبرئیل گفت: چرا وقتی ناره پنجمی ایشان را ذکر میکنی قلبت می‌شکند و اشک جاری می‌شود؟! این پرس تو دچار یک مصیبتی خواهی شد که مصائب دیگر در مقابل آن کوچک خواهند بود: حضرت آدم فرمود: چه مصیبتی؟ جبرئیل گفت: حسین در حالی شهید می‌شود که عطشان، غریب، تنها، بی‌یاور و بی‌معین خواهد بود. ای آدرج! اگر تو او را هیددی هبشیدی که هبگفت: وا عطشاه! وا قلته ناصراه! حتی یحول العطش یبس و بین السماء کالدخان. یعنی آه از عطش! آه از بی‌یاوری! کار تشنگی آن حضرت بجائی میرسد که آسمان بنظرش مثل دود خواهد آمد. کسی جوابش را نمی‌گوید مگر با شمشیر، تا اینکه جرعه مرگ را بیاشامد. آن حضرت را نظیر گوسفند از قفا سر می‌برند، خیمه‌هایش را به بغما می‌برند، سر مبارک وی و بارانش را در شهرها میگردانند، زن و بچه‌هایش را به اسیری خواهند برد. در علم خدا این طور سبقت یافته است. سپس حضرت آدم و جبرئیل نظیر زن جوان مرده گریان شدند.» (بخارالانوار ج ۴ ص ۲۴۵)

ب- «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَكَتِ الْإِنْسُ وَ الْجَزُّ وَ الطَّيْرُ وَ الْوَحْشُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ حَتَّى ذَرَفَتْ دُمُوعُهَا. ابی بصیر، از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: انس و جن، پرنده و وحوش بر حسین بن علی علیهما السلام گریستند حتی اشک‌هایشان جاری گشت.» (کامل الزیارات ص ۷۹)

ج- «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَرِ بْنِ أَبِي فَاخِخَةَ وَ يُونُسَ بْنِ ظَلِيَّانَ وَ أَبِي سَلَمَةَ السَّرَاجِ وَ الْخَفْضَلِ بْنِ عَمْرِو كَلْمَرٍ قَالُوا سَجَعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ كَلَّمَ حَضِي بَكْتُ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَقْلِبُ عَلَيْهِنَّ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ مَا خَلَقَ رَبَّنَا وَ مَا بَرَى وَ مَا لَا بَرَى- از حسین بن ثوبر بن ابی فاخخته و یونس بن ظلیان و ابی سلمه سراج و حفصل بن عمر جملگی گفتند: شبی حضرت ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمودند: هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسیدند آسمان‌های هفتگانه و طبقات هفتگانه زمین و آنچه در آنها و بین آنها بود و تمام موجودات و جنبه‌گان بر روی آنها و بمشت و دوزخ و بالاخره کلیه اشائی که پروردگار ما آنها را آفریده و موجودات مرئی و نامرئی کلاً بر آن حضرت گریستند.» (کامل الزیارات ص ۸۰)

د- «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَا زُرَّارَةَ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتُ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالدَّرِّ وَ إِنَّ الْأَرْضَ بَكَتُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسُّوَادِ وَ إِنَّ الشَّمْسَ بَكَتُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكُثُوفِ وَ الْخَمْرَةِ وَ إِنَّ الْجِبَالَ تَقَطَّعَتْ وَ انْتَثَرَتْ وَ إِنَّ الْبِحَارَ تَفَجَّرَتْ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَكَتُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى الْحُسَيْنِ عَ وَ مَا انْخَضَّتْ جَنَّا امْرَأَةً وَ لَا اذْمَهَّتْ وَ لَا انْكَثَلَتْ- وَ لَا رَجَلٌ حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ مَا رَلْنَا فِي عَيْرِهِ بَعْدَهُ وَ كَانَ جَدِّي إِذَا ذَكَرَهُ بَكَى حَتَّى تَمَلَّأَ عَيْنَاهُ لَبَنَةً وَ حَتَّى يَبْكِي لِبَنَاتِهِ رَحْمَةً لَهُ مِنْ رَأَاهُ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الْجِبْرِ جَدُّ قَبْرِهِ لَيُحَوِّنُ فَيَبْكِي لِبَنَاتِهِمْ كُلِّ مَنْ

فِي السَّمَاءِ وَ السَّمَاءِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ.... از زراره نقل نموده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: ای زراره آسمان تا چهل روز بر حسین بن علی علیهما السلام خون بارید و زمین تا چهل روز تار و تارک بود و خورشید تا چهل روز گرفته و نورش سرخ بود و کوهها تکه تکه شده و پراکنده گشتند و دریاها روان گردیده و فرشتگان تا چهل روز بر آن حضرت گریستند و هیچ زنی از ها اهل بیت خضاب نکرد و روغن به خود نمالید و سرمه نکشید و موهایش را شانه نزد تا وقتی که سر عیب الله بن زیاد را به نزد ما فرستادند و پیوسته بعد از شهادت آن حضرت چشمان، اشک آلود بود و هر گاه جذر باد آن حضرت را می نمود محاسنش از اشک خیس می گشت بطوری که هر کس آن جناب را می دید به حالش ترختر نموده و از گریه اش به گریه می افتاد و فرشتگانی که نزد قبر آن حضرت هستند جملگی می گریند و از گریه ایشان تمام فرشتگان در آسمان و زمین گریه می کنند....» (کامل الزیارات ص ۸۱)

ه- «قَالَ الرِّضَا ع إِنَّ الْمَكْرُمَ سُمِّرَ كَأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ يُرْمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَجَلَّتْ فِيهِ جَمَاعَتُنَا وَ هُبِكَ فِيهِ خِرْمَتُنَا وَ سُبِي فِيهِ ذَرَارِيْنَا وَ سَاوَتْنَا وَ أُضْرِبَتِ النِّزَانُ فِي حَضَارِيْنَا وَ انْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ تَغْلِبْنَا وَ لَمْ تَرَعْ لِرَسُولِ اللَّهِ خِرْمَةً فِي أَحْرَانَا إِنْ يَوْمَ الْحَسَنِ أَفْرَحَ جُفُونُنَا وَ أَسْأَلُ دُمُوعَنَا وَ أَذَلَّ عَزِيْرِنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْزَنْتَنَا [بِهَا أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْزَنْتَنَا] الْكَرْبِ [وَ] الْبَلَاءِ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ فَعَلَى هَيْئِ الْحَسَنِ فَهَيْئِكَ الْبَاهُكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحِطُّ الذُّوْبُ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ ع كَانَ أَبِي ع إِذَا دَخَلَ سُمِّرَ الْمَكْرُمِ لَا يَرَى حَاجِكًا وَ كَانَتِ الْكِنَانَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَبْغِيهِ هَيْئَةً عَسْرَةً أَبَاهُ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مَحْصِيَّتِهِ وَ خِرْبِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنِ ع... احماد رضا «ع» فرمود محرم همامی بود که اهل جاهلیت نبرد را در آن حرام می دانستند و خون ما را در آن حلال شمردند و حرمت ما را هتک کردند و ذراری و زنان ما را اسیر کردند و آتش بنجیله های ما زدند و آنچه بنه در آن بود چپاول کردند و در امر ما رعایتی از رسول خدا «ص» نکردند روز شهادت حسین «ع» چشم ما را ریش کرد و اشک ما را روان ساخت و عزیز ما را در زمین کربلا خوار کرد و گرفتاری و بلا بما دچار ساخت تا روز قیامت بر هاند حسین باید گریست این گریه گناهمان بزرگ را بریزد سپس فرمود پدر را شوه بود که چون محرم میشد خنده نداشت و اندوه بر او غالب بود تا روز دهم روز دهم روز محصیت و حزن و گریه اش بود و مفرمود در این روز حسین کشته شد» (امالی الصدوق ص ۱۲۸)

و- «عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَتْ عَلِيٌّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَبِلَ لِي إِذْخُلُ فَدْخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مِصْلَاهُ فِي بَيْتِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ يَتَأَجَّبِي رَبَّهُ وَ هُوَ يَقُولُ... اخْفِزْ لِي وَ لِإِخْوَانِي وَ زُؤَارِ قَبْرِ أَبِي الْحَسَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ وَ أَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرَاءٍ وَ رِجَاءٍ كَمَا جِئْنَاكَ فِي جَلِيلِنَا وَ سُورًا أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنْهُمْ لِأَمْرِنَا وَ غَيْظًا أَدْخَلُوهُ عَلَيْنَا عَدُوْنَا- أَرَادُوا بِذَلِكَ رِضَاكَ فَكَافَمِرْنَا عَنَّا بِالرِّضْوَانِ وَ الْكَلَامِ بِالْبَلِّ وَ الثَّمَارِ وَ ائْتَفَتْ عَلَيْنَا أَهْلُ بَيْتِهِمْ وَ أَوْلَادُهُمْ الَّذِينَ خَلَفُوا بِأَحْسَنِ الْخُلَافِ وَ اصْطَبَرُوا وَ ائْتَمَرُوا عَنْ أَوْطَانِهِمْ كُلِّ جِبَارٍ عَيْبٍ وَ كُلِّ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ سُدِجٍ وَ سُرِّ شَهَابِينَ الْإِنْسِ وَ الْإِنِّ وَ أَعْطَمِرْنَا أَفْضَلَ مَا أَهْلُوا هَيْئَكَ فِي غَيْرَتِهِمْ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ مَا أَتَوْنَا بِهِ عَلَيْنَا مِنْ أَيْتَامِهِمْ وَ قَرَابَاتِهِمْ لَمْ نَرِ إِذْخُلْنَا أَعْدَاءَنَا عَابُوا عَلَيْهِمْ بِرُؤُوسِهِمْ فَلَمْ يَنْهَمُوا ذَلِكَ عَنِ الشُّحُوصِ إِلَيْنَا- خِلَافًا مِنْهُمْ عَلَيْنَا مِنْ خَالِفَانَا فَارْحَمْنَا بِكَ الْوَجُوهَ الَّتِي خَيْرُنَا الشُّمُسُ وَ ارْحَمْنَا بِكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَتَغَلَّبُ عَلَيْنَا حَضْرَةَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ ع وَ ارْحَمْنَا بِكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَّتْ دُمُوعَهَا رَحْمَةً لَنَا وَ ارْحَمْنَا بِكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ اخْتَرَقَتْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا بِكَ الصُّرُخَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا اللَّحْمُ إِلَيْنَا أَسْتَوْدِعُكَ بِكَ الْأَبْدَانَ وَ بِكَ الْإِنْفُسَ حَتَّى تُؤَفِّقَهُمْ عَلَى الْخَوْضِ يَوْمَ الْعِظَامِ الْأَكْبَرِ...» از معاوية بن وهب نقل کرده اند که وی گفت: اذن خواستم که بر احماد صادق علیه السلام داخل شوم، به من گفته شد که داخل شو، پس داخل شده آن جناب را در نمازخانه منزلشان یافتم پس نشستم تا حضرت نمازشان را تمام کردند پس شنیدم که با پروردگارشان مناجات نموده و می گفتند:

بار خداها، ای کسی که ما را اختصاص به کرامت داده و وعده شفاعت دادی و مختص به وصیت نمودی (یعنی ما را وصی پیامبرت قرار دادی) و علم به گذشته و آینده را به ما اعطاء فرمودی، و قلوب مردم را مایل به طرف ما نمودی، هن و برادران و زائرین قبر پدرم بر حسین علیه السلام را پاهرز، آنان که احوالشان را اتفاق کرده و ابدانشان را به تعب انداخته به جهت هبل و رغبت در احسان به ما و به

اهد آنچه در نزد تست به خاطر صله و احسان به ما و به منظور ادخال سرور بر پیغمبرت و به جهت اجابت کردنتان فرمان ما را و به قصد وارد نمودن غبط بر دشمنان ما.

اینان اراده و نیتشان از این ابتار تحصیل رضا و خشنودی تو است پس تو هم از طرف ما این ابتار را جبران کن و بواسطه رضوان احسانشان را جواب گو باش و در شب و روز حافظ و نگاهدارشان بوده و اهل و اولادی که از ایشان باقی مانده‌اند را بهترین جانشینان قرار بده و مراقب و حافظشان باش و شر و بدی هر ستمگر عنود و منحرفی را از ایشان و از هر مخلوق ضعیف و قوی خود کفایت نما و ایشان را از شر شایان انسی و جنی محفوظ فرما و اعطاء کن به ایشان برترین چیزی را که در دور بودنتان از اوطان خویش از تو آرزو کرده‌اند و نیز به ایشان بخش برتر و بالاتر از آنچه را که بواسطه‌اش ما را بر فرزندان و اهل و نزدیکانشان اختیار کردند، بار خداها دشمنان ما بواسطه خروج بر ایشان آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند ولی این حرکت اعداء ایشان را از تمایل به ما باز نداشت و این ثبات آنان از باب مخالفتشان است با مخالفین ما، پس تو این صورتهائی که حرارت آفتاب آنها را در راه حیثت ما تغییر داده مورد ترحر خودت قرار بده و نیز صورتهائی را که روی قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلام می‌گذارند و بر می‌دارند مشمول لطف و رحمت قرار بده و همچنین به چشمهائی که از باب ترحر بر ما اشک ریخته‌اند نظر عنایت فرما و دل‌هائی که برای ما به جزع آمده و بخاطر ما سوخته‌اند را ترحر فرما، بار خداها به فرادهمائی که بخاطر ما بلند شده برس، خداوندان من این ابدان و این ارواح را نزد تو امانت قرار داده تا در روز عطش اگر که بر حوض کوثر وارد می‌شوند آنها را سیراب نمائی.» (کامل الزیارات ص ۱۱۷)

از این دست روایات در منابع شعبه فوق حد توأثر است. حال سوال ما این است که اگر این گریه‌ها بی معنی است؛ پس چرا ائمه(ع)، انبیاء(ع)؛ تمامی مملکت و حتی جمادات و سنگها نیز در عزای امام حسین(ع) گریه کرده اند؟!؟

۲ - فلسفه عزاداری

حال می پردازیم به فلسفه عزاداری. در این بعد می توان جوابهای مختلفی داد.

۲-۱- گریه برای فوت عزیزان

گریه برای فوت عزیزان ناشی از حس عاطفی بین متوفی و بازماندگان است. یعنی بطور طبیعی و غریزی وقتی آدم یکی از نزدیکانش مانند پدر، مادر، خواهر، برادر و ... را از دست می دهد ناراحت می شود و اندوهگین و این نیز طبیعت بشر است. حتی پیامبر(ص) نیز در فوت فرزندشان ابراهیم ناراحت بودند و محزون. پس این طبیعت بشر است که در هرگ نزدیکان اندوهگین می شود. البته اینجا نکته ای که وجود دارد که شاید منظور فرد نظر دهنده نیز این بوده؛ و آن این است که این حزن و ناراحتی به هیچ وجه نباید جنبه اعتراض به خدا و اینکه خدا تو چرا این کار را کردی باشد. که اگر این باشد خسارتی بزرگ است.

لذا فرمودند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ حُصِرَ وَ الْبُلَاءُ بِسُفْقَانِ إِلَى الْكَافِرِ فَبَأْتِهِمُ الْبُلَاءُ وَ هُوَ جُرُوعٌ - شكیایی و بلا سبقت می جویند به سوی مومن و بلا بر او وارد می شود و او شکیاست، و پستیایی و بلا به سوی کافر پیشی می جویند و او بیتاب است.» (الکافی ج ۳ ص ۲۲۳)

و همچنین فرمودند:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْجَزَعُ قَالَ أَشَدُّ الْجَزَعِ الصَّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَالطَّرُّ الْوَجْبِ وَالصُّدْرُ وَجُزُّ الشَّعْرِ مِنَ الْوَأْصِي وَ هُنَّ أَقْفَارُ الْوَأْصِي فَقَدْتُ تَرَكَ الصَّبْرَ وَ أَحْدُ فِي عَيْرٍ طَرِيقِهِ وَ هُنَّ صَبْرٌ وَ اسْتَرْجَعُ وَ حَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْتُ رَضِي بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ هُنَّ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ ذَهَبٌ وَ أُخْبِطُ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَهُ - روایت شده از جابر که گوید به امام باقر علیه السلام گفتند: جزع یعنی چه؟ حضرت فرمودند: شدیدترین جزع فریاد زدن بویل و بلند گریه کردن و فریاد زدن و بر سر و صورت زدن و کندن موهای پیشانی است و هر کس که مجلس نوحه و عزاداری برپا کند صبر را ترک گفته است و راهی غیر از آن برای خود برگزیده است . و هر کس که صبر پیشه کند و الله را سپاس و حمد گوید به آنچه الله برای او فرار داده و مقدر کرده راضی شده است و اجرش با الله است . و هر کس که این گونه عمل نکند در حالی قضای الهی برای او جاری شده است که او زشت و نکوهیده است و الله عملش را حبط و باطل می کند» (الکافی ج ۳ ص ۲۲۲)

و فرمودند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ضَرَبَ الْمُسْلِمَ يَدُهُ عَلَى فَنَجِدِهِ عِنْدَ الْخَبِيَةِ إِخْبَاطًا لِأَجْرِهِ - از امام صادق (ع) روایت است که فرمودند: رسول الله (ص) فرموده اند: اینکه مسلمان هنگام مصیبت دستش را روی رانش برزند موجب حبط شدن اجرش می شود.» (الکافی ج ۳ ص ۲۲۴)

حال آقاها با توجه به این احادیث و احادیث دیگر؛ هر کاری را در عزاداری و هرگ نزدیکان حجاز نمی دانند. برای مثال از جزع و فرج با لباس چاک دادن در هرگ عزیزان نمی شده است.

۲-۲- گریه و عزاداری در عزار اهل بیت (ع)

و اما موضوع اصلی بحث گریه برای اهل بیت (ع) است. در این باب باید به فلسفه عزاداری و چرایی عزاداری پرداخته شود که به موارد زیر می تواند اشاره کرد:

الف- ابراز محبت

اولین دلیل عزاداری ها ابراز محبت نسبت به اهل بیت (ع) است. چون محبت به نص صریح قرآن کریم بر همه مسلمین واجب است.

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْكُفَّةَ فِي الْقُرْبَى - بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خوبشوندان.» (الشوری: ۲۳)

و لازمه محبت نیز این است که ما در خوشحالی آنها خوشحال و در حزن آنها محزون باشیم. لذا فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِبَعَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَغْرَحُونَ إِفْرِيحًا وَ يَحْزَنُونَ لِحُرْنَا وَ يَدْلُونَ أَهْوَالَهُمْ وَ انْفُسَهُمْ فِيمَا أَوْلَيْكَ هَذَا وَ إِلَهًا - برستی که خدای تبارک و تعالی بر زمین نظری افکند و ما را برگزید و برای ما شبعه ای برگزید که ما را باری کنند و بشادی ما شاد باشند و بخاطر اندوه ما اندوهگین گردند و حال و جانشان را در راه ما از دست بدهند آنان از ما هستند و بسوی ما آیند.» (الخصال ج ۲ ص ۶۳۵)

در روایات فراوانی به ما وظیفه احبای امر اهل بیت (ع) و احبای مجالس اهل بیت (ع) شده است که قطعا یکی از مصداق احبای امر اهل بیت (ع) برپائی مجالس عزا و سوگواری خصوصا برای حضرت سیدالشهدا (ع) است.

فرمودند:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ أَبِيهِ قَالَ قَالَ الرَّضَا ع مَنْ تَذَكَّرَ مَضَامِنًا وَ بَكَى كَمَا ارْتَكَبَ جُنَا كَانُ مَعَنَا فِي دَرْجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ تَذَكَّرَ بِمَضَامِنَا فَبَكَى وَ ابْكَى لَمْ يَكِ عَيْبُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعَبْوُونَ وَ مَنْ جَلَسَ جَلِيسًا يَجِبُ فِيهِ اَمْرًا لَمْ يَبُتْ فَلَيْتَهُ يَوْمَ تَحْوُثُ الْقُلُوبُ - حضرت رضا فرمود هر که یاد مصیبت ما کند و بگرید بدان چه با ما کردند روز قیامت با ما در درجه ما است و هر که یاد مصیبت ما کند و بگرید و بگراند ددهماش گریان نشود روزی که همه ددهما گریانست و هر که بنشیند در مجلسی که امر ما در آن زنده می شود دلش نبرد روزی که دلها ببرد» (آمالی للصدوق ص ۷۳)

همچنین فرمودند:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ هَسَلِرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ جَدِّي عَنِ أَبِيهِ ع أَنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ اصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاجِدٍ اَرْبَعًاثَةً بَابِ هَمَّا يُضَلِّحُ لِحَسَلِرٍ فِي دِينِهِ وَ ذُنْبَاهُ قَالَ ع... كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِاَكْبَةِ وَ كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَاهِرَةٌ اِلَّا عَيْنَ مَنْ اَخْتَصَّهُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ بَكَى عَلَيَّ مَا شَتَمَكَ مِنْ الْحُسَيْنِ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ ع - محمد بن هسلر از امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش از جدش نقل می کند که امیر مؤمنان علی (ع) در يك مجلس چهار صد درس از هواردی که کار دین و دنیای يك مسلمان را اصلاح می کند به پاراناش آموخت... هر چشمی در روز رستاخیز گریان است و هر ددهمای در روز رستاخیز بیدار، مگر چشمی که خداوند آن را ویژه کرامتش قرار داده باشد و بر هتک حرمتی که از امام حسین (ع) و خاندان پیامبر (ص) شد گریه کرده باشد.» (الخصال ج ۲ ص ۶۲۵)

ج- انسان سازی

هراسم عزاداری، عامل هوثری در انگیزش آدمی برای تحقق آموزه ها و پیام های سیره ائمه اطهار (ع) و حرکت در مسیر آنها می باشد. اگر رفتارهای آدمی را تحلیل کنیم، خواهم دید که دو دسته عوامل، نقش اساسی در شکل گیری رفتارهای او دارد: يك دسته عوامل شناختی و معرفتی و دیگری، عوامل انگیزشی که هبتی بر احساسات است. عامل شناخت، موجب می شود که آدمی مطالبی را بفهمد یا بپذیرد و هتاسب یا فهم و شناخت خود عمل کند، اما شناخت، اگرچه برای صدور رفتار لازم است ولی کافی نیست، عامل دیگری باید باشد تا ما را برانگیزاند و هبل و شور و شوقی نسبت به انجام کار ایجاد کند تا آن عمل انجام گیرد. باید انگیزه ای باشد تا رفتار را برانگیزاند و هجت دهد. به تمهیل ساده، عامل شناخت، مسیر را نشان می دهد و هبل و انگیزه، نیروی حرکت در مسیر را ایجاد می کند. اگر انسان به بقین بداند که فلان ماده غذایی برای بدن او هفید است، اما اشتهاى او تحريك نشود، به سراغ خوردن نمی رود. پس غیر از دانستن، باید شور و انگیزه ای هر برای انجام کاری در درون انسان باشد. مطالعه، شرکت در هیاجئات علمی، سخنرانی ها، انجام پروژه های تحقیقاتی و اهتال آن، شناخت را به ما می دهد که البته بسیار ضروری بوده، ولی حرکت آفرین نیست، با شرکت در مجالس سوگواری و هبات سینه زنی و ابراز حزن و ریختن اشک، شور و هبجان انسان را به سمت حرکت در مسیر اهل بیت (ع)، برمی انگیزاند. حوادث عاشورا را در فضای روحمان بازسازی می کند و پیام عاشورا در دلمان تبلور می یابد و ما را به سمت آنها می راند. هر اندازه عوامل و احساسات ما برانگیزنده تر گردد، حادثه عاشورا در زندگی ما هوثرتر خواهد بود.

تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده‌ها آتشی بابد که خواب کباب آید برون***رشته الفت بود در بین‌ها کز قعر چاه کی بدون رشته آب بی حساب آید برون

در روانشناسی نیز ثابت شده که اگر کسی رفتار ناشی از یک حالت روحی را تقلید کند، آن حالت روحی در او نیز نمودار می‌شود. مثلاً کسی که خوشحال است با حالت خاصی می‌خندد. حال اگر شخصی غیر خوشحال دقیقاً با همان حالت شروع به خندیدن کند، حقیقتاً حالت خوشحالی در وجود او نمودار می‌شود. این اصل روانشناختی را اهل بیت(ع) نیز بیان داشته‌اند. امیر مومنان(ع) طبق همین اصل فرمودند:

«إِنْ لَرَّتْ كُنُزُ كَلِمَاتٍ فَتَكَلَّمَ فِرَائَهُ قُلْ مَنْ تَشَبَّهُ بِقَوْمٍ إِلَّا أُوشِكُ أَنْ يَكُونُ جِهَنَّمِ - اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری بزن (مثل افراد بردبار رفتار کن) ! زیرا کم‌تفاوتی می‌افتد که کسی خود را شبیه گروهی کند و از آنان نگیرد» (نهج البلاغه حکمت ۲۰۳)

عشق ایمانی به امام حسین(ع) شخص عاشق را از درون و باطنی دارد که بر مظلومیت معشوق خود بگردد؛ و هر چه معرفتش به مراتب وجودی معشوقش فرزوتر و ایمانش به او بیشتر شود، این عشق نیز شدیدتر و به تبعش، آن گره هم شدیدتر می‌شود. گره ای که دست خود شخص نیست؛ گره ای که به صورت خودکار از دل عاشق می‌جوشد؛ و تا آن عشق هست، آن جوش هم وجود خواهد داشت. حال کسی که عاشق امام حسین(ع) نیست، اگر مثل عاشقان آن حضرت گره نهد؛ و از گره بی‌انها تقلید کند، کم‌کم او نیز آن حالت عاشقی و شهادتی نسبت به امام حسین(ع) را تجربه خواهد نمود. و غرض اهل بیت(ع) از این همه توصیه آن است که این حالت در شهیدان پدیدار گردد. چرا که فواید فراوانی در این حالت عاشقانه است. همین حالت عاشقانه است که شهادتی کردار را در برابر لشکری سی هزار نفره پایدار کرده بود. همین حالت است که باعث می‌شد سربداران شعار دهند: «سر به دار می‌دهیم، تن به ذلت نمی‌دهیم». همین حالت است که باعث می‌شود حسین فهمیده نارنجک به خود بیند و زیر تانک دشمن رود. همین حالت است که شهید چمران درست می‌کند. شما اگر کتابهای شهید چمران را بخوانید، این شهادتی را به وضوح در نوشته‌های او می‌بینید. آنچه یک دکترای فیزیک پلاسما را از آمریکا به لبنان و از لبنان به ایران، و از مجلس شورای اسلامی به جبهه‌های حق علیه باطل می‌کشد همین شهادتی شگفتی‌ساز است. آنچه باعث می‌شود بسجی‌ها با اختیار خویش پا در میدان هین بگذارند تا راه باز کند، همین حالت عاشقی و شهادتی است. آنچه باعث می‌شود مادر دو شهید، فرزند سومش را هم به جبهه بفرستد، همین حالت عاشقی است. آنچه گروه اندکی به نام حزب الله لبنان را در برابر قوی‌ترین ارتش منطقه شیر عزازن کرده، همین حالت عاشقی است. و ...

د- جامعه سازی

هنگامی که مجالس عزاداری در جامعه عمومیت یابد، با شور افکنی و بالندگی خاصی که دارد، آموزه‌های سعادت آفرین خود را به فضای جامعه عرضه می‌دارد و انسان‌ها را در جهت تحقق آرمان‌های اهل بیت(ع) مخصوصاً نهضت عاشورا در جامعه می‌کشد، چنان که عامل برجسته در پیروزی انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، از شور و نشاطی بود که مردم از مجالس عزاداری سیدالشهداء(ع)، حاصل می‌کردند.

ه- انتقال دهنده فرهنگ شعبی

هراسم عزاداری، به دلیل قالب خاص خود و شورافکنی که دارد، یکی از عوامل برجسته‌ای است تا آموزه‌های عملی ائمه اطهار(ع) به نسل‌های آینده منتقل شود، همچنان که همه‌ها از دوران کودکی با شرکت در مجالس سوگواری سیدالشهداء(ع) با آن حضرت آشنا شدند، به طوری که با یاد او، پیمایش برای‌ها زنده می‌شود، شور حرکت در مسیر او برایشان ایجاد می‌شود. عزاداری، یک پیوند روحی با راه ائمه معصوم(ع) است و پیوستگی پایداری را با آنان برقرار می‌کند که گذشت اعصار نمی‌تواند بین آنان جدایی افکند.

از این رو امام خمینی (ره) بارها می فرمود: «این محرر و صفر است که اسلام را نگه داشته است.» با در جایی دیگر فرمودند:

«خطای بزرگ این نبود که سید الشهداء را کشته، این یکی از خطاهای کوچکش بود، خطای بزرگ این بود که اسلام را وارونه‌اش کرده بودند، و سید الشهداء به داد اسلام رسید، سید الشهداء اسلام را نجات داد. روزه سید الشهداء برای حفظ مکتب سید الشهداء است. آن کسانی که می‌گویند روزه سید الشهداء را نتوانید اصلاً نمی‌فهمند مکتب سید الشهداء چه بوده و نمی‌دانند یعنی چه؛ نمی‌دانند این گریه‌ها و این روزه‌ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار و چهار صد سال است که با این هنرها و با این روزه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند؛ تا حالا آورده‌اند اسلام را. این عده از جوانمایی که این طور نیستند که سوء نیت داشته باشند خیال می‌کنند حالا باید ما حرف روز بزنیم! حرف سید الشهداء حرف روز است، همیشه حرف روز است، همیشه حرف روز را سید الشهداء آورده است دست ماها داده و سید الشهداء را این گریه‌ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبت‌ها و داد و قال‌ها حفظ کرده؛ این سینه‌زنی‌ها و این دستجات، و عرض می‌کنم اینها حفظ کرده. اگر فقط حقدسی بود و توی اتاق و توی خانه می‌نشست برای خودش و می‌زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می‌گرداند، نماده بود چیزی، مباحو می‌خواهد.» (صحیفه امام ج ۸ ص ۵۲۷)

و- حفظ مکتب

زنده داشتن یاد و تاریخ پرشکوه نمضت حسینی، که امام بخش روح انقلابی و ستر سبزی است.

یعنی احبای و زنده داشتن نمضت عاشورا موجب زنده نگه‌داشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طغوت‌ها و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است.

یعنی: عزاداری برای اهل بیت(ع): موجب احبای یاد و نام آنها و در کنار آن فرهنگ و مکتب و هدف آنان است. به عبارت دیگر در شکل یک پیوند روحی راه آنان به جامعه امام گشته و پیوستگی پایداری بین پیروان مکتب و رهبران آن برقرار می‌سازد و دیگر گذشت قرون و اعصار نمی‌تواند بین آنان جدایی افکند. همین مسأله موجب نفوذ ناپذیری امت از تأثیرات و انحرافات دشمنان می‌گردد و مکتب را مهر چنان سالم نگه می‌دارد و با تحریفات و اعوجاجات را به حداقل می‌رساند. از همین روست که استعمارگران برای نابودی حلال اسلامی می‌کوشند رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلامی قطع نمایند تا با ایجاد این خلاء زمینه القای فرهنگ خود را فراهم آورند. اینها از آثار اجتماعی عزاداری است و آثار روانی و تربیتی دیگری نیز دارد.

حضرت امام(ره) در این رابطه می فرمایند:

«هر مکتبی مباحو می‌خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی‌شود. اینها اشتباه می‌کنند، بچماند اینها! نمی‌دانند که این نقش روحانیت و نقش اهل هنر چی هست در اسلام، خودتان هر شاهد خیلی ندانید! این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است که می‌آب به آن می‌دهند زنده نگه داشته، این گریه‌ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را؛ این ذکر مصیبت‌ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را. ...

همین گریه‌ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه‌سرای‌ها، همیناست که ما را زنده نگه داشته، همیناست که این نمضت را پیش برده، اگر سید الشهداء نبود، این نمضت هر پیش نمی‌برد، سید الشهداء همه جا هست: کُلُّ أَرْضٍ كَرِيْلًا «۱». همه جا محضر سید الشهداء است، همه هنرها محضر سید الشهداء است، همه هنرها از سید الشهداء است.

اگر سید الشهداء نبود، یزد و پدرش و اعتقایشان اسلام را هشی کرده بودند. اگر نسیان نشده بود، يك رژير طاغوتی در خارج منعكس شده بود. معاويه و یزد يك رژير اسلامی را رژير طاغوتی داشتند معرفی می‌کردند. اگر سید الشهداء نبود، این رژير طاغوتی را اینها تقویت می‌کردند؛ به جاهلیت برمی‌گرداندند. اگر حالا من و تو هر مسلم بودیم، مسلم طاغوتی بودیم! نه مسلم امام حسینی. امام حسین نجات داد اسلام را. ما برای يك آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده می سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نمضت؛ این نمضت ما همون امام حسین - سلام الله علیه - هست. نمی‌فهمند اینها! بچاند اینها، سوء نیت ندارند. بله خوب، ممکن است بعضی از آنها هر سوء نیت داشته [باشند] بعضیها هر روی نقشه کار بکنند همان طوری که زهان رضا خان، (صحیفه امام ج ۸ ص ۵۲۸)

همچنین ایشان در جای دیگری می فرمایند:

«شاید غریزدها به ما می‌گویند که «هلت گریه» و شاید خودبها نمی‌توانند تحمل کنند که يك قطره اشك مقابل چقدر ثواب است. يك مجلس عزا چقدر ثواب دارد. نتوانند مضر کنند و نتوانند مضر کنند آن چیزهایی که برای ادعیه ذکر شده است و آن ثوابهایی که برای دو سطر دعا ذکر شده است. نمی‌توانند این را ادراک کنند و مضر کنند. جهت سیاسی این دعاها و این توجه به خدا و توجه همه مردم را به يك نقطه، این است که يك هلت را بسج می‌کند برای يك مقصد اسلامی. مجلس عزا نه برای این است که گریه کنند برای سید الشهداء و اجر ببرند - البته این هر هست و دیگران را اجر اخروی نصیب کند - بلکه هم، آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این [که] اجتماع تحت يك بیرق، اجتماع تحت يك ائمه و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به حدی که عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بکند.

شما گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این دستجات سینه زنی و نوحه‌سرایی نبود، ۱۵ خرداد پیش می‌آمد. هیچ قدرتی نمی‌توانست ۱۵ خرداد را آن طور کند، مگر قدرت خون سید الشهداء. و هیچ قدرتی نمی‌تواند این هلتی که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرتمای بزرگ برای او توطئه چیده‌اند، این توطئه‌ها را خنثی کند، الا همین مجالس عزا، (صحیفه امام ج ۱۶ ص ۳۴۶)

سوال و جوابی بسیار جالب: آیا اگر کسی از روی ریا در مجالس اهل بیت (ع) شرکت کند ثواب می برد یا خیر؟!

پاسخ:

شرط ثواب در همه اعمال این نیست که بنده حتما در آن عمل قصد قربت کرده باشد. بلکه اعمالی نیز هست که اگر بدون قصد قربت (البته وبدون قصد حرام) انجام شوند خداوند به آنها ثواب می دهد.

در قرآن کریم آمده است :

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا يُرْعَبُوا بِاتِّسَامِ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنْهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظُلْمٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخِصَّةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْلُونَ حَوْطًا بِحَبْطِ الْكُفَّارِ وَ لَا يَتَّالُونَ مِنْ عَدُوِّ تَبَلًا إِلَّا كَتَبَ لِمَنْ يَرِيهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ - مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند، چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد؛ و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدر نمی‌گذارند و از

دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» (التوبة: ۱۲۰)

یکی از مصالحتی که در قرآن برای آن وعده ثواب داده شده و در آن شرط قریت نشده است حضور در اماکنی است که سبب خشر و غضب دشمنان دین می‌شود (اماکنی که حضور در آنها سبب فزونی شوکت مسلمانان و به اصطلاح زیاد شدن سپاهی لشکر ایشان می‌گردد)

بودند در لشکر بزرگ کسانیکه برای کشتن امام حسین علیه السلام نیامده بودند؛ بلکه به این علت آمدند که اگر بعد از این جنگ خواستند به لشکرپان هدیه ای بدهند به ایشان هر برسد و نه تیری به سمت امام حسین علیه السلام انداختند و نه شمشیری کشیدند اما ایشان را مستحق عذاب می‌دانیم. زیرا سپاهی لشکر کفر شدند و جزو نماد ظلم قرار گرفتند.

از آن طرف عده ای هستند که در این عزاداری ها شرکت می‌کنند و چون این عزاداری ها نشانه عقابله با ظلم است خداوند به ایشان ثواب می‌دهد.

البته باید گفت اینکه کسی دلسوزی و ناراحتی برای امام حسین علیه السلام را الی الله والله نداند این درست نیست. بلکه اکثر کسانیکه برای امام حسین گریه می‌کنند از جنبه دینی برای ایشان گریه می‌نمایند و عزاداری می‌کنند؛ وگرنه می‌توانستند برای کشته گان جنگ های جهانی اول و دوم و... گریه کنند. اما خود حضور در این عزاداری ها نشانگر جهت عزاداری ایشان و از روی عرق دینی انجام گرفتن آن است.

نکته ی پایانی

برای بحث عزاداری دلایل و مسائل دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد که از یک طرف چون برخی از این مسائل ممکن است بسیار عمیق و سنگین باشد و از طرف دیگر مطالب نیز خیلی طولانی شد بممکن حدتار بسنده می‌کنیم.

شهادت ائمه(ع) با توجه به علم غیب آنها

ما در این مطلب می خواهیم به جواب این سوال بپردازیم که ائمه(ع) با وجود اینکه علم غیب داشتند و می دانستند که مثلاً فلان هیوه سمی است؛ چرا از آن خوردند که شمهید شوند؟! آیا نعوذ بالله این کار ائمه(ع) خودکشی نبوده یا با این آیه قرآن منافات ندارد؟! «وَأَنْفَعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُقْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّمَلُّكِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» - و در راه خدا اتفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت مینفکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.» (البقره: ۱۹۵)

با حتی در مورد امام حسین(ع) شبهه و سوال شدیدتر است و آن اینکه بغرض امام حسین(ع) از باب امر به معروف و نهی از منکر موظف به قیام بود هر چند که می دانست در این راه شمهید خواهد شد. اما دیگر چرا فاهیل و اهل و عیال را با خودش برد؟! حال در جواب به این مطلب چند نکته را عرض می کنیم:

الف- اجل حتمی و اجل معلق

دو گونه اجل وجود دارد. اجل حتمی که قابل تغییر نیست و اجل معلق که وابسته به فعل اختیاری خود شخص است؛ مثلاً کسی که عمرش هشتاد سال است، شراب می خورد و در شصت سالگی می میرد. این اجل معلق اوست. یعنی در علم خدا ثبت است که اگر این شخص، تمام احتیاطها را بکند، هشتاد سال عمر خواهد کرد، اما اگر شراب خورد، عمرش کم می شود؛ و اگر سبگار کشد، باز عمر کمتر می شود .

امام حسین(ع) می دانست که اجل حتمی او در روز عاشورا و در کربلا به سراغش خواهد آمد؛ اما این را هر می دانست که ممکن است قبل از رسیدن اجل حتمی، با اجل معلق از دنیا برود. لذا به حکم عقل و شرع، همراهانی را با خود برد تا دشمن هوس گشتش را نکند.

سوال: آیا همراهان را فقط برای همانعت از قتل خود برد؟

پاسخ:

نه لزوماً. چون خطرات دیگری هم حضرتش را تهدید می کرد.

الف: ممکن بود آن حضرت را هجروح نمایند. پس همراهانی با خود برد تا دشمن جرأت چنین کاری را نداشته باشد.

ب: ممکن بود حضرتش را اسیر نموده و به کوفه منتقل کنند تا این زیاد از حضرتش بیعت بگیرد. حتی ممکن بود بعد از سر باز زدن از بیعت، حضرتش را ببرد و در کربلا و در روز عاشورا بکشند. در این صورت، با اجل حتمی از دنیا می رفت، اما نه به آن کیفیت که به درد

اسلام بخورد. خیلی فرق است که امام حسین(ع) خودش به کربلا بیاید و دلیرانه مقاومت کند و با آن کبیت شمشید شود با اینکه در مدینه اسیرش کنند و بربند در کربلا اعدامش کنند. اگر دومی واقع می شد، دیگر آثاری که اکنون دارد را نداشت.

ب- متعلق علم غیب، قابل تخلف نیست.

درباره ی علم غیب در قرآن کریم دو گونه آیات وجود دارند؛ در برخی آیات، اطلاع از علم غیب فقط و فقط به خدا نسبت داده شده و از غیر خدا نفی گردیده است؛ اما در برخی آیات دیگر اطلاع از علم غیب با اذن خدا برای برخی انسانها نیز اثبات شده است.

لذا باید دانست که علم غیب معصوم به امری نماند، علم خداست؛ و علم خدا تخلف بردار نبوده، واقع شدنش حتمی است. به تعبیر دیگر، متعلق علم غیب، قضای حتمی است؛ لذا قابل جلوگیری نمی باشد. معصوم دو حیث وجودی دارد. او از آن جهت که فردی است مکلف، ابدأ علم غیب ندارد؛ و مثل افراد عادی است؛ لذا مثل مردم عادی رفتار می کند. اما از آن جهت که امام یا پیغمبر می باشد، علم او علم خداست؛ دهن او دهن خداست؛ شهیدن او شهیدن خداست و لذا از این جهت او دیگر در ردیف مکلفین عادی نیست؛ بلکه مأمور تکوینی خدا بوده، دست و زبان خداست. لذا مقتضای قضای حتمی خدا را محقق خواهد ساخت. اگر آیات ۶۰ به بعد سوره کاف را مطالعه فرمایید و به عملکرد حضرت خضر(ع) توجه فرمایید این معنا را متوجه می شوید. در چنین حالتی، انسان معصوم به حکم مکلف بودن کار انجام نمی دهد، بلکه به عنوان مأمور خدا عمل می کند. حضرت خضر(ع) کشتی مردم را خراب می کند، کودکی را می کشد، اما نه خرابکار است و نه قاتل. چون او دست خداست. نقش او در این جریانات مثل نقش فرشته هاست. مثلاً او در کشتن کودک، همانند حضرت عزرائیل(ع) عمل می کند. در جریان حضرت موسی(ع) و حضرت خضر(ع)، در حقیقت دو نفر مطرح نیست؛ بلکه آن دو بزرگوار، دو روی یک انسانند. هر پیامبر و امامی ظاهری دارد و باطنی؛ که از جهت ظاهرش مثل افراد عادی، مکلف است به تکالیف شرعی؛ و از جهت باطنش، مأمور تکوینی خداست؛ و هر چه اراده ی خدا بدان تعلق گرفته به دست او جریان می یابد. در این جریان، خضر(ع) به عنوان باطن موسی(ع) عمل می کند. در او حیث باطن نمودار شده و در موسی(ع) حیث ظاهر؛ و الا خضر(ع) نیز در محضر مردم، مثل یک انسان مکلف رفتار می نمود؛ کما اینکه موسی(ع) نیز مثل خضر(ع) علم غیب داشت؛ بلکه حضرت موسی(ع) یقیناً افضل از خضر(ع) بوده است. در روایات نیز تصریح شده که موسی(ع) اعلم از خضر(ع) بوده است؛ لکن در این جریان، خدا می خواهد دو روی انسان کامل را به نمایش بگذارد.

ج- امام(ع)، مأمور به ظاهر است.

امام اگر چه علم غیب دارد، اما مأمور است جویری رفتار کند که رفتارش الگو برای دیگران شود. لذا این رفتار امام برای مسلمین، درس است که در این گونه موارد، احتیاطهای عقلانی لازم را داشته باشند.

امام حسین(ع) در طول مسیر مدینه تا مکه و مکه تا کربلا، بارها از شهادتشان خبر دادند، اما در عین حال، دقیقاً مثل یک سیاستمدار کار کشته رفتار نمودند. اوّلی برای آن بود که به آیندگان بفهماند که امام است و علم غیب دارد، و دومی برای آن بود که به رهروان آینده اش و به انقلابی های آینده یاد دهد که انقلابی بودن به معنی بی سیاست عمل نمودن نیست.

با مثلاً در همان حال که مثلاً شخص معصوم می داند که این غذا مسموم است، این را هر می داند که زمان مرگ او رسیده و عامل مرگ او همین غذای مسموم می باشد. لذا ائمه اطهار(ع) اگر چه علم غیب داشتند، اما مکلف بودند که مثل افراد عادی جامعه زندگی کنند، و از علم غیب خود جز در امور مربوط به امامتشان و بخصوص به عنوان هجرت استفاده نمایند. لذا آنگاه که غذایی مسموم جلوشان گذاشته می شد، اگر از راه عادی به مسموم بودن آن غذا علم نداشتند و جای ایراز هجرت هم نبود، مثل افراد عادی

رفتار نموده آن غذا را می خوردند. و این خودکشی حرمان نیست. چون خدا به معصوم امر نموده که در چنین مواردی تابع علم عادی باشد. اما اگر غذایی مسموم جلوش می گذاشتند و او علم داشت که هنوز زمان هرگش فرارسیده، از آن غذا نمی خورد.

د- روایاتی در مورد بردن امام حسین(ع) اهل و عیال خویش

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْكُوفَةِ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فِي الْبَلَدِ - الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ فِيهَا صِبْغَتَهَا عَنْ حَكَّةَ - فَقَالَ لَهُ يَا أُجَيْبُ - إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفَتْ خُدْرَهُمْ بِأَيْدِيكَ وَأَجْبِكَ - وَ قَدْ جِئْتُ أَنْ يَكُونَ خَالِكَ كَمَا لَمْ يَكُنْ مِنْ مَحْصَى - فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبْعِدَ فِرَاكَ أَعِزُّ مِنْ بِالْكَرِيمِ وَ أَمْتَعُهُ - فَقَالَ يَا أُجَيْبُ قَدْ جِئْتُ أَنْ يُعْتَلَى بِرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ بِالْكَرِيمِ - فَأَكُونُ الَّذِي يَسْتَبَاحُ بِهِ خِرْمَةَ هَذَا الْبَيْتِ - فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْكُوفَةِ فَإِنْ جِئْتُ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْبَحْرِ - أَوْ بَعْضِ نَوَاجِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَهْنُ النَّاسِ بِهِ - وَ لَا يَبْذُرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيهَا فُلْكَ - فَلَمَّا كَانَ السُّكْرُ ارْتَجَلَ الْحُسَيْنُ ع - فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْكُوفَةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِرِجْلَيْهِ نَاقَتِهِ - وَ قَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ يَا أُجَيْبُ أَلَمْ تُعَذِّبِي النَّظَرَ فِيهَا سَأَلْتُكَ - قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا خَدَاكَ عَلَيَّ الْخُرُوجَ عَاجِلًا - قَالَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ - يَا حُسَيْنُ أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَهْلًا - فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْكُوفَةِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - فَمَا مَعْنَى خَفَاكَ هُوَ لَاءِ النَّسَاءِ مَعَكَ - وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ هَذَا الْحَالِ - قَالَ فَقَالَ لِي ص إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَاءَ أَنْ يَرَاهُمْ سَبَاحًا - فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ مَحْصَى - آن شی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفته بود فردای آن از مکه خارج شود محمد بن حنفیه (بردار ناتی امام حسین(ع)) به حضور آن حضرت آمده و گفت: ای برادر! تو پیمان شکنی اهل کوفه را نسبت به پدر و برادرت می دانی. من می ترسم از اینکه جهادا حال تو نظیر حال آنان شود. اگر صلاح می دانی در مکه اقامت کن، زیرا مقام تو در مکه از هر کسی بالاتر است. امام حسین علیه السلام فرمودند: ای برادر! من می ترسم بزید بن معاویه مرا در مکه. که احرام امن خدا است. غافلگیر نماید و به سبب کشته شدن من در حرر خدا، حرمت و احترام خانه بی خدا از بین برود. محمد بن حنفیه گفت: اگر این خوف را داری پس متوجه کشور یمن یا گوشه و کنار بیابانها شو، زیرا بدین وسیله احترام تو محفوظ خواهد بود و لحدی دست بر تو نخواهد یافت. امام علیه السلام فرمودند: در مورد پیشنهادات فکر می کنم. هنگامی که سحر شد امام حسین(ع) کوچ کرد و این موضوع به گوش محمد ابن حنفیه رسید. محمد نزد امام حسین(ع) آمد و همراه ناقه بی آن حضرت را گرفت و گفت: ای برادر! آیا نه چنین است که به من وعده دادی در باره بی این مسافرت فکر کنی؟ امام فرمودند: چرا. گفت: پس چه باعث شد که به این زودی حرکت کردی؟! امام فرمودند: وقتی از تو مفارقت کردم، جذر رسول خدا پیش من آمد و به من فرمود: ای حسین! خارج شو! زیرا خداوند می خواهد تو را کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». نگاه گفت: پس این زن و بچه ها را برای چه همراه خود میبری، در صورتی که با این حال خارج می شوی؟! امام فرمودند: جذر به من فرمود: همانا خدا می خواهد آنها اسیر ببیند. محمد بن حنفیه از امام حسین خدا حافظی کرد و رفت.» (بخار الأنوار، ج ۴، ص ۳۶۴)

این روایت به وضوح نشان می دهد که امام حسین(ع) از جانب خدا فرمان داشته که اهل و عیال خویش را همراه خود ببرد. چون خدا می خواست با این خاندان و با برگزیدگانی که بعداً به آنها ملحق شدند، حجت خویش را برای بندگانش تعارض نماید؛ و دین خود را محافظت کند.

همچنین از فرزندق، شاعر معروف نقل است که گفته است:

«قَالَ لِي أُجَيْبِي عَنِ النَّاسِ خُفَاكَ فَكُنْتُ الْخَيْرَ سَأَلْتُ قُلُوبَ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْبَافَهُمْ عَلَيْكَ وَ الْقَضَاءُ يُزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ قَالَ صَدَقْتُ لِلَّهِ الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ وَ كُلُّ يَوْمٍ رَبَّنَا هُوَ فِي شَأْنِ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَجِبُ فَتَدْعُ اللَّهُ عَلَيَّ نِعْمَاتِهِ وَ هُوَ الْكَسْتَعَانُ عَلَيَّ أَدَاءِ الشُّكْرِ وَ إِنْ خَالَ الْقَضَاءُ ذَوْنَ الرِّجَاءِ فَلَمْ يَخُدْ مِنْ كَانِ الْحَقُّ بَيْنَهُ وَ التَّقْوَى سِرَّهُ - امام حسین(ع) فرمود: مرا از اوضاع مردمی که پشت سر نمادی و آمدی آگاه کن! گفتار: از شخص با خبری جو یا شدی. قلوب مردم، موافق تو ولی شمشیرهای آنان علیه تو می باشد؛ و البته قضاء و قدر از آسمان نازل می شود و خدا هر عملی بخواهد انجام می دهد. امام فرمودند: راست گفتی. امر تنها به دست

خداست؛ چه قبل و چه بعد؛ و پروردگار ما هر روز شأن و ظموری دارد. اگر قضا و قدر خدا آن طور که ما خوش داریم نازل شود پس در مقابل نعمت‌هایش سپاسگزاریم و خدا بر اداء شکر باور ما است؛ و اگر قضا و قدر بین ما و اجداد ما فاصله شود پس کسی که تبت او خیر، و روش او تقوا می باشد محروم نخواهد شد. (بخار المتواریج ۴۴، ص ۳۶۵)

در این روایت، حضرتش تصدیق نمودند که ما مأمور به وظیفه ای؛ در این راه، اگر آنچه ما خوش داریم واقع شد، که خدا را شاکریم؛ که هر مصیبت خدا بوده ای، هر به توفیقی دنیوی رسیده ای؛ و اگر نه، ما به فرمان خدا عمل نموده ای؛ و یقیناً بمره بی خود را می بریم.

«عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع قال لما سار أبو عبد الله الحسين بن علي ص من مكة ليدخل المدينة لقيه أفواج من الأنصارية الأنسوية والأردفين في أديم الجراب على نيب من نيب الجنة فسألوا عليه وقالوا يا حجة الله على خلقه بعد جدّه و أبيه و أجبهم إن الله عز و جل أهدك جدك رسول الله ص بنا في هواجس كثيرة و إن الله أهدك بنا فقال لهم ألوعد خفري و بفتحي التي استشهد فيها و هي كربلاء فإذا وردت ما فأبوني فقالوا يا حجة الله إن الله أمرنا أن نسمع لك و نطيع فمهل تخشى من عدو بلغاك فتكون معك فقال لا سهل لمر علي و لا بأقوي بكهمة أو أجل إلى بفتحي. و الله أفواج من مؤمني الجن فقالوا له يا هؤلاء نحن شيعتك و أنصارك فمترنا بما نشاء فلو أمرنا بقتل كل عدو لك و أنت بمكانك لكتبناك ذلك فجأهم خيراً و قال لمرأ ما قرأتم كتاب الله أنزل على جدّي رسول الله ص في قوله قل لو كثر في يوبكر لبرز الدين كتب عليهم الأقتل إلى مضاجعهم فإذا أقتت في حكاية فيما يفتن هذا الخلق اختعوس و بما ذا يتبرون و من ذا يكون ساكن خفري و قد اختارها الله تعالى يوم دعى الأرض و جعلها معقلاً لشعبنا و حبيبا تقبل أعمالهم و صلواتهم و يباب دعاؤهم و تسكن شعبنا فتكون لهم أمناً في الدنيا و في الآخرة و لكن تخضرون يوم السبت و هو يوم عاشوراء و في غير هذه الرواية يوم الجمعة الذي في آخره أقتل و لا يتقى بعدى مخلوب من أهلي و نسبي و إخواني و أهل بيتي و بسار رأسي إلى يزيد بن معاوية لعنهما الله فقالت الجن نحن و الله يا حبيب الله و ابن حبيبه لو لا أن أمرك طاعة و الله لا يجوز لنا مخالفتك لأفانك و قتلنا جمع أعدائك قبل أن يصلوا إليك فقال لمرع و نحن و الله أقدز عليهم جئهم و لكن لهمك من هلك عن بيتي و يحيى من حي عن بيتي — امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند: هنگامی که حسین علیه السلام شبانه از مدینه به مکه حرکت کرد گروه‌های فرشتگان با صفهای آراسته و پشت سر هر، اسلحه به دست و هر یک بر اسبی از اسبهای بهشتی سوار، خدمت حضرت رسیده و سلام دادند و عرض کردند: ای آنکه پس از جد و پدر و برادر، تو هستی حجة خداوند بر خلق! همانا که خداوند عزوجل جد تو را در جاهای بسیاری به وسیله ما کمک و باری فرموده و اکنون نیز ما را به باری تو فرستاده است، حضرت فرمودند: وعده‌گاه من و شما در گودال و بقعهای که آنجا شمید خواهم شد، که همان کربلا است. چون به آنجا رسیدم نزد من بایید. عرض کردند: خداوند، ما را مأمور فرموده است که گوش به فرمان و فرمانبردار شما باشیم و اگر از دشمنی پیمانک هستد ما به همراه تو باشیم. امام فرمودند: راهی ندارند که آسیبی به من برساند تا به بقعه بی خوش برسر. و گروه‌هایی از مؤمنین جن آمدند و عرض کردند: آقا، ما شهبان و باران شمایم، هر چه خواهید دستور دهید، اگر دستور بدمی که همه بی دشمنان تو کشته شوند و تو از جای خود حرکت نکنی ما دستورت را اجرا می‌کنیم. حضرت فرمودند: خداوند به شما پاداش نیک بدهد، و فرمودند: مگر نخواهد بود قرآنی را که به جد رسول خدا فرود آمده است؟ که می فرماید: « اگر در میان خانه‌های خود باشید آنکه هرگ بر ایشان هتدر شده است بسوی قرارگاه هرگ خوش می روند». (از این گذشته) اگر من در وطن خود بمانم پس این مردم نگویند به چه وسیله ای امتحان شوند؟ و چه کسی در قبر من جایگزین خواهد شد؟ جایی که خداوند، آن روز که بساط زمین را گسترد آن جای را برای من برگزید و پناهگاه شهبان و دوستان ما قرار داد تا عملما و نمازهایمان آنجا پذیرفته شود و دعاهاشان مستجاب گردد و شهبان ما آنجا سکونت کنند تا در دنیا و آخرت در امان باشند؛ ولی شما روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید (و در روایت دیگر روز جمعه است) روزی که من در پایان آن روز کشته خواهم شد و پس از کشته شدن من، دشمنان من به دنبال ریختن خون کسی از عائله و فامیل و برادران و خاندان من خواهند بود و سر بریده بی من به نزد یزید بن معاویه فرستاده خواهد شد. **جنان گفتند: ای دوست خدا و فرزند دوست خدا ! به خدا قسم اگر نه این بود که دستورات تو لازم**

الاجراء است و ما را به مخالفت آن راهمی نیست، در این مورد مخالفت می کردیم و همه بی دشمنان تو را پیش از آنکه دسترسی به تو پیدا کنند می کشتیم. اما فرمودند: به خدا قسم ما به این کار از شما تواناتریم و لکن هر کسی هلاک می شود، باید با پنه و حجت باشد و هر کس حیات طیبه پیدا می کند، باید با پنه و حجت باشد» (اللموهف علی قتلی الطوفوف، ص ۶۶)

از این حدیث استفاده می شود که آن حضرت افزون بر درسمای هدایتی که با قهار خود برای تعارف ادوار تاریخ می داد، و افزون بر عبرت هایی که برای آیندگان پدید می آمد، دستوری ویژه نیز داشته میی بر اینکه حجت و پنه را به اتعاف برساند تا عذری برای کسی از مردمان زمانش و برای آیندگان نماند؛ تا بعد از آن، هر کس به هلاک معنوی گرفتار می شود، با وجود حجت کافی باشد؛ و هر کس هر هدایت می یابد، با وجود حجت کافی باشد. لذا حضرتش تعارف عناصر لازم را در قهار خود جای دادند. در قهار حضرتش، نوزاد بود، کودک بود، نوجوان بود، جوان بود، حیانسال بود، اشخاص پیر نیز بودند. جنس مؤنث بود، جنس مذکر هم بود. سپاه بود، سفید هم بود. آزاد بود، برده هم بود. هاشمی بود، غیر هاشمی هم بود. از اصحاب رسول خدا بود، از تابعین و تابعین تابعین هم بود. فقیر بود، غنی هم بود. افراد مشهور بودند، افراد گمنام هم بودند. عرب بود، عجم هم بود. کهنه مسلمان بود، تازه مسلمان هم بود. از اول صالح بود، توبه کار هم بود. نوعروس و نوداماد بود، همسران دپینه هم بودند. سخنرایی بود، موعظه بود، شمشیر هم بود. نماز بود، انفاق بود، قرآن بود، امر به معروف و نهي از منکر بود، حج بود، حجاب بود، تشنگی بود، سخا بود، صفا بود، وفا بود، شجاعت بود، حیا بود، علم بود، حلم بود، شهادت بود، اسارت بود، سیاست بود، حکمت بود، حب فی الله بود، بغض فی الله بود؛ و ...

در یک کلام، این قوم مأمور خدا بودند تا مدرسه ای تأسیس نمایند که با وجود آن، تا قیامت برای کسی عذری نماند. هر بهانه ای که مردم بخواهند برای ترک دفاع از اصل اسلام بیاورند، کربلا و عاشورا آن را باطل می کند.